...شتهٔ

...ستاد سید محمد مهدی مرتضوی

...اشی حشرات بهائی


بسم الله الرحمن الرحیم

امشی بحشرات بهائی

نویسنده:

محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

ناشر چاپی:

علامه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امشی بحشرات بهائی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرتضوی لنگرودی، محمد مهدی

عنوان و نام پدیدآور : ...امشی بحشرات بهائی/ تالیف محمدمهدی مرتضوی.

مشخصات نشر : قم: علامه، [۱۳۴۳].

مشخصات ظاهری : ۱۷۱ ص.؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س‌م.

شابک : ۳۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : چاپ مکرر: موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۳.

موضوع : بهائیگری

موضوع : بهائیگری -- تاریخ

موضوع : بهائیگری -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۳۶۵/م۳۶الف۸ ۱۳۴۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۰۶۲۱۰

پیشگفتار

به نام خدا در سه سال پیش کتابی به نام (امشی بحشرات بهائی) که رد بر یاوه‌ها و اراجیف باند خیانتکار بهائیت است تألیف و طبع نمودم، چون این کتاب تا حدی مرغوب واقع شد، در این مدت کوتاه کمیاب گردید به طوری که جناب حاج آقا شمس فراهانی مؤسس بنگاه مطبوعاتی فراهانی که همواره خدمتگذار به عالم دین و دانش‌اند و پیوسته در چاپ و نشر کتابهای دینی کوشا هستند اقدام بر تجدید طبع آن، با چاپ خوب و کاغذ اعلا و جلد مرغوب نمودند، از جانب نگارنده هم با وجود موانع زیاد تجدید نظری به عمل آمد و تا حدی بعضی از مطالب کتاب حک و اصلاح گردید، به طوری که می‌توان گفت که چاپ فعلی نسبت به چاپ اول از جهاتی پسندیده‌تر است، از خداوند متعال توفیقات روز افزون آقای فراهانی را در نشر آثار گرانبهای دینی، خواستارم. در ضمن باید این مطلب را متذکر شد، که عده‌ای [صفحه ۴] از فریب‌خوردگان بهائیت بر اثر مطالعه این کتاب، هدایت یافته مشرف به دین مقدس اسلام شدند بنابراین، نگارنده ثواب آن را که از قدرت بشر، حسابش بیرون، و در نزد پروردگار جهانیان، روشن و آشکار است به روح پرفتوح پدر بزرگوار و عالی مقام مرحوم آیهٔ الله العظمی حضرت حاج آقا سید مرتضی حسینی لنگرودی اعلی الله مقامه الشریف که یکی از مراجع تقلید عصر خویش به شمار می‌رفت نثار می‌نمایم، خداوند حضرتش را با اجداد طیبین و طاهرینش محشور فرماید و او را در بحبوحه رحمت و نعمت بی‌پایان خویش غوطه‌ور سازد. و امید است که این، خود باعث شود که روح پرفتوح حضرتش در آن عالم دعای خیر در حق فرزندان روحانیش نموده تا بر توفیقات آنان بیش از پیش افزوده گردد و السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی به تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۴۳ [صفحه ۵]

سبب تألیف و طبع این کتاب

چون از گوشه و کنار شنیده می‌شد که در دهات و شهرستانها به ویژه در جاهای دوردست که فاقد از روحانیین و حامیان دین مبین اسلام است بهائیان مانند ملخ‌هائی که یک باره هجوم به مزرعه آورده، آفت خرمن گندم می‌شوند هجوم به حریم مسلمانان ساده لوح عوام به خصوص جوانان آنان آورده و می‌آورند و با تبلیغات مسمومانه خویش مرام بهائیت را به آنان تحمیل می‌کنند. و به مردم ساده لوح عوام چنین تزریق می‌نمایند که مرام بهاء از جانب خدا آمده، ناسخ شریعت مقدس اسلام است، و نیز این طور تبلیغ می‌کنند که دین مقدس اسلام دستوراتش بسیار مشکل، علاوه بر آن مسلمانان را در غل و زنجیر قیدها قرار داده از تمام خوشی‌های دنیا محروم ساخته است، در عوض وعده [صفحه ۶] بهشت و نعمت‌های گوناگون و حور و غلمان به آنان می‌دهد و به عبارت دیگر از لذت‌های نقد جلوگیری کرده، به نسیه حواله می‌کند، ولی دین بهاء برعکس تمام دستوراتش بسیار سهل و آسان و پیروانش را در همه امور آزاد قرار داده است. البته بدیهی است که بشر طبعا طالب آزادی و در عین حال دین‌خواه است لذا وقتی که دید دینی این همه او را در تمام امور آزاد قرار داده است طبعا پیرو آن می‌شود. از این نقطه نظر است که مردم ساده لوح، فوج فوج پیرو مرام بهائیت می‌شوند، ولی بی‌خبرند از اینکه وجود دین برای دفع فواحش و منکرات و منزه ساختن بشر است از رذائل اخلاق و پلیدی‌ها و نیز سوق دادن بشر است به کارهای نیک، پس با بودن دین مطلق العنان بودن معنی و مفهومی ندارد، علاوه بر آن غافلند از اینکه مرام بهائیت دین نیست بلکه یک باند خیانتکاری است که مردم را از راه دین به بی‌دینی و به اسم دین آمپول ضد دین تزریق می‌کند و سرانجام آنان را به سنگلاخ گمراهی، دچار و به وادی نامتناهی بدبختی سرگردان می‌نماید. بسیار به جا است که یک داستان کوچک از نظر خوانندگان محترم بگذرد تا اینکه معلوم گردد که ما به چه جهت به طبع این کتاب پرداخته‌ایم، و آن اینکه یکی از دوستان با ایمانم می‌گفت: یک روز در فصل زمستان، هوا بی‌اندازه سرد بود، من بر اثر صدفه و اتفاق در وقت ظهر، گذارم به مسجد شاه طهران افتاد. با خود گفتم چه خوب است که در اینجا وضوئی برای نماز بسازم، لب حوض رفته،شروع [صفحه ۷] به وضوء ساختن نمودم، در اثناء وضوء با یک جوان ژیگلوی امروزی مواجه شدم، جوان به عقیده خودش می‌خواست برایم دلسوزی کند! لذا با یک لحن سوزانی گفت: ای آقا چرا شما در این هوای سرد که هر کسی برای خود جای گرمی تهیه کرده، خود را به مشقت انداخته‌ای آستین‌های خویش را تا آرنج بالا کشیده، مشغول آب ریختن بر آن هستی، مگر نشنیده‌ای دینی به نام دین بهاء از جانب خدا آمده، ناسخ شریعت اسلام است؟ اگر نشنیده‌ای اکنون از من بشنو و بیا پیرو این دین پاک شو چه آنکه این دین دستوراتش بسیار آسان است مثلا، نمازش عبارت است از چند سطر دعاء و آن هم در چند مورد، به کلی بر انسان ساقط می‌شود: ۱ - ضعفی که از ناحیه مرض بر انسان عارض گردد. ۲ - ضعفی که از اثر سالخوردگی دامن‌گیر انسان شود، تو را به وجدانت قسم این دستورات آسان نیست؟ دوستم گفت، چون من آن جوان را شخصی روشن فکر و در عین حال بی‌غرض یافتم، در آن هوای سرد که سوز و بوران ما را از هر طرف محاصره کرده بود، در حدود دو ساعت با او صحبت نمودم، تا اینکه او را قانع ساختم که مرام کثیف بهائیت، دین نیست، که بتوان درباره‌اش گفت: از جانب خدا آمده یا نیامده دینش آسان است یا مشکل، ناسخ شریعت است یا نست، بلکه سیاست استعمارگران روسی اقتضاء کرده که نقشه خائنانه‌ای طرح کنند و یک سبک‌سر دیوانه‌ای را به دام بیاندازند، از طریق او پاره‌ای از اوهام و اراجیف را در دسترس عموم قرار داده، [صفحه ۸] به وسیله‌ی آن صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند و آنان را در آتش تفرقه و نفاق قرار دهند، خلاصه نقش [۱] خود را به مورد اجراء گذاردند، یک سبکسری را به نام علی‌محمد به دام انداخته بعد از آن هم حسینعلی نامی را تخمین نموده، از طریق این دو عنصر ناپاک به هدف شوم خویش نائل گشتند!! همین که سخنانم بدین جا رسید، دیدم جوان رنگ عوض کرده با حالت پشیمانی دست روی دست می‌زد و می‌گفت ای کاش من خودسرانه وارد به این مرام کثیف نمی‌شدم چه خوب بود در این راه با کسی مشورت می‌نمودم اوه چه کار ناروائی را انجام داده، خود را به این شام سیاه نشاندم، دوستم گفت، از این سخنان جوان دانستم که وی در اصل بهائی نبوده بلکه از فریب‌خوردگان بهائیت به شمار می‌رود، لذا از اول سؤال نمودم، عزیزم شما مگر چه دینی داشتی، جوان

گفت من مانند شما مسلمان و شیعه دوازده امامی بودم، پدر و مادر و آباء و اجدادم تماما شیعه دوازده امامی بودند ولی من بر اثر تبلیغات یکی از هم شاگردانم که با هم در یک دبیرستان درس می‌خواندیم، در حدود یک سال است به این مرام وارد شدم، هر چند در اثناء تبلیغات مبلغین بهائیت به تناقضات زیادی روبرو شده، به آنان اعتراض می‌کردم که چرا سخن به تناقض می‌گوئید. آنان هم گاهی با هو و خنده مرا ساکت می‌نمودند زمانی هم جوابم را در بوته اهمال و زاویه اجمال قرار می‌دادند، ولی من خود را این طور قانع می‌کردم، که این مبلغین [صفحه ۹] نمی‌توانند جواب مرا بدهند و الا اگر با مبلغین زبردست بهائیت روبرو شوم، قطعا به اعتراضات من پاسخ خواهند داد و نیز این قسم خویش را محکوم می‌ساختم که شاید در حقیقت تناقضی در بین نباشد بلکه آنها به نظر من متناقض با هم جلوه می‌کند. خلاصه با همین حرف‌ها در مدت یک سال در مرام بهائیت پابرجا بودم، ولی اکنون از فرمایشات متین شما کاملا یقین نمودم که آن تناقضاتی که به نظر من می‌رسید تماما درست بوده و نیز قطع کردم که همه گفتار آنها در زمره لاطائلات محسوب می‌شود. بنابراین خواهشی که از شما دارم اینکه در تمام ساعات روز یک ساعتی را برایم معین کنید تا در آن ساعت به نزدتان حاضر، از سخنان متین شما بهره‌مند شوم، دوستم گفت خواهش جوان را پذیرفته، یک ساعتی را برایش تعیین نمودم، جوان در همان ساعت حاضر می‌شد. من هم با کمال اشتیاق هر قدر که می‌توانستم تناقضات و اراجیف بهائیت را به او گوشزد می‌کردم، و نیز قوانین عالی اسلام را به وی می‌آموختم، جوان هم با شجاعتی تمام به محفل بهائیان می‌رفت و با مبلغین آنها به بحث و جدال می‌پرداخت. تا اینکه روزی به نزد من آمد و گفت که دیگر بهائیان مرا به محفل خود راه نمی‌دهند؛ گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه مبلغین بهائیت پی بردند، که من از دینشان برگشته و از مرامشان دست کشیده‌ام، لذا مرا به اسم ناقض از خود دور ساختند، این بود تمام جریان آن داستان کوچک. [صفحه ۱۰]

گفتار نگارنده

نگارنده گوید، چون نود و نه درصد، احتمال می‌رفت، برخی از جوانان روشنفکری که در مرام بهائیت به سر می‌برند، در حقیقت از فریب‌خوردگان بهائیت باشند و به خیال اینکه این مرام کثیف که آن همه آنها را در تمام امور آزاد قرار داده و از هیچ گونه فواحش و منکرات ماندن زناء، لواط، قمار، شراب، دروغ، خیانت، تزویر و غیر آنها جلوگیری ننموده، واقعا دینی است از جانب خدا آمده لذا برای هدایت آنان به تألیف این کتاب و به طبع آن پرداختیم، و از روی مدرک صحیح ثابت نموده‌ایم که این مرام کثیف از جانب خدا نیامده بلکه از طرف روس‌ها پایه‌گذاری شده، و نیز با دلیل و برهان زنده گفتار سخیفانه میرزا بهاء را یک به یک رد نموده‌ایم. امید است که فریب‌خوردگان و گم‌شدگان وادی ضلالت و غرق‌شدگان دریای بدبختی و هلاکت بر اثر مطالعه بی‌طرفانه و قضاوت عادلانه خویش از مرام خانمان برانداز بهائیت دست کشیده، به دین مقدس اسلام رجوع کنند و نیز آنانی که درصدد گول خوردن هستند با مطالعه این کتاب به موهوم بودن مرام بهائیت واقف شده، از وارد شدن در آن مرام کثیف خودداری نمایند. [صفحه ۱۱]

تنبیه

در اینجا به سه مطلب گوشزد می‌شود: ۱ - هدف حقیقی در تألیف و طبع این کتاب، هدایت فریب‌خوردگان بهائیت و جلوگیری از آنانی که درصدد گول خوردن هستند می‌باشد چون ما از هدایت بهائیانی که در اصل بهائی هستند مأیوس می‌باشیم چه آنکه آنها ابدا حاضر نیستند از این گونه کتاب‌ها را مورد مطالعه خود قرار دهند، که شاید در نتیجه به راه مستقیم، هدایت شوند، و اگر هم چند نفری از آنها یافت شوند، مبلغین و زمامدارانشان آنها را شدیدا منع و جلوگیری می‌نمایند. ۲ - در این کتاب فقط از گفتار سفیهانه میرزا بهاء تعقیب و یک به یک آنها با دلیل و برهان رد می‌شود. هر چند مرام بهائیت، پایه و شالوده‌اش بر روی مرام بابیت

استوار است بنابراین می‌بایست در مرتبه اول از مرام بابیت تعقیب شود، ولی چون خوشبختانه مرام بابیت پیروی ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی معدود و در زمره معدوم محسوب می‌شود، لذا از بحث در پیرامون آن خودداری شد، و چون نمی‌خواستیم از تاریخچه علی‌محمد و داستان قرة العین به طور کلی صرفنظر شود، لذا تمام آنها را به رشته نظم در آورده، در آخر کتاب درج می‌نمائیم. ۳ – ما، مرام بهائیت و بابیت را دین نمی‌دانیم، بنابراین [صفحه ۱۲] اگر در برخی از عبارات این کتاب و در بعضی از اشعار لفظ دین بر آن دو اطلاق گردید نظر ما دین نبوده بلکه به دو جهت نام دین بر آن دو مرام نهاده شده است: ۱ – به جهت اینکه چون بهائیان مرام بهائیت را دین می‌دانند، ما هم روی منطق و عقیده آنها سخن رانده نام دین بر آن اطلاق نمودیم ۲ – در اشعار فقط به جهت ضرورت شعری بوده که اطلاق دین به مرام بابیت شده است.

جهت نام گذاری این کتاب، امشی به حشرات بهائی

سبب نام نهادن این کتاب، امشی به حشرات بهائی برای این است که چون بهائیان و مانند حشرات موذی مثل پشه، مگس، عقرب، مار، و غیر آنها در نفوس بشر رخنه کرده، با نیش‌های مسمومانه تبلیغ، مزاحم حال مردم می‌شوند لذا ما آنها را به حشرات بهائی نام نهادیم، البته خوانندگان محترم می‌دانند که موادی مانند، امشی و ددت و غیر آن دو اختراع شده که بشر می‌تواند به وسیله آنها حشرات موذی را از خود دور سازد، بنابراین این کتاب هم چون خاصیت امشی را دارا است، یعنی همان طوری که امشی دفع کننده حشرات موذی است، این کتاب هم دور سازنده‌ی حشرات موذی بهائی است، به قدری در دفع آن حشرات مؤثر است که اگر در هر جا حشرات موذی بهائی بوی آن را استشمام کنند به فوریت از آنجا دور گشته، دیگر به سراغ آن مکان نمی‌روند لذا با این شباهت، ما این کتاب را امشی به حشرات بهائی نام نهادیم: پس بر مسلمانان به ویژه جوانان آنان لازم است که یکی از این امشی‌ها را در خانه یا مغازه خود نگاه داشته، همیشه آن را [صفحه ۱۳] به کار اندازد؛ یعنی مورد مطالعه خویش قرار دهند، و اگر هم برخی از آنها سواد ندارند از رفیق باسواد خود استفاده کنند، تا بدین وسیله بتوانند برای همیشه از شر حشرات موذی بهائی آسوده باشند. [صفحه ۱۴]

حمد و سپاس

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس بی‌قیاس مر خدائی را سزاست که به بشر نعمت عقل و علم را ارزانی داشت، و او را بر تمام جنبندگان مزیت بخشید که حق را از باطل تمیز داده، از آنچه را که حق است پیروی نماید، و درود نامعدود بر روان پاک پیغمبری باد که سلسله جلیله پیغمبران به وجود شریفش ختم و تمام کتب آسمانی به قرآن مجیدش نسخ گردید، و نیز درود بی‌پایان بر روان پاک دوازده جانشین معصومش باد که اول آنها وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آخر آنها وجود نازنین حضرت بقیهٔ الله حجهٔ بن الحسن «امام زمان» عجل الله تعالی فرجه الشریف است می‌باشد، که تمام شیعیان و پیروانش پیوسته در انتظار مقدم شریفش به سر می‌برند و همیشه از درگاه بلند پایگاه خدای بزرگ و آفریننده سترک ظهور حضرتش را خواستارند. [صفحه ۱۵]

هدف مقدس ادیان آسمانی

یگانه هدف حقیقی و مقصود اصلی ادیان آسمانی [۲] همانا هدایت بشر از حضیض بدبختی و چاه ضلالت و گمراهی به اوج سعادت و به راه راست بوده است و بالنتیجه سوق دادن بشر، به یک مبداء اعلی و خداشناسی و پرستش معبودی که جامع جمیع صفات کمالات و منزه و مبری از تمام نقایص است می‌باشد، این نکته بر ارباب فضل و دانش پوشیده نیست که تمام ادیان آسمانی ضامن سعادت دو جهان بشرند، پس بر هر بشری لازم است که در زمان هر پیغمبر صاحب شریعتی که واقع شد از دستورات شریعت

او پیروی نمایـد. و اما تمیز دین آسـمانی از غیر آسـمانی مقامی است جداگانه بایستی در پیرامونش بحث شود، برای تمیز دادن دین آسـمانی از غیر آسمانی [۳] علامـات زیـادی است و ما به جهت مراعات اختصار به سه علامت اصـلی آن اکتفا می کنیم: «۱» معجزه داشتن ادعا کننده دین و شریعت. «۲» ثابت شدن صدق گفتار ادعا کننده دین و شـریعت. «۳» بشارت دادن صاحب شریعت سابق به وجود مدعی شریعت. [صفحه ۱۶] بعد از خود در هر دینی اگر این سه علامت وجود داشت آن دین آسمانی و بر حق است؛ پیروی از آن بر هر بشـری که در آن زمـان واقع شـد، لاـزم است و الاـ دینی به نـاحق و بر باطـل و اجتنـاب از آن بر هر فردی واجب و لازم است.

معجزه برای چیست؟

از جمله بـدیهیات است که مـدعی هر مقام و منصبی برای اثبات دعوی خویش بایـد دلیل اقامه کنـد؛ اربابان عقل سـلیم بـدون دلیل تاکنون از کسی ادعائی را نپذیرفته و نخواهند پذیرفت. چون مدعیان شریعت خود را وابسته به عالم وحی و الهام می‌دانند و این طور در نظر مردم جلوه کرده‌انـد که اتصالشـان به عـالم ماوراءالطبیعه است لـذا بایـد دلیل آن هم در خور دعوایشان باشـد، تنها دلیلی که دعوای آنان را ثابت می‌نماید همانا دلیل غیبی است که ما آن را به معجزه تعبیر می‌نمائیم.

صدق گفتار برای چه لازم است؟

صـدق گفتـار برای مـدعیان شـریعت از چنـدین نظر لاـزم است ولی مـا به جهت اختصـار به یکی از آنها اکتفاء می کنیم و آن اینکه ممکن است برخی از مـدعیان شـریعت در واقع دروغگو باشـند، لکن برای اثبـات دعوای خویش بر اثر بعضـی از ریاضت‌هـای باطله مانند ریاضت‌های مرتاضیـن هندی از خود خارق‌العاده‌ای نشان داده بدان وسـیله دعوای [صـفحه ۱۷] خود را ثابت نمایـد لذا از این نکته نظر صدق گفتار و راست گوئی برای مدعیان شـریعت لازم است گذشته از آن، طبق حکم عقل و وجدان و ارتکاز بشر، مدعی هر مقامی بایـد از خود صدق و راستی نشان دهد و الا دعوایش را نمی‌پذیرند این مطلب را رفتار روزمره بشـر ثابت می کند مثلا اگر کسـی ادعا کند من در امانت‌داری هیچ گونه خیانت نمی کنم، مردم به صـرف ادعای او حاضـر نمی‌شوند، مال خود را به دست وی بسپارند بلکه دربـاره‌اش تحقیق کامـل نموده، پس از اینکه به صـدق دعوی وی پی بردنـد، آنگـاه مـال خویش را به رسم امـانت به دست وی می‌سپارند، بنابراین آیا از عقل و وجـدان و انصاف دور نیست؟ بشـر کورکورانه، بـدون ثابت شـدن صـدق گفتار مدعی شریعت، دعویش را پذیرفته مال و جان و ناموس خویش را در اختیار او بگذارد!! پس صدق گفتار برای مدعی شـریعت ضـروری و حتمی است.

بشارت صاحب شریعت سابق برای چه لازم است؟

بشارت پیامبر سابق به وجود پیامبر بعد از خود، از چندین نظر لازم است ولی ما به دو نظر اصـلی آن اکتفا می کنیم:«۱» از نظر حجت خدا بر بندگانش«۲» از نظر امضاء صـدق دعوی: اما حجت خـدا بر بنـدگان از جمله بدیهیات است که هر شـریعتی تا مادامی قوانین آن معتبر و پیروی از آن واجـب است که شـریعت [صـفحه ۱۸] بعـد از آن را نسـخ نکرده باشد، پس اگر شـریعتی که دسـتوراتش عالی‌تر است شـریعت سابق را نسـخ نمود شـریعت سابق از درجه اعتبار ساقط و اجتناب از آن واجب است، در این صورت بر خدا از باب قاعـده لطف واجب است که حجت «دلیل» خود را بر پیروان شـریعت سابق تمام کرده، به آنان بفهمانـد که اگر در زمان پیغمبر بعـدی واقع شدنـد از شـریعت او پیروی نماینـد این حجت وقتی تمام است که خـدای متعال پیامبر شـریعت سابق را وادار کنـد که به وجود پیامبر بعد از خود بشارت دهد و نیز به پیروانش توصیه نماید که اگر در زمان شریعت بعدی واقع شدند از آن پیروی کنند [۴]

پس از آنچه که گذشت چنین نتیجه به دست می‌آید که شریعت بعد، در صورتی حق و پیروی از آن واجب است که شریعت سابق، به آن بشارت دهد.

اما امضاء صدق دعوی

صدق دعوی مدعی شریعت به بشارت پیامبر سابق ثابت می‌شود چون ممکن است همان طور که در سابق ذکر شد مدعی شریعت، از طریق ریاضت‌های باطله، به نام معجزه از خود خارق‌العاده‌ای نشان دهد و نیز در ظاهر به راستگوئی شهره آفاق گردد ولی در باطن شخصی خیانتکار و دروغگو باشد بنابراین راستگوئی او آشکار نمی‌شود مگر به بشارت پیامبر شریعت سابق، این بشارت در حقیقت امضاء صدق دعوای مدعی شریعت است پس از این دو نظر ثابت شد که بشارت [صفحه ۱۹] پیامبر سابق نیز لازم است اکنون با اجازه خوانندگان محترم به سراغ دین اسلام می‌رویم و از آن تحقیق کامل می‌نمائیم، تا بر خوانندگان عزیز آشکار گردد که آیا آن سه علامت در آن وجود دارد یا ندارد، پس و از آن به سراغ مرام بهاء می‌رویم از آن نیز بررسی کامل می‌نمائیم:

تحقیق در دین اسلام

آنچه از راه تواتر [۵] که «دلیل قاطع است» به ما رسیده اینکه پیامبر اسلام دارای معجزات فراوانی بوده است مانند صعود به آسمان، شق القمر، تسبیح سنگریزه در دست مبارکش، و غیر آنها که تا چهار هزار معجزه از حضرتش در تاریخ ضبط شده، یگانه معجزه جاودانی پیامبر اسلام قرآن مجید است، قبل از ورود به اعجاز قرآن، بسیار به مورد است که معنای معجزه را بیان کنیم. [صفحه ۲۰]

معنای معجزه چیست؟

معجزه لغتی است تازی. پارسی آن «ناتوان کننده» است. چون پیامبران خدا برای اثبات دعوای خویش، با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود چیزهائی نشان می‌دادند که بشر عادی از آوردن به مثل آن عاجز و ناتوان بود، لذا آن چیزهای عاجزکننده را معجزه نام نهادند.

چرا قرآن مجید بر خلاف کتب آسمانی دیگر معجزه است؟

بر ارباب دانش، پوشیده نیست که پیامبران خدا بر طبق مقتضیات هر عصری از خود معجزه‌ای نشان می‌دادند چنانچه در زمان حضرت موسی علیه‌السلام بازار سحر و جادو، به حدی رواج داشت که ساحرین و جادوگران به وسیله‌ی پنبه، ریسمان، جیوه، زیبق و غیر آنها، انواع و اقسام حیوانات را ساخته، در آن حقه‌ها به کار برده، در مقابل آفتاب قرار می‌دادند بر اثر تابش آفتاب تمام به جنبش در می‌آمدند، با اینگونه کارها، فوق‌العاده توجه مردم را به خود جلب می‌نمودند، در آن زمان حضرت موسی (ع) با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود معجزاتی نشان داد که یکی از آنها این بود، عصای خشکی را به زمین انداخت، به قدرت خدای توانا اژدهائی آشکار گردید، آنچه را که ساحرین در مدت یک سال ساخته و پرداخته بودند، بلعید بر اثر این معجزه، فورا هفتاد نفر از ساحرین زبردست به خدای موسی (ع) ایمان آوردند، و نیز در زمان حضرت عیسی (ع) آسیای طبابت به هر چه سرعت تمام‌تر در گردش بود، به طوری که اطباء یونانی معالجات حیرت‌انگیزی از [صفحه ۲۱] خود نشان می‌دادند. فقط کاری که از آنها ساخته نبود، رفع پیسی کردن، کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا نمودن، مرده زنده ساختن بود در آن زمان حضرت عیس (ع) به اذن خدای متعال، از خود معجزاتی نشان می‌داد که از آن جمله رفع پیسی و کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا و مرده را زنده کردن بود بدین وسیله حضرتش مردم را به یکتاشناسی هدایت می‌نمود در زمان پیامبر اسلام «حضرت محمد بن عبدالله صلی الله

علیه و آله» خورشید تابان فصاحت و بلاغت به منتهی درجه‌اش در جزیرهٔ العرب و حجاز، نورافشانی می‌نمود به طوری که اعراب جاهلیت به وسیله اشعار و خطبه‌های فصیح و بلیغ خویش بر یک دیگر فخر و مباهات می کردند. و با نرد فصاحت و بلاغت برد و باخت می‌نمودند به ویژه در بازار «عکاظ» که در نزدیکی طائف است، فصحاء و بلغاء عرب بر روی جهازهای شتر می‌نشستند و با آواز بلند، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاد نموده، به وسیله آنها نظرهای مردم را به خود جلب می‌نمودند، و نیز در موسم حج و عمره «ماه ذی‌الحجه و رجب» فصحاء و بلغاء عرب به خصوص فصحای قریش در نزد علماء و روساء قبائل و صاحب منصبان قوم و عشیره، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاد نموده،چنانچه مورد قبول و پسند آنها واقع می‌شد تمام را با آب طلا نوشته، بر دیوار کعبه نصب می‌نمودند، تا مادامی که کسی مانند آن نمی‌آورد او و قبیله او بر سایر قبائل فخر و مباهات می‌نمودند، به قدری فن فصاحت و بلاغت در اعراب جاهلیت شیوع داشت که پانصد و پنجاه بیت شعر از هفت [صفحه ۲۲] شاعر [۶] زبر دست و مشهور عرب، با آب طلا بر روی صفحات مخصوصی نوشته، بر دیوار کعبه نصب گردیده بود، آن اشعار به معلقات سبعه معروف گردید، معلقات سبعه سالیان درازی بر دیوارهای کعبه آویخته بود به قسمی که چهره درخشان آنها بر اثر گرد و غبار تیره و تار گردیده بود کسی قادر نبود که از آن اشعار فصیح‌تر و بلیغ‌تر بیاورد تا اینکه پیامبر اسلام ظهور نمود، آیاتی به نام قرآن از جانب خدای توانا آورده، هنگامی که این آیه: (و قیل یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر - الخ) نازل شد، فصحاء و بلغاء قوم دستور دادند، تا هنوز طبل افتضاح و ناقوس رسوائی آنان را نزده‌اند تمام معلقات سبعه معروفه را از دیوارهای کعبه بردارند، زیرا آنان می‌دانستند کلماتی را که پیامبر اسلام آورده نهایت فصاحت و بلاغت را حائز و تمام فنون ادبیت و بلاغت را [۷] داراست، هیچ گونه تعقید و تنافر و چیزهای دیگری که مخل به فصاحت و بلاغت است در آن وجود ندارد، گذشته از آن، معترف بودند که این کلمات از عهده بشر عادی خارج است. لذا بعضی از فصحاء معروف عرب مانند لبید، شاعر مشهور، همین که آیات شریفه قرآن را شنید، پس از کاوش [صفحه ۲۳] کامل و پی بردن به عظمت قرآن، به دین مقدس اسلام مشرف گردید، و به جهت احترام به قرآن مجید، برای همیشه شعر گفتن را ترک نمود. ولی بیشتر آنها بر اثر تکبر و تعصبی که داشتند، زیر بار قرآن نمی‌رفتند لذا نسبت دروغ به پیامبر اسلام بسته، می گفتند این کلمات یعنی آیات قرآنی بافته‌های محمد (ص) است از این نکته نظر بود که خدای متعال آیاتی [۸] چند درباره عدم قدرت بشر به آورن مانند قرآن بر پیامبر اسلام نازل فرمود، پیامبر اسلام هم به آن آیات تحدی جسته با مردم مبارزه می‌نمود، به مردم می‌فرمود، اگر راست می گوئید قرآن گفته بشر است، یک سوره یا آیه‌ای مانند قرآن بیاورید. در عصر پیامبر اسلام مانند ولید بن مغیره که از فصحاء نامی عصر خویش بود و نیز فصحاء و بلغاء هر عصری به مبارزه برخاستند، پس از مدت کوتاهی با مغز در پرتگاه محکومیت سقوط کرده، به ناتوانی [صفحه ۲۴] خویش اعتراف نمودند، نام و داستان چگونگی مبارزه آنان در کتب تاریخ مضبوط است. ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم پس تا به اینجا ثابت شد که گذشته از معجزات فراوانی که از پیامبر اسلام سر زده، قرآن مجیدش نیز بر خلاف همه کتب آسمانی معجزه جاودانی و اختصاصی او گردید، زیرا تاکنون که چهارده قرن از عمر قرآن مجید می گذرد فصحا و بلغاء عرب نتوانسته‌اند یک سوره یا آیه‌ای مانند قرآن بیاورند وقتی که عرب که اهل زبان است ناتوان شد عجم به طور مسلم عاجز خواهد بود.

صدق گفتار پیامبر اسلام

این مطلب مورد هیچ گونه شبهه و تردید نیست که تنها راهی را که می‌توان راستی و دروغگوئی، خوبی و بدیهای مردم پیش را ثابت نمود، همانا تاریخ است. ما همین که نظر به تاریخ زندگانی پیامبر اسلام می‌افکنیم مشاهده می‌نمائیم که بر پیشانی درخشان زندگانی پیامبر اسلام راستی درستی، صفا، صمیمیت، پاکدامنی، پرهیزگاری حضرتش منقوش است، به قدری پیامبر اسلام در راه راستی و درستی قدم می‌زد، که در اعراب جاهلیت که درصدد محو اسلام و نابودی پیامبر گرام بودند، به محمد امین و راستگو

معروف بود این خود دلیل بزرگی است بر اینکه پیامبر اسلام در زمان زندگانی خویش در طریق راستی و درستی قدم می‌زده، گذشته از آن در تاریخ دوست و دشمن یک نقطه ضعفی از پیامبر اسلام گرفته نشده که العیاذ بالله در یک جا دروغ گفته و یا در یک مورد خیانت کرده باشد پس از راه تاریخ صدق گفتار پیامبر اسلام نیز به خوبی ثابت می‌شود. [صفحه ۲۵]

بشارت پیامبران سابق به وجود پیامبر اسلام

ما اگر تورات و انجیل را که در دسترس کلیمیان و مسیحیان است و آن عبارت از اسفار خمسه [۹] و اناجیل اربعه [۱۰] می‌باشد، با آن همه تحریفات [۱۱] و تبدیلات که در آن دو شده، مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌کنیم که در سفر تثنیه، باب ۱۸ از صفحه [صفحه ۲۶] ۱۱۸ تا ۱۲۸ در پیرامون دین مقدس اسلام سخن رانده و نیز از نام نامی پیامبر اسلام (محمد بن عبدالله (ص)) بشارت داده است، ما به جهت رعایت اختصار از درج آن خودداری می‌نمائیم خوانندگان محترم را به نشانه فوق راهنمائی می‌کنیم. در انجیل یوحنا باب ۱۵ در عدد ۲۶ و باب ۱۶ در عدد ۷ تا ۱۵ نیز از نام و نشان پیامبر اسلام بشارت داده است. ما از آن فقط به نام نامی پیامبر اسلام که بشارت داده اکتفاء می‌کنیم چنانچه قرآن مجید هم به همان اکتفاء فرموده است. در سوره (۷) اعراف آیه (۱۵۶) می‌فرماید: الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات و الانجیل الخ [۱۲] انجیل یوحنا از پیامبر اسلام به نام پریقلیطوس بشارت می‌دهد پریقلیطوس لغتی است یونانی معرب [۱۳] آن فریقلیط است و آن در [صفحه ۲۷] لغت تازی به معنی (محمد یا احمد (ع)) است و در لغت پارسی به معنی «بسیار ستوده است» بنابراین تورات و انجیل از وجود نازنین پیامبر اسلام خبر داده‌اند پس آن سه علامت تماما در مدعی شریعت اسلام (محمد بن عبدالله (ص)) وجود دارد دینش در این صورت آسمانی و پیروی از آن بر هر فردی واجب است. اکنون می‌رویم به سراغ دین بهاء درباره آن نیز کاوش می‌کنیم:

بررسی دین بهاء

اشاره

خوانندگان محترم البته می‌دانند که آن سه علامت در صورتی متصور است، که مدعی دین، خود را بنده خدا دانسته، دعوایش این باشد که دینش از جانب خدا آمده، تمام دستوراتش وابسته به عالم وحی است در این صورت برای اثبات دعوایش آن سه علامت لازم است و اما اگر مدعی شریعتی خود را خدا دانسته و نیز آشکار باشد که دین وی از ناحیه بشر سرچشمه گرفته است به طور قطع آن دین از صفوف ادیان چه آسمانی [۱۴] و چه غیر آسمانی [۱۵] خارج است. [صفحه ۲۸] بنابراین شریعت بهائیت از سنخ دوم به شمار می‌رود، چون مدعی بهائیت (حسینعلی مازندرانی) در چند مورد ادعای خدائی کرد و نیز مانند آفتاب روشن است که دین بهائیت از طرف روس‌ها پایه‌گذاری شده، پس از این مقدمه چنین نتیجه به دست می‌آید که دین بهاء از تحت عنوان دین چه آسمانی و چه غیر آسمانی خارج است، ولی برای اینکه فریب‌خوردگان بهائیت خیال نکند که در این کتاب تعصب مذهبی به خرج داده، خواسته‌ایم دین بهاء را در مرتبه اول از زمره ادیان خارج نمائیم، لذا آهسته آهسته پیش رفته همان طور که وعده داده بودیم بررسی کامل در دین بهاء می‌نمائیم تا بر فریب‌خوردگان روشن گردد که آن سه علامت در مدعی دین بهائیت اصلا وجود ندارد، قبل از بررسی در دین بهاء ناگزیریم، برای اثبات اینکه حسینعلی ادعای خدائی کرده و اینکه دینش از طرف روسها پایه‌گذاری شده دلیل اقامه کنیم و مدرک صحیح به دست شما خوانندگان محترم بدهیم.

دعوی خدائی حسینعلی بهاء

اشاره

ما برای اثبات اینکه حسینعلی دعوای خدائی کرده به قول این و آن متمسک نمی‌شویم بلکه از دو کتاب مبین و اقدس، که به اعتراف تمام بهائیان از آسمان به مغز حسینعلی نازل شده، برایتان [صفحه ۲۹] دلیل می‌آوریم تا اینکه نگوئید ما نسبت دروغ و افتراء به حسینعلی بهاء داده‌ایم.

در این کلمات خوب دقیق شوید

در کتاب مبین صفحه ۲۸۶ می‌گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید. ترجمه - بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلاء بر زمین غم و اندوه از سدره قضاء اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا. باز در همان کتاب در صفحه ۳۰۸ می‌گوید: ینادی المنادی، بین الارض و السماء السجن لله المقتدر العزیز الفرید. ترجمه - ندا می‌کند نداکننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانای عزیز یکتاست. بعد می‌گوید: قد افتخر هواء السجن بما صعد الیه نفس الله لو کنتم من العارفین. [صفحه ۳۰] ترجمه - به تحقیق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت به سوی آن هوا (یعنی در هوا پخش شد) نفس خدا اگر باشید شما از دانایان. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۰ می‌گوید: قد تجلی الله من افق السجن علیك ایها المقبل الی الله فالق الاصباح. [۱۶] . ترجمه - به تحقیق تجلی کرد خدا از افق زندان بر تو ای کسی که (خطاب به یکی از اغنام الله است) به سوی خدا یعنی (حسینعلی) فالق الاصباح می‌آئی. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۲ می‌گوید: کذلك امر ربك اذ کان مسجونا فی اخرب البلاد [۱۷] . ترجمه - این طور امر کرد پروردگارت زمانی که بود زندان در خراب‌ترین شهرها. در چند جای دیگر همان کتاب نیز دعوای خدائی کرده ولی ما به جهت رعایت اختصار، به همین مقدار اکتفاء نمودیم. در کتاب اقدس هم در چندین مورد ادعای خدائی نموده، ولی ما از باب نمونه به دو مورد آن می‌پردازیم: ۱ - در کتاب اقدس صفحه ۳۸ می‌گوید: یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالك الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتبحر المتعالی العلیم الحکیم. [صفحه ۳۱] ترجمه - ای گروه انشاء (خطاب به اغنام الله، گوسفندان خداست) بشنوید ندای مالك اسماء را که ندا می‌کند از مصدر زندان بزرگ خویش (مراد زندان عکاست) اینکه نیست خدائی جز من توانای خودپسند متبحر متعالی دانای حکیم. ۲ - در همان کتاب در صفحه ۴۹ خطاب به علماء می‌کند لو آمنتم بالله حین ظهور ما اعرض عنه الناس، استعیذ و ابا لله یا معشر العلماء و لا تجعلوا انفسکم حجابا بینی و بین خلقی. ترجمه - اگر ایمان آورده بودید به خدا هنگام ظهورش، مردم از او رو برنمی‌گرداندند بترسید ای جماعت علماء قرار ندهید خود را حجاب و پرده بین من و خلق من - از این جملاتی که از مبین و اقدس ذکر شد بر خوانندگان محترم ثابت گردید که حسینعلی بهاء ادعائی خدائی کرده است اما داستان مرام باب و بهاء که چگونه از طرف روس‌ها بنیان‌گذاری شده است از این قرار است: [صفحه ۳۲]

نقشه‌های خائنانه‌ی استعمارگران روسی در ایران

اشاره

از دیر زمانی است که بیگانگان و استعمارگران روسی، روسهای تزاری درصدد بر آمدند، که دین مقدس اسلام را ریشه کن و بزرگترین ضربت را بر پیکر نازنین مسلمانان وارد سازند، ولی خوشبختانه دستشان به جائی نمی‌رسید، هر نقشه‌ای که می‌کشیدند سرانجام نقش آنان بر آب می‌شد نمی‌دانستند چه چیز مانع پیشرفت در کارشان می‌باشد لذا در جستجوی آن برآمده پس از چندی پی به آن مانع بردند از آن به بعد برای از بین بردن آن قیام نموده، تا اینکه بر رخش مقصود خویش سوار شدند، هر چند نتوانستند

کوچک‌ترین لطمه‌ای به دین مقدس اسلام وارد سازند، چه آنکه دین اسلام بزرگتر از آن است که استعمارگران روسی بتوانند آن را از بین برده یا کوچکترین ضربه‌ای بر آن وارد آورند ولی کاری که کردند مسلمانان را به روز سیاه نشاندند البته خواهید پرسید که آن مانع چه بود؟ آن مانع اتحاد و هماهنگی مسلمانان بود، چون این مطلب از جمله بدیهیات و غیر قابل انکار است و آن اینکه تا مادامی که اتحاد و هم آهنگی بر هر قوم و ملتی حکم‌فرما باشد. هرگز بیگانگان و اجانب نمی‌توانند بر آن قوم و ملت آقائی و بزرگی کرده تا در نتیجه به مقاصد شوم خویش فائز گردند ما اگر تایخ صد سال و اندی پیش را مورد مطالعه قرار دهیم به این نکته برخورد خواهیم نمود که مسلمانان آن روز در نهایت اتحاد و هم آهنگی به سر می‌بردند و به قدری نسبت به عالم روحانیت علاقه‌مند [صفحه ۳۳] و به پیشوایان خویش خوش‌بین بودند که اگر پیشوای عالیقدر و مرجع تقلید آنان فتوی به حرمت چیزی می‌داد، آن را وحی آسمانی تلقی کرده؛ برای همیشه از آن اجتناب و دوری می‌نمودند: درست در همان روزها (در اواخر قرن سیزدهم هجرت که مطابق است با قرن نوزدهم میلادی) بود که استعمارگران روسی (روسهای تزاری) از خواب غفلت بیدار شده، دانستند که دو عامل مؤثر یکی قدرت و نیروی روحانیت و دیگری اتحاد و هم آهنگی مسلمانان است که مانع پیشرفت کار آنها گردیده، سیاست استعماری آنان را نقش بر آب می‌کند زیرا آنان مشاهده می‌کردند که مسلمانان در نهایت اتحاد و در کمال صفا و صمیمیت عمل به قوانین متقن اسلام از طریق روحانیین می‌نمودند و نیز با دو دیده‌ی خویش می‌دیدند که زمام رتق و فتق و حل و عقد و قبض و بسط امور دینی و کشوری تمام در قبضه‌ی قدرت روحانیین بود لذا در فکر و اندیشه فرورفته نقشه‌ی خائنانه‌ای طرح نمودند، تا آنکه بتوانند به وسیله‌ی آن نیروی روحانیت را درهم شکسته و صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند: خلاصه آن نقشه را به وسیله‌ی برخی از افراد دست نشانده‌ی خویش به مورد اجراء گذارده در نیجه به وصال عروس آرزوی خود رسیدند.

آن نقشه‌ی خائنانه چه بود؟

نقشه خائنانه آنان، نقشه دین‌سازی و پیمبر تراشی بود، که اکنون جریانش به طور تفصیل از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد: [صفحه ۳۴]

فعالیت‌های ستون پنجم روسیه با دستگاه دین سازی

اشاره

آنچه که از تایخ برخی از مورخین استفاده می‌شود اینکه آلمانی‌ها در بحبوحه قدرت و نفوذشان، ستونی به نام ستون پنجم آلمان تأسیس کرده حداکثر استفاده از آن نموده؛ به وسیله‌ی آن به مقاصد شوم خویش نائل می‌شدند. آن ستون از یک دستگاه جاسوسی مرموز حکایت می‌کرد!!؟ روسهای تزاری نیز ستونی به نام ستون پنجم روسیه بر پا ساخته به وسیله‌ی آن به آرزوی خائنانه خویش می‌رسیدند. این ستون از یک دستگاه دین‌سازی و مذهب‌تراشی حکایت می‌نمود، این ستون افرادی را به لباس روحانیت به شهرها اعزام نموده، به وسیله‌ی آنان دین و مذهب و پیغمبر و خدا می‌ساخت، در این ستون افراد برجسته‌ای وجود داشت، مبرزترین آنها شخصی به نام کینیاز دالگورکی بود، وی برای اینکه به نقشه دین‌سازی جامه عمل بپوشاند، به ایران اعزام شد و برای اولین بار در لباس روحانیت در آمده مدتی در حوزه‌های علمیه ایران می‌گشت، تا اینکه اطلاعات کافی به دست آورد پس از آن روانه عراق عرب شد. [صفحه ۳۵]

نکته‌ی قابل توجه

کینیاز دالگورکی، چون می‌دانست، نامش نظر مردم را به خود جلب نموده سرانجام به خدعه و نیرنگ او پی خواهند برد، لذا نام خود را عوض نموده خویش را به نام شیخ علی لنکرانی معرفی کرد، ما هم او را از این به بعد به نام شیخ علی لنکرانی یاد می‌کنیم. شیخ علی لنکرانی که به عراق وارد شد تنها حوزه‌ای که نظر او را به خود جلب نمود، حوزه سید کاظم رشتی «که یکی از شاگردان برجسته شیخ احمد احسائی به شمار می‌رفت و همیشه از مبانی او تعقیب می‌کرد» بود شیخ علی چنین وانمود کرد که اشتیاق فراوان و علاقه شایانی به یاد گرفتن مبانی شیخ احسائی و سید رشتی دارد لذا اغلب اوقات خویش را به فراگرفتن مبانی شیخ و سید مصروف می‌داشت ولی در علین حال درصدد بود که شخص مستعدی را یعنی کسی که به تمام معنی دیوانه و احمق باشد به دام استعماری خویش بیاندازد، تا از طریق او به مقصد شوم خود که دین‌سازی و پیامبر تراشی است نائل گردد. باری شیخ علی لنکرانی در میان شاگردان سید کاظم رشتی از همه بیشتر شخصی که نامش علی محمد بود نظرش را جلب نمود، توانست او را آلت مقاصد خویش قرار دهد، البته خوانندگان محترم می‌دانند که پیامبر و امام در نظر مردم شخصی زیبا و قشنگ جلوه می‌کند چون علی محمد شیرازی تمام زیبائی ظاهری را دارا بود یعنی پیشانی بلند و بینی قلمی، چشمان بادامی، ابروهای پیوسته، گونه‌های سرخ و برآمده [صفحه ۳۶] ریش پر پشت داشت لذا او را به پیامبری نامزد کرد آری او به تمام معنی مستعد این کار بود، زیرا وی قبل از ورود به عراق در حدود دو سال در بندر بوشهر به کسب و کار مشغول بود، وی پس از اینکه دست از کار می‌کشید در فصل تابستان در هوای گرم آن هم هوای گرم بوشهر که در گرمی ضرب المثل است در بالای بام آن هم در آفتاب سوزان، مشغول به برخی از زیارات و ادعیه مأثوره مانند زیارت عاشورا و بعضی از اورادی که خودش جعل می‌کرد، می‌شد، او در همان اوقات عقل خویش را از دست داده بود بنابراین برای این کار جان می‌داد چون این مقام رفیع و منصب بزرگ الهی را دو کس ادعا می‌کند ۱ - کسی که به تمام معنی عاقل و لایق آن منصب است ۲ - کسی که به تمام معنی دیوانه و غیر لایق است، علی محمد از قسم دوم بود به طوری که در بعد در اشعار ما ادعاهای گوناگون او که دلالت بر دیوانگی وی می‌کند خواهید خواند.

نیرنگ دست نشانده‌ی روسیه

شیخ علی لنکرانی استعمارگر روسی در اولین ملاقات با علی محمد، خود را شیفته و فریفته او نشان داد و در برابرش نهایت خضوع و خشوع را می‌نمود گاه گاهی هم در نهانی او را ملاقات نموده قلیان چرسی به خدمتش حاضر می‌کرد او هم با کمال اشتیاق قلیان می‌کشید همین که بر اثر چرس در عالم اغماء و بی‌هوشی سیر می‌کرد جاسوس روسی علی لنکرانی وقت را غنیمت شمرده به او خطاب می‌نمود، تو باب علوم خدا هستی، تو باب امام زمانی، من و همه و همه باید تو را باب بدانیم تو قطعا با امام زمان رابطه سری داری خلاصه جاسوس روسی همیشه در حال بی‌هوشی علی محمد از این قبیل سخنان به او می‌گفت علی محمد هم خود را گم کرده، زیرا وی از طرفی گول سخنان جاسوس [صفحه ۳۷] نیرنگ‌باز را خورده خیال کرد واقعا لایق مقام بابیت است و از طرف دیگر هم سید کاظم رشتی را مبشر خود می‌دانست لذا این دو دست به دست هم داده باعث شده که علی محمد ادعا کند آن هم نه یکی نه دو نه سه نه چهار بلکه پنج ادعای گوناگون نمود و از این راه دیوانگی خود را ثابت نمود. [صفحه ۳۸]

آغاز دعوت علی محمد شیرازی

علی محمد شیرازی در قرن سیزدهم در سنه‌ی ۱۲۶۰ هجری که مطابق است با قرن نوزدهم میلادی ادعای ذکریت کرد (یعنی ادعاء نمود من مفسر قرآنم) در همان زمان کتابی به نام احسن القصص نوشت به عقیده خودش در آن کتبا تفسیر سوره مبارکه یوسف را نموده این کتاب را به صد و یازده سوره تقسیم کرده، در اوائل هر سوره‌اش آیه‌ای از آیات سوره یوسف را عنوان کرده پس از آن در حدود چند صفحه در تحت عنوان تفسیر آن آیه به عده‌ای از مهملات و مکررات و ترهات پرداخته درست مشمول این روایت

نبوی گردیده من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبؤ مقعده من النار [۱۸]، ما به دو جهت از ذکر آنها در این کتاب خودداری نمودیم ۱ – به جهت ضایع نشدن وقت ۲ – به جهت مراعات اختصار، بعد از ادعای ذکریت ادعاهای دیگری نمود که در اشعار ما به طور تفصیل خواهید خواند. سرانجام بعد از همه آن ادعاها توبه‌نامه‌ای برای ناصرالدین شاه قاجار در زمان ولایت‌عهدی او فرستاد در همه این مدت آن جاسوس شوروی و جاسوسان دیگر در هر جا از حمایت و مساعدت و تبلیغات نهانی درباره‌اش کوتاهی نمی‌کردند. [صفحه ۳۹]

توبه نامه‌ی علی محمد شیرازی

فداک روحی الحمدلله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده به حمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد که اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اهل ولایت است و لسانم مقر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اکر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط با دعائی باشد و استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امور بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام را ادعائی مبطل می‌دانم و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند و السلام. [۱۹]. [صفحه ۴۰] علی محمد چون حقیقتا توبه نکرده بود، بلکه در نهانی به کار خویش مشغول بود لذا در نزد ناصرالدین شاه قاجار شخصی مرتد و اخلالگر به شمار رفته درسال ۱۲۶۶ هجری در تبریز به دار مجازات آویخته و مقتول گردید، بهائیان عقیده دارند که با اجازه بهاء استخوان‌های علی محمد را پس از چندی به حیفا حمل کرده به خاک سپردند.

رتبه‌ی خدائی به میرزا یحیی صبح ازل محول گردید

میرزا یحیی صبح ازل و حسینعلی دو برادر از یک پدر به نام میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، هر دو از مریدان علی محمد به شمار رفته از مرام وی پیروی می‌نمودند، چون صبح ازل برادر بزرگ بود لذا علی محمد او را جانشین خود قرار داد به موجب وصیت‌نامه علی محمد «که عین عبارت آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت» تمام بابیان بدون استثناء صبح ازل را به سمت خدائی [۲۰] شناخته از دستوراتش پیروی می‌کردند، حتی حسینعلی [صفحه ۴۱] بهاء هم به صورت ظاهر در حدود هیجده سال از برادرش پیروی می‌کرد و در کتاب ایقانش که پس از برگشت از سلیمانیه در بغداد نوشته بود در موارد زیادی از صبح ازل تعریف و تجلیل نموده است. [صفحه ۴۳]

سفارش و وصیت علی محمد به صبح ازل

اشاره

علی محمد آن پیغمبر قلابی که بعد به درجه خدائی رسید، کتابی به نام بیان آورد، با وجودی که آن را معجزه خویش می‌دانست،

از تکمیل آن عاجز مانده به صبح ازل سفارش کرده که هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده تکمیل نماید و بعد در وصیت‌نامه‌ی خود منصب خدائی را به صبح ازل واگذار می‌کند!!!

صورت وصیت نامه علی محمد

الله اکبر تکبیرا کبیرا. هذا کتاب من الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم، قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل [۲۱] ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید [۲۲] . [صفحه ۴۴] ذکر الله للعالمین قل کل من نقطهٔ البیان لیبدئون ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم. ترجمه – خدا بزرگتر است از حیث بزرگ کردن از حیث بزرگی، این کتاب از خدای مهیمن قیوم است به سوی خدای مهیمن قیوم (خدای اولی خودش و خدای دومی صبح ازل است) بگو همه از خدا ابتداء می‌شوند بگو همه به سوی خدا عود می‌کنند این کتابی است (یعنی وصیتی است) از علی قبل نبیل (مرادش علی محمد است) ذکر کرده است خدا برای عالمیان به سوی کسی که نامش مطابق است با نام وحید (مرادش صبح ازل می‌باشد) بگو همه از نقطه بیان ابتداء می‌شوند به درستی که ای هم نام وحید پس حفظ کن آن چه را که نازل شد در بیان و امر کن به آن پس به درستی که تو به راه حق بزرگی هستی. میرزا یحیی در مدت زمامداری ببخشید در زمان خدائی خویش همیشه از مرام علی محمد تعقیب نموده تمام اوقات خود را به نشر آثار و محکم ساختن مرام وی مصروف می‌داشت، وی در فصل تابستان در شمیران طهران و در فصل زمستان در نور مازنداران به سر می‌برد تا اینکه در سنه ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه مورد سوء قصد و حمله بی‌رحمانه چند نفر از بابیها قرار گرفت، بر اثر این واقعه در حدود چهل نفر از معاریف بابیه که یکی از آنها حسینعلی بود، [صفحه ۴۵] شدیدا مورد تعقیب دولت وقت واقع سرانجام تماما دستگیر شدند بیست و هشت نفر از آنها را به اعمال شاقه به قتل رسانید، مابقی را به زندان محکوم کرد صبح ازل آن زمان در نور مازندران بود همین که خبر آن واقعه به گوشش رسید فورا در لباس درویشی درآمد با عصا و کشکول به بغداد فرار کرد، برادرش نیز بنا به اظهار خودش یکی از سفراء روس او را از زندان طهران آزاد نمود در کتاب مبین در صفحه ۷۷ می‌گوید: یا ملك الروس قد نصرنی احد سفرائك اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال. ترجمه – ای پادشاه روس به تحقیق یاری کرد (یعنی آزاد نمود) مرا یکی از سفیران تو، زمانی که بودم من در زندان در زیر غل و زنجیر. از این عبارت حسینعلی به خوبی استفاده می‌شود که وی یکی از دست نشانده‌های روسی بوده، زیرا حسینعلی به طور مسلم قوم و خویشی با سفیر روس نداشته تا به جهت عرق فامیلی او را از زندان آزاد کند پس بایستی گفت وی نوکر مستقیم روس بوده از روسها دستورالعمل می‌گرفته که بعدها مرامی تأسیس نماید، البته این مطلب بسیار بدیهی است که همیشه آقا از نوکر حمایت می‌کند، چون او نوکر بود لذا دولت روس، حمایت کرده از زندانش آزاد نمود همین که حسینعلی از زندان طهران آزاد شد به سوی بغداد حرکت کرده به برادرش، صبح ازل ملحق گردید. [صفحه ۴۶] کم کم فرقه بابیه از گوشه و کنار ایران به بغداد روی آوردند در مدت اقامت آنها در بغداد هیچ نفاقی رخ نداد مگر چند نفر از بابیها طغیان کرده ادعائی نمودند کارشان هم به جائی نرسید، سرانجام از بین رفتند تا اینکه در اواخر اوقات اقامت در بغداد از حسینعلی کمی بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری مشاهده شد. زعمای بابیه از این کار مضطرب گردیده بر او سخت گرفته تهدیدش نمودند به طوری که وی قهرکنان از بغداد خارج شد دو سال در اطراف سلیمانیه به سر برد تا اینکه صبح ازل از روی عرق برادری به هر وسیله که بود دوباره وی را به بغداد برگرداند. از آن به بعد ادعاها شروع شد، کار به جائی رسید که هر کس بامدادان سر از بستر خواب بر می‌داشت ادعائی می‌نمود، آن طوری که برخی از مورخین نوشته‌اند میرزا اسدالله تبریزی معروف به دیان که او را علی محمد، کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود علاوه بر زبان فارسی و ترکی و کمی عربی، زبان عبرانی و سریانی را نیز می‌دانست ادعائی نمود ولی حسینعلی با وی به مباحثات زیاد پرداخت سرانجام دیان به دست فرقه بابیه به قتل رسید و نیز چند نفر دیگر مانند میرزا غوغا و شیخ اسماعیل و حاج ملاهاشم و میرزا محمد

زرنـدی معروف به نبیل و سـید حسـین هندیانی و میرزا حسـین جان ادعا نمودند، باز کار آنها هم به جائی نرسـید سـرانجام به حیات آنان نیز [صـفحه ۴۷] خـاتمه داده شـد در آن زمان بر اثر جور و فساد و یاغی گری بابیه مسـلمانان بغـداد و حوالی آن نفرت خود را نسبت به آنـان اعلام داشـته به دولت ایران شـکایت کردنـد: دولت ایران هم به وسـیله‌ی سـفیر خود در اسـلامبول از سـلطان عثمانی (عبـدالعزیز) که در آن زمان بر عراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بابیه را از بغداد به جای دیگر تبعید کند سـلطان عثمانی هم دستور داد تمام بابیان را به اسلامبول تبعید کردند، بابیها در حدود چهار ماه در اسلامبول اقامت کرده سپس در سال ۱۲۸۰ هجری به ادرنه تبعید شدند.

آغاز دعوت حسینعلی بهاء در ادرنه

حسـینعلی از برادرش صـبح ازل زیرکـتر و زبردست‌تر بود وی از آنجـائی که حسن سـیاست و کیـاست داشت می‌دانست که به یک مرتبه نمی‌توان در مقابل وصـیت علی محمد عرض اندام کرده مخالفت نمود و در نتیجه صـبح ازل را از بین برد لذا بتدریج از طرفی نقشه‌هـائی را که در پیش در مغز خویش می‌پرورانـد، در ادرنه به مورد اجرا گـذاشت و از طرف دیگر روابط خود را با زعمای بابیه که کلماتشان در هر امری مؤثر واقع می‌شد محکم نمود تا اینکه در سال [صـفحه ۴۸] ۱۲۸۴ هجری دعوی من یظهره اللهی کرد، از دعوی وی به خوبی زیرکی و زبردسـتی او آشـکار می‌شود. پس بسـیار بجـاست که داسـتان من یظهره اللهی را شـرح دهیم تـا اینکه بدانید حسینعلی با چه نقشه و تردستی توانسته در مقابل وصیت علی محمد مقاومت کند و صبح ازل را از بین ببرد. [صفحه ۴۹]

داستان من یظهره اللهی

علی محمد زمانی که ادعای ذکریت و بابیت داشت کتابهائی به نام اسـحن القصـص (تفسـیر سوره یوسف) و تفسـیر کوثر و تفسیر العصـر را تـألیف نمود وی در آن هنگـام ورد زبـانش در مجـالس و محافـل این بود که بـا امام دوازدهم حضـرت حجهٔ بن الحسـن (عجـل) روابط سـری دارم من از جانب آن حضـرت مأمورم، هر چه را که می‌گویم از طرف اوست، هـدف اصـلی من جز تقویت و تشـیید دین مقدس اسلام و نشر حقایق آن چیز دیگری نیست و نیز کلمه‌ی قائم منتظر و مهدی موعود را عنوان تألیف خود قرار داده بود: بعـد هم پـایش را بالاتر نهاد ادعای مهـدویت نموده گفت من همان قائم منتظر و مهـدی موعودم، همه جا ناقوس (انی انا القائم المنتظر و الحجهٔ الا-کبر) را می‌نواخت و همین که دعوی نبوت کرد، پایش ماننـد برخی از چهارپایان در گل گیر کرده نمی‌دانسـت چه نقشه‌ای بریزد تـا آن کلمه قائم منتظر و مهـدی موعود را که عنوان تألیفات خویش قرار داده بود، تأویل کنـد: زیرا وی به عقیـده خودش به مقام پیغمبری رسـیده و کتابی به نام بیان آورده مردم را به دین جدید خویش دعوت می کند دیگر چه [صفحه ۵۰] معنی دارد از طرف امام مأمور باشـد و تقویت از دین مبین اسـلام بنمایـد، لذا در دریای اندیشه فرورفت تا اینکه فکرش به اینجا رسـید که آن عنوان قـائم منتظر و مهـدی موعود را تبـدیل به یـک مفهوم کلی و معنـای مبهمی کنـد و آن عبارت بود از کلمه (من یظهره الله) یعنی کسـی که بعـد خـدا او را ظاهر می‌کنـد آری علی محمـد برای اینکه نوشته‌های سـابق خود را تأویـل کنـد، این طور می گوید مقصود من از قائم و مهـدی منتظر که از جانب او دعوای بابیت می‌نمودم و از مقام حضـرتش دائم تعریف کرده، از ظهورش بشارت می‌دادم، من یظهره الله است یعنی کسـی که بعـد خـدا او را ظاهر می‌کند: از اینجا زیرکی حسـینعلی به خوبی آشـکار می گردد، وی ادعای من یظهره اللهی کرده می گویـد من همان کسـی هسـتم که علی محمـد از ظهور من خبر داده صـبح ازل بایـد پیرو من گردد، کتاب بیان منوط به تصـدیق و امضاء من است من مرام علی محمـد را نسخ کرده، خلاصه با این خدعه و نیرنگ در حدود پنجاه نفر از بابیه را پیرو خود ساخت و مابقی که سـی نفر بیش نبودند از صـبح ازل پیروی می‌نمودند، از این به بعد فرقه بابیه به دو دسته ازلی و بهـائی تقسـیم شدنـد و دائمـا به لعن و تکفیر هم می‌پرداختنـد در نتیجه انقلاـب و هیجان عجیبی بین آن دو دسـته ایجاد شـد دائما

نیرنگ‌ها به هم می‌زدند کثافت کاریها به بار می‌آوردند از این رو پادشاه عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه آن دو دسته را از [صفحه ۵۱] نقاط نزدیک مرز به جاهای دوردست تبعید کند، تا کاری از آنها ساخته نباشد، این بود که صبح ازل و پیروانش را با چند نفر از بهائیها به ماغوسای قبرس تبعید کرد، و حسینعلی و یاورانش را با چند نفر از بابیها به زندان معروف عکا افکنند این کار در ۲۰ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۵ هجری واقع شد: تو را به خدا قسم خواننده عزیز ملاحظه کن حقه‌بازی حسینعلی تا چه اندازه و خدعه و نیرنگ او تا چه پایه است!

شرح زندگی حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری در سال ۱۲۳۳ هجری در طهران تولد یافت علوم ادبیات را در طهران تحصیل کرد پس از آن به عالم تصوف علاقه فراوانی پیدا نمود در آن مسلک وارد شد و از همین جهت بود که مانند دراویش گیسوی بلند داشت آن چه که از نوشته‌های او استفاده می‌شود معارف وی همان معارف صوفیه ولی به طرز ناقصش بوده است. وی هنگامی که آوازه علی محمد را شنید در شمار پیروان وی درآمده درباره‌اش شروع به تبلیغ نمود پس از قتل علی محمد در حدود ۱۸۰ سال مرید برادرش صبح ازل گردید سپس خودسری آغاز نمود از اطاعت صبح ازل و وصیت علی محمد خارج گردیده بر خلاف نص [صفحه ۵۲] کتاب بیان علی محمد ادعای من یظهری کرد بعد ادعای رجعت حسینی بعد ادعای رجعت مسیح بعد ادعای ربوبیت و الوهیت نمود.

تألیفات حسینعلی بهاء

اشاره

حسینعلی دارای چهار کتاب به نام ایقان و بدیع و مبین و اقدس بود، و نیز الواحی هم داشت، کتاب ایقان را در بغداد زمانی که پیرو صبح ازل بود تألیف کرده این کتاب را به تقلید از قرآن سوره بندی کرده در آن پاره‌ای از اخبار که از ائمه طاهرین علیهم السلام درباره علامات ظهور حضرت بقیهٔ الله (عجل الله) نقل گردیده، درج نموده و تمام را با علی محمد تطبیق کرده است همه تطبیقات او بی‌جا و بی‌مورد است زیرا وی در اول اخبار را تحریف کرده پس از آن با علی محمد تطبیق می‌نماید هر چند بیان آنها در این مقام که شرح زندگانی حسینعلی است بی‌مورد است ولی برای ثابت نمودن اینکه وی در روایات دستبرد کرده به یکی از تطبیقات وی از باب نمونه اکتفا می‌کنیم و آن اینکه در ایقان صفحه ۱۵۵ می‌نویسد: فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربع نبی، موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامهٔ من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامهٔ من عیسی ما قالوا فی حقه و اما العلامهٔ من یوسف السجن و التقیه و اما [صفحه ۵۳] العلامهٔ من محمد یظهر باثار مثل قرآن ترجمه - در بحار است اینکه در قائم ما چهار علامت است از چهار پیغمبر ۱ - موسی ۲ - عیسی ۳ - یوسف ۴ - محمد اما نشانه‌ای که از موسی دارد، ترس و انتظار است و اما نشانه‌ای که از عیسی دارد می‌گویند در حق او آنچه را که دربارهٔ عیسی گفته‌اند و اما نشانه‌ای که از یوسف دارد زندان و تقیه است و اما علامتی که از محمد دارد اینکه ظاهر می‌شود به آثاری مانند قرآن (یعنی کتابی می‌آورد مانند قرآن مجید) مؤلف گوید، حسینعلی گذشته از اینکه در روایات تحریف کرده جمله یظهر به آثار مثل قرآن: او نیز غلط است زیرا بایستی بگوید یظهر باثر مثل القرآن: اصل روایت این طور ضبط شده، خوانندگان محترم به جلد سیزده بحارالانوار علامه مجلسی ره صفحه ۵۷ چاپ کمپانی مراجعه فرمایند روایت ابی‌بصیر از ابی‌جعفر (امام باقر (ع)) است می‌فرماید فی صاحب الامر سنهٔ من موسی و سنهٔ من عیسی و سنهٔ من یوسف و سنهٔ من محمد (ص ع) فاما من موسی فخائف یترقب و اما من عیسی فیقال فیه ما قال فی عیسی و اما من یوسف فالسجن و

التقیه و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثم یضع سبقه علی عاتقه و لا یزال یقتل اعداءالله حتی یرضی الله قلت، و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی قال ۴ یلقی الله عزوجل فی قلبه الرحمهٔ (ترجمه) در صاحب الامر (امام زمان عجل) [صفحه ۵۴] سنتی است از موسی (ع) و سنتی است از عیسی (ع) و سنتی است از یوسف (ع) و سنتی است از حضرت محمد (ص) پس سنتی که از موسی (ع) دارد پس ترسناکی است که همیشه در انتظار است و اما سنتی که از عیسی (ع) دارد پس گفته می‌شود درباره‌ی او آنچه را که درباره‌ی عیسی (ع) گفته شد یعنی می گویند حضرت بقیهٔ الله مرده است چنانچه در حق حضرت عیسی (ع) گفته شد، این مطلب را ما از خبری دیگر که به همین مضمون از ابی‌بصیر نقل گردیده، استفاده نموده‌ایم در آن خبر به جای عبارت مذکور این عبارت مضبوط است (و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت) یعنی اما از عیسی پس گفته می‌شود که حضرت بقیهٔ الله مرده است و حال اینکه نمرده، و اما سنتی که از یوسف (ع) دارد پس زندان و تقیه است و اما سنتی که از حضرت محمد (ص ع) دارد پس این است که قیام می کند به سیره و روش پیامبر اسلام و بیان کردن آثار او، پس می گذارد شمشیرش را بر روی شانه شریفش و مدام می کشد دشمنان خدا را تا آنکه خدای متعال راضی می‌شود، ابی‌بصیر گفت چگونه می‌فهمد که خدای عزوجل راضی شده حضرت فرمود هنگامی می‌فهند که خدای عزوجل در قلبش رحمت و مهربانی قرار می‌دهد: بر ارباب دانش پوشیده نماند که جمله (فالقیام بسیرته و تبیین اثاره الخ) چون بر ضرر و علیه حسینعلی تمام می‌شد لذا طراری کرده به جای آن جمله این عبارت را نسبت به امام (ع) می‌دهد (و یظهر به آثار مثل قرآن) خوانندگان محترم تعجب نکنند که چگونه می‌شود حسینعلی در روایت تحریف کند. چون کسی که آیه مبارکه [صفحه ۵۵] قرآن را تغییر دهد، برای او تحریف روایت آسان است: ملاحظه کنید چگونه این آیه مبارکه را تحریف کرده، خدای متعال در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۰۹ چنین می‌فرماید: هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام در این آیه خدای متعال کسانی را که در انتظار دیدار حضرتش به سر می‌برند، ذم و توبیخ می‌فرماید استفهام در این آیه استفهام انکاری و غیر حقیقی است پس معنای آیه چنین می‌شود، نباید انتظار بکشند اینکه بیاید آنان را خدا در سایه‌ای از ابر: ولی حسینعلی در آیه تصرف کرده در ایقانش در صفحه ۴۷ چنین می‌نویسد و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می‌فرماید، یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام یعنی می‌آید خدا روزی در سایه‌ای از ابر، و نیز در صفحه ۸۹ همین جمله را که نسبت به قرآن داده، تکرار می کند، اگر شما خوانندگان محترم سرتاسر قرآن کریم را به دقت ملاحظه کنید یک همچه آیه‌ای را که حسینعلی به قرآن نسبت می‌دهد نخواهید یافت: رجوع به اصل مطلب ثانیا بر فرض اینکه آن روایت از امام باقر (ع) باشد، به حسینعلی می گوئیم مقصودش از آن روایت چیست آیا می‌خواهد بگوید که منظور امام (ع) از روایت این است که هر کسی ترس و انتظار داشته باشد، و درباره‌اش مردم سخنانی بگویند و مدتی در زندان به سر برد و کتابی مانند قرآن (از حیث صفحه‌بندی و جلد) بیاورد، او امام قائم است اگر این است، این که امتیازی برای علی محمد نمی گردد زیرا نتیجه [صفحه ۵۶] این کلام چنین می‌شود که از زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل) تاکنون هزارها امام قائم العیاذ بالله آمده باشند و تا هنگام ظهور حضرتش نیز امام‌های قائم دیگری بیایند، چون در هر عصری بسیاری از دانشمندان بر اثر برخی از حوادث زندانی شده و خوف و انتظار هم داشته و درباره آنان مردم سخن‌ها گفته و کتاب‌هائی هم مانند قرآن از حیث صفحه‌بندی و جلد تألیف کرده‌اند و یا می‌خواهد بگوید علی محمد کتابی مانند قرآن از جهت فصاحت و بلاغت و سمو معانی و علو مطالب آورده اگر منظورش این است می گوئیم این کلام کلامی است بسیار بی‌جا و منطقی است در نهایت پوشالی زیرا مطالب کتاب بیان علی محمد موجود است و ما چند فراز از جملات زیبای آن را در اینجا می‌نگاریم و قضاوت عادلانه را به عهده شما خوانندگان محترم می گذاریم تا خودتان بر حماقت و نادانی حسینعلی بخندید که چطور نتوانسته بین آیات فصیحه و بلیغه و جملات مهمله و سخیفه فرق بگذارد گر چه تقصیر ندارد چون اهل تمیز نبوده لذا نتوانسته است فرق بگذارد، اگر برلیان و سنگ را به سبزی فروش عرضه بدارند، آن دو را جز سنگی بیش نخواهد دید ولی اگر به نزد گوهرفروش ببرند برلیان را از سنگ ناچیز تمیز خواهد داد باری برخی از آیات مبارکه علی محمد به عقیده حسینعلی و جملات

مهمله به عقیده ما از این قرار است: [صفحه ۵۷]

آیات مبارکه یا جملات مهمله

(یک فراز از موضعی از بیان) بسم الله الابهی الابهی الحمدلله المشرق البراق و المبرق الشراق و المفرق الرفاق و المرفق الشفاق و المشفق الحقاق و المحقق الفواق و المفوق السباق و المسبق الشیاق و المسمق اللحاق و الملحق الرتاق الخ. فراز دوم یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدوم بسم الله القادم القدمان بسم الله القادم المتقدم بسم الله المتقدم المتقدوم بسم الله القادم المتقادم - همین طور مشتقات را شمرده تا آن جائی که نفس داشت: فراز سوم تبارک الله من رب ممتنع منیع و تبارک الله من ملک مقتدر قدیر و تبارک الله من سلط مستلط رفیع و تبارک الله من وزر مؤتزر وزیر و تبارک الله من حکم محتکم یدیع و تبارک الله من جمل مجتمل جمیل و تبارک الله من عظم معتظم عظیم الخ: فراز چهارم بسم الله الفرد ذی الافراد بسم الله الفرد ذی الافرده بسم الله [صفحه ۵۸] الفرد ذی الفرده بسم الله ذی الفوارد بسم الله ذی الفرادین بسم الله ذی المتفارد بسم الله الفراداء بالله الله ذی الافردآء بالله الله ذی الفردات الخ. فراز پنجم انا الله لا اله الا انا الاقدم اننی انا الله لا اله الا انا الاقدم اننی انا الله لا اله الا انا الواحد القدام اننی انا الله لا اله الا انا الواحد القدام اننی انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم اننی انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم اننی انا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی انا الله لا اله الا انا القادم القدم القدوم الخ. فراز ششم بسم الله الاجمل الاجمل بالله الله الجمل الجمل بسم الله الجمل ذی الجمالین بسم الله الجمل ذی الجملاء بسم الله المجمل المجمل بسم الله المجمل المجمل بالله الله الجمل ذی الجمالین بالله الله الجمل ذی الجملاء بالله الله الجمل ذی الجاملات بالله الله الجمل ذی الجملات الخ [صفحه ۵۹] فراز هفتم اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الله ذوالالهین اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحد ذوالوحادین اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحد ذو الوحادین اننی انا الله لا اله الا ایای اننی انا المحیی ذو الحیایین الخ. فراز هشتم هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی من یظهره الله [۲۳] انه انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب ان اشهد انه لا اله الا هو و کل له عابدون انا قد جعلناک جلالا جلیلا للجاللین و انا قد جعلناک عظمانا عظیما للعاظیمن و انا جعلناک نورا نورانا للناورین همین طور می‌گوید تا چند صفحه. مؤلف گوید: علی محمد ببخشید آقا خدا درباره‌ی صبح ازل گزاف‌گوئی [صفحه ۶۰] کرده حقیقت را نگفته زیرا باید این طور بگوید: انا قد جعلناک مجنانا مجنونا للمجانین و انا قد جعلناک مضحاکا و مضحکهٔ للضاحکین و انا قد جعلناک لعبا و ملعبهٔ للاعبین.

کتاب بدیع بهاء

این کتاب را که در دروغ‌پردازی و غلط اندازی واقعا بدیع است، در ادرنه در اوائل پیغمبری! خویش تألیف کرده ببخیشد نازل نموده است و در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به چاپ رسید.

کتاب مبین و اقدس بهاء

کتاب مبین و اقدس را که دو کتاب وزین و مقدس بهائیان است میرزا بهاء در زندان عکا، همان زمانی که عقلش را به باد داده بود، بر اغنام الله (گوسفندان خدا) نازل نمود، در آن دو کتاب ادعای گوناگون و متناقض با هم نموده است، گاه دعوی من یظهری و گاه دعوی رجعت حسینی و گاه دعوی ربوبیت و الوهیت و گاه دعوی بندگی کرده، و ما یک به یک آنها را به مناسبتی در بعد ذکر خواهیم نمود: [صفحه ۶۱]

زنهای دائمی حسینعلی

حسینعلی چهار زن دائمی و اختصاصی داشت، اسامی زنهای او از این قرار است: ۱ – گوهر از او یک اولاد داشت. ۲ – بی‌بی از او سه اولاد داشت. ۳ – بی‌بی جان، از او چهار اولاد داشت. ۴ – جمالیه از او هیچ اولاد نداشت، و اما زنهای غیر دائمی و اشتراکی خیلی داشت یکی از آنها قرهٔ العین بود، شرح قرهٔ العین در اشعار ما به طور تفصیل خواهد آمد. قرهٔ العین در زمان علی محمد اختصاص به او داشت ولی بعد از قتل علی محمد زعمای بابیه درباره‌اش قائل به تساوی و اشتراک شده، تودهوار با وی رفتار می‌کردند، لذا گاهی در آغوش بهاء و زمانی در بغل حسین بشروئی و هنگامی در دامن خلیل ارومی به سر می‌برد و مابقی اوقات هم با کسان دیگر سر و کار داشت، این زن خیلی وقیح بود واقعا وقاحت را به درجه اعلایش رسانیده بود، به طوری که به پیروان خویش می‌گفت هر کس دست به پستانهای من بزند از آتش جهنم نجات، خواهد یافت. [صفحه ۶۲] همین زن به قلعه شیخ طبرسی در مازندران (که به دستیاری حسین بشروئی وعده‌ی دیگر از زعمای بابیه بنا شده و با دولت وقت به جنگ پرداخته سرانجام مغلوب گردیدند) وارد شد، و برقع از چهره برداشته این کلمات را می‌سرود: این الشهداء کلهم ماتوا این الصلحاء کلهم فاتوا

دزد اشعار را بشناسید

قرهٔ العین برخی از اشعار زیبای شعراء را دزدیده، به نام خود قلمداد کرده است و ما به جهت رعایت اختصار دو قطعه شعر که از دو شاعر دزدیده و به خود نسبت می‌دهد در اینجا می‌نگاریم و نام آن دو شاعر را نیز یاد می‌کنیم: ۱ – گر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبرو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام دجله به دجله یم به یم قطره به قطره جو به جو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام کوچه به کوچه در به در خانه به خانه کو به کو مهر تو را دل حزین بافته بر قماش تن رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو [صفحه ۶۳] گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت لاله به لاله گل به گل غنچه به غنچه بو به بو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا صفحه به صفحه لا ـ به لا ـ پرده به پرده تو به تو این اشعار از قرهٔ العین نیست، بلکه از شاعره‌ای است به نام طاهره اصفهانی ۲ – لمعات وجهک اشرقت و شعاع طلعتک اعتلا ز چه روال است به ربکم نزنی بزن که بلی بلی به جواب طبل الست او ز ولا چو کوس بلی زدم همه خیمه زد به در دلم سپه غم و حشم بلا پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروبیان رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا من و مهر آن مه خوب‌رو که چو زد صلای بلا بر او به نشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا چه خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم به قله طور دل فد ککته و سککته متد کدکا متزلزلا چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من فاتی الی مهر و لا و بکی علی مجلجلا تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم بنشین چو (صحبت) و دم به دم بشنو خروش نهنگ لا [صفحه ۶۴] این اشعار از قرهٔ العین نیست بلکه از ملا ـ باقر لاری که تخلصش (صحبت) است می‌باشد چنانچه در این اشعارش مشاهده می‌فرمائید ولی بهائیان به جای صحبت، طوطی می‌خوانند!!! پوشیده نماند که قرهٔ العین دو بیت از صدر این اشعار را دزدیده و به آن خطاب به علی محمد می‌نمود ولی به جای «الست او» الست تو می‌گفت، بهائیان عقیده دارند که اشعار طاهره اصفهانی و صحبت لاری و برخی از اشعار دیگر، از قرهٔ العین است ولی چنین نیست زیرا نام و کنیه و لقب و مسقط الراس قرهٔ العین معلوم است نامش زرین تاج کنیه‌اش ام‌سلمه لقبش قرهٔ العین است این لقب را سید کاظم رشتی به او داده و نیز لقب طاهره را علی محمد شیرازی به او عطا فرموده!! مسقط الرأسش قزوین، دختر ملا محمد صالح قزوینی است اگر لقب او طاهره است طاهره قزوینی است نه اصفهانی مگر اینکه بهائیان بگویند فرقی بین اصفهانی و قزوینی نیست، طاهره اصفهانی همان طاهره قزوینی است و نیز بگویند تمیزی بین لاری و قزوینی نیست و امتیازی بین زن و مرد وجود ندارد، صحبت لاری همان طاهره قزوینی است و بر این منطق پوشالی هم تمام خردمندان جهان می‌خندند زیرا نتیجه‌اش چنین

می‌شود که اشعار حافظ و سعدی و فردوسی و انوری و نظامی و رودکی و زاکانی و سایر شعراء گذشته و حال و آینده تمام از قرهٔ العین قزوینی باشد آیا نتیجه‌اش این طور نمی‌شود! [صفحه ۶۵]

پسران حسینعلی بهاء

حسینعلی دارای پنج پسر بود ۱ – عباس افندی ۲ – مهدی، این دو از بی‌بی بودند، ۳ – محمد علی ۴ – ضیاءالله ۵ – بدیع الله این سه از بی‌بی جان بودند، حسینعلی به سه فرزند خود عباس، مهدی، محمد لقب داد: عباس را به غصن اعظم و مهدی را به غصن اطهر، و محمـد علی به غصن اکبر ملقب ساخت، به ضـیاءالله و بـدیع الله لقب نداد در سالی که حسـینعلی و پیروانش به زندان عکا رسـیدند، مهدی بر بالای بام زندان راه می‌رفت و دیدگان خود را به آسمان دوخته مشغول مناجات (یعنی اوراد پوچ بی‌معنی) بود، که ناگهان از سوراخ هواخوری بام به داخل اطاق سقوط کرده استخوانهایش خورد شد و پس از چندی جان سپرد.

دختران حسینعلی بهاء

حسـینعلی بهـاء سه دختر به نام بهیه – خانمی – فروغیه – داشت بهیه از بی‌بی، خانمی از بی‌بی جان، فروغیه از گوهر بود باری همان طوری که در پیش نگاشتیم، بر اثر فتنه و فساد ازلی‌ها و بهائی‌ها سـلطان عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه صـبح ازل و یاورانش و چند نفر بهائی را به ماغوسای قبرس و حسـینعلی و پیروانش و چند نفر ازلی را به زندان عکا تبعید و محکوم کند، حسـینعلی چند سالی به زندان عکا به سـر برد، و در اواخر عمرش هم تحت نظر بود، تا اینکه در سال ۱۳۰۹ هجری در مدت ۲۲ روز مبتلاء به مرض (زحیر) شده از دنیا رفت و جسدش را در دو کیلومتری شـمال عکا (بهجه) به خاک سپردند [صـفحه ۶۶] قبر بهاء قبله اغنام الله (گوسفندان خداست) طبق دسـتور بهاء اغنام الله موظفند که وقت عبادت و پرستش، تنها توجه آنان به سوی بهاء (خدای قلابی) باشد و به حسب ظاهر رو به قبر او که در عکا است پرسـتش کننـد. در کتاب دروس الدیانـهٔ [۲۴] می‌گویـد، قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکا است که در وقت نماز خواندن (یعنی دو سـطر اوراد بی‌معنی) باید رو به روضه‌ی مبارکه بایستیم و قلبا متوجه به جمال قدم جل جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم.

شرح زندگانی عباس افندی

عباس افنـدی ملقب به دو لقب، عبـدالبهاء و غصن اعظم، پسـر بزرگ حسـینعلی بهاء در سال ۱۲۶۰ هجری در طهران متولـد گردید، وی چندی به علوم ادبیه و عقلیه پرداخت، سرانجام اطلاعاتی در علوم مختلفه و فنون متنوعه حاصل نمود و از پدرش به مراتب داناتر و فاضل‌تر گردید، عباس افندی پس از مرگ پدر بنا به وصـیت حسینعلی، زمام امور اغنام الله (گوسفندان خدا) را به دست گرفت، [صفحه ۶۷] وی در مـدت حیـات خـویش از گوسـفندانی که پـدرش تهیه کرده بـود شـیرهای فراوانی دوشـید!! بین عبـاس افنـدی و برادرش محمد علی ملقب به غصن اکبر، مانند میرزاء بهاء و برادرش صبح ازل اختلاف [صفحه ۶۸] و نزاع بود دائما به لعن و تکفیر هم می‌پرداختنـد به طوری که عبـاس افنـدی در زمـان حیـات خویش دختر زاده‌اش شوقی افنـدی را وصـی و جانشـین خود قرار داد (تألیفات عبدالبهاء) آن طوری که از برخی از مورخین اسـتفاده می‌شود عباس افندی دارای سه کتاب به نام مقاله سـیاح و مفاوضات و مکاتیب بوده مکاتیب وی سه جلد است، و نیز دارای الواح هم بوده است.

شرح زندگانی شوقی افندی

شوقی افنـدی دختر زاده‌ی عبـدالبهاء در سال ۱۳۱۴ هجری تولـد یافت وی مـدتی چنـد به علوم ادبیه پرداخت و پس از مرگ عباس

افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری طبق وصیت‌نامه جدش عبدالبهاء به مقام ولی امر الله و ریاست بیت العدل منصوب گردید!! مادر وی ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء بود شوقی افندی دارای کتاب نیست ولی لوحی به نام لوح شوقی افندی دارد و آن دارای ۳۸ صفحه و هر صفحه‌ای ۱۸ سطر است البته بر خوانندگان محترم ثابت شد که مرام کثیف بهاء از کجا سرچمشه گرفته و با دستیاری چه کسانی بر پا گردیده است بنابراین دیگر احتیاجی به بررسی در مرام بهائیت نیست، ولی برای اینکه بر فریب‌خوردگان بهائیت ثابت کنیم که میرزا بهاء فاقد از همه چیز بوده، در عین حال ادعای پیغمبری و دین نموده، لذا به وعده خود عمل کرده، بررسی کامل در مرام وی می‌نمائیم، [صفحه ۶۹] تا آشکار گردد که آن سه علامتی که در پیش ذکر شد در این مدعی دین و نبوت وجود ندارد، یکی از آن سه علامت معجزه بود آیا میرزا بهاء معجزه دارد؟ این پیغمبر بر خلاف همه پیامبران، دارای [صفحه ۷۰] معجزه نبود، در قاموس او معجزه معنی و مفهومی نداشت، البته جهت داشت، چون فاقد از همه چیز بود، لذا منکر همه چیز شده که از آن جمله انکار معجزه است، ما این مطلب را از پیش خود نمی‌گوئیم بلکه از کتاب فرائد یگانه مبلغ بزرگ و زبردست بهائیت ابوالفضل گلپایگانی استنتاج نموده‌ایم، وی در فرائد می‌گوید دعوی مدعی نبوت با چهار دلیل ثابت می‌شود، و آن چهار دلیل از این قرار است ۱ - دعوت ۲ - استقامت ۳ - نفوذ ۴ - تشریح شریعت و این چهار چیز در حضرت ابهی وجود داشت پس از کتاب فرائد گلپایگانی که بزرگ‌ترین کتاب استدلالی بهائیان است، چنین استفاده می‌شود که میرزا بهاء دارای معجزه نبوده، لذا برای اثبات دعوی او به چهار دلیل پوشالی تمسک کرده و آنها را اقوی دلیل بر اثبات دعوای میرزا بها می‌دانند، مابعون خدا با دلائل بسیار بدیهی، چهار دلیل پوشالی او را رد می‌کنیم اما دعوت صرف دعوت، حقانیت مدعی را ثابت نمی‌کند، زیرا مدعیان دروغگو در جهان بسیار بوده و هستند بنابراین دلیل دیگری لازم است، تا به وسیله‌ی آن مدعی راستگو از مدعی دروغگو تمیز داده شود و آن دلیل همان معجزه است و بس اما استقامت استقامت در آغاز دعوت دلیل برای مدعی نبوت نمی‌شود، زیرا عقلا، استقامت، مرور و گذشتن زمان لازم دارد، در آغاز دعوت هنوز زمانی نگذشته تا معلوم گردد مدعی نبوت استقامت دارد یا ندارد علاوه بر آن در آغاز دعوت، مدعی نبوت، دلیل قانع‌کننده‌ای [صفحه ۷۱] ندارد، تا به وسیله‌ی آن مردم را قانع کند که وی در دعوت خویش تا آخرین لحظات زندگانی استقامت خواهد داشت. اما نفوذ: نفوذ هم در آغاز دعوت معنی و مفهومی ندارد چون مدعی نبوت در ابتداء دعوت خویش هنوز نفوذی در خلق نکرده و پیروانی پیدا ننموده تا آن را دلیل خود قرار داده، به رخ دیگران بکشد و بگوید دلیل بر صدق دعوت من نفوذ در این دسته از مردم است پس این سه دلیل گلپایگانی عقلا مردود و غیر قابل قبول است اما تشریع شریعت تشریع شریعت هم خود به خود از درجه اعتبار ساقط می‌شود زیرا تا صدق و راستی مدعی نبوت ثابت نشده هر قانونی و دستوری که می‌آورد، مردود و از درجه اعتبار ساقط، است، علامت دوم صدق گفتار بود

آیا حسینعلی بهاء صدق گفتار (راستگوئی) داشت؟

اشاره

حسینعلی بهاء، پیغمبر قرن بیستم، صدق گفتار هم نداشت شخصی دروغ‌پرداز و پشت هم انداز بود ما این مطلب را نیز از پیش خود نمی‌گوئیم بلکه از کتاب خود میرزا بهاء ثابت می‌کنیم، قبل از اینکه دروغگوئی میرزا بهاء را از کتابش ثابت کنیم، یک سئوال از شما خوانندگان محترم می‌نمائیم و آن اینکه اگر شخصی ادعای بندگی کند و بعد ادعای خدائی نماید گذشته از اینکه ادعای خدائی [صفحه ۷۲] او باطل است؟ این شخص در یکی از این دو ادعای خویش دروغ نگفته، قطعا خواهید گفت یکی از آن دو ادعا دروغ است، زیرا (بنده) یعنی مخلوق و آفریده شده و (خدا) یعنی خالق و آفریننده بنابراین دروغ است که شخصی هم آفریده شده و آفریننده باشد: اکنون بفرمائید کلمات بهاء را بخوانید و به دروغ‌گوئی او اعتراف کنید نه تنها ادعای بندگی و خدائی کرده

بلکه ادعای رجعت حسینی و رجعت مسیح و من یظهره اللهی نموده است.

ادعای بندگی میرزا بهاء

حسینعلی بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۱۰ می گوید: تبارک الذی نزل علی عبده من سحاب القضاء سهام البلاء ویرانی فی صبر جمیل: یعنی افزون و برتر باد آن کسی که نازل کرد بر بنده خود (که خود بهاء باشد) از ابر فضاء تیرهای بلاء را و دید مرا (یعنی میرزا بهاء را) در صبر و بردباری نیک: و نیز در همان کتاب در صفحه ۹۶ سطر ۸ می گوید: یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدلک لخلقک یعنی ای پروردگار من این نامه‌ای است که می‌خواهم برای سلطان (مراد ناصرالدین شاه است) بفرستم و تو می‌دانی که منظوری ندارم از این نامه مگر آشکار ساختن عدالت تو از برای بندگان تو: [صفحه ۷۳]

ادعای خدائی میرزا بهاء

در پیش به مناسبتی ادعاهای خدائی میرزا بهاء را از کتاب مبین و اقدسش ذکر نمودیم اکنون به دو مورد دیگر که در کتاب مبین یا (سوره هیکل) ادعای خدائی کرده می‌پردازیم: ۱ - در کتاب مبین صفحه ۸۰ سطر ۱۲ «خطاب به ملکه لندن ویکتوریا می کند» یا ایتها الملکهٔ فی لندن اسمعی ندا ربک مالک البریه من سدرهٔ البهیه انه» اله الا انا العزیز الحکیم ضعی ما علی الارض ثم زینی راس الملک با کلیل ذکر ربک الجلیل انه قداتی فی العالم بمجده الاعظم و کل ما ذکر فی الانجیل: یعنی ای ملکه که در لندن هستی بشنو ندای پروردگارت را که مالک جهان است از سدره الهی این که نیست خدائی جز من خدای عزیز حکیم بگذار آنچه را که داری بر زمین پس آن گه زینت ده تاج را با کلیل ذکر پروردگارت که جلیل القدر است، به درستی که آن خدا آمد در جهان با مجد اعظم و هر آنچه در انجیل ذکره شده: و نیز در همان کتاب در صفحه ۱۹۱ سطر (۵) می گوید لیس ضری سجنی و بلائی و ما یرد علی من طغاهٔ عبادی یعنی نیست ضرر من (یعنی اهمیتی ندارد) زندانی شدن من و بلائی که بر من می‌رسد و آنچه را که وارد می‌شود بر من از بندگان ستمکارم [صفحه ۷۴]

ادعای من یظهره اللهی بهاء

ادعای من یظهره اللهی بهاء به طور تفصیل در پیش گذشت دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم

ادعای رجعت حسینی حسینعلی بهاء

قل قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعد هذا انه مفتر کذاب: یعنی بگو (خطاب به آقاجان کاتب الواح است) [۲۵] به تحقیق منتهی شد همه ظهورها به این ظهور اعظم (یعنی ظهور حسینعلی بهاء) و هر کسی بعد از این ادعا کند او افترا زننده و دروغگوست آنچه که از برخی از مورخین استفاده می‌شود مراد وی از ظهور اعظم و ظهور و رجعت حسینی است.

ادعای رجعت مسیح میرزا بهاء

در کتاب مبین صفحه ۴۹ سطر «۶» خطاب به پاپ مسیحیان می کند یا بابا اخرق الاحجاب قد اتی رب الارباب فی ظل السحاب [صفحه ۷۵] و قضعی الامر من لدی الله المقتدر المختار اکشف السبحات بسلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت الاسماء و الصفات

کذلک یأمرک القلم الاعلی من لدن ربک العزیز الجباراته اتی من السماء مرة اخری کما اتی منها اول مرة، ایاک لن تعترض علیه: یعنی ای پاپ پرده‌ها را بدر «تا مطلب بر تو آشکار گردد» به تحقیق آمد رب الارباب «یعنی حضرت مسیح که خود بهاء است» در سایه ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار، باز کن سبحات را به سلطنت پروردگارت، پس صعود کن به سوی ملکوت اسماء و صفات، این طور أمر می‌کند تو را قلم اعلی از طرف پروردگارت که عزیز و جبار است اینکه مسیح آمد از آسمان یک بار دیگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه اول، (چون به عقیده برخی از مسیحیان حضرت مسیح یک بار به زمین آمده است لذا میرزا بهاء به پاپ این طور خطاب می‌کند) مبادا به او اعتراض کنی - خوانندگان محترم لابد اعتراف نموده‌اند که لااقل یکی از این ادعاهای حسینعلی دروغ است، بنابراین کسی که دروغ‌گوئی او ثابت شد به حکم عقل سلیم هرگز لیاقت مقام رفیع پیامبری و قانون‌گذاری را ندارد. [صفحه ۷۶]

توجیه خنده‌آور

ممکن است بگوئیم میرزا بهاء دروغ نگفته ولی به این توجیه که هر چند به صورت ظاهر تنها میرزا بهاء این ادعاها را نموده لکن در حقیقت او تنها نبوده بلکه چهار نفر دیگر که به انضمام حسینعلی پنج نفر می‌شوند این ادعاها را نموده‌اند؛ روسها این پنج نفر را در قالبی قرار داده با منگنه فشار تمام را به هم فشرده یک جرثومه‌ای به نام حسینعلی بهاء بیرون داده‌اند، پس اگر دیدید حسینعلی ادعای بندگی کرده او خودش بوده و بس. اما ادعای من یظهره اللهی از او نبوده بکله از آن دبوتی بود که در ضمن او بود و نیز ادعای رجعت حسینی از او نبوده بلکه از آن پفیوزی بود که در حوف او بود، و نیز ادعای رجعت مسیح از او نبوده بلکه از آن قرمدنگی بود که در جسد او بود و نیز ادعای خدائی از او نبوده بلکه از آن جفنگی بود که در پیکر او بود پس با این توجیه حسینعلی دروغگو نشد ولی مدعی هیچ مقامی هم نشد بلکه یک نفر هیچ کاره قلمداد گردید، در هر صورت اختیار با شما خوانندگان محترم است، می‌خواهید این توجیهی را که ما نموده‌ایم قبول کنید و او را هیچ کاره بدانید، و یا اینکه تمام ادعاها را از وی دانسته به دروغ‌گوئی او اعتراف کنید: علامت سوم بشارت شریعت سابق بود آیا دین مقدس اسلام به وجود میرزا بهاء بشارت داده است دین مقدس اسلام نه تنها به وجود میرزا بهاء خبر نداده بلکه تصریح دارد به اینکه سلسله‌ی جلیله پیامبران خدا به وجود شریف و مقدس حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ختم گردیده، دیگر پیغمبری بعد از حضرتش نخواهد آمد تا روز قیامت: اولین دلیل قرآن مجید معجزه جاودانی پیامبر اسلام است، خدای متعال در [صفحه ۷۷] قرآن مجید سوره احزاب جزء ۲۲ آیه ۴۰ می‌فرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شی علیما: یعنی نمی‌باشد محمد (ص ع) پدر یکی از مردان شما ولیکن فرستاده خدا و ختم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی دانا است. دومین دلیل: حدیث شریف نبوی است حدیث شریف نبوی که معروف به حدیث المنزلة است از طریق شیعه و سنی نقل گردیده و به حد تواتر که دلیل قاطع می‌باشد رسیده است و آن حدیث این است. قال رسول‌الله (ص ع) یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. ترجمه تحت اللفظی: رسول خدا فرمود ای علی تو از من به منزله هارونی از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من شرح حدیث نبوی پیامبر اسلام به علی علیه‌السلام می‌فرماید تو از حیث رتبه و مقام و منزلت نسبت به من همان مقام و منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت، دارای ولی با این فرق که هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر نیستی، زیرا بعد از من تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد نبابراین هر کسی بعد از پیامبر اسلام ادعای پیامبری کند دروغگو و خیانتکار خواهد بود نکته قابل توجه حدیث شریف متضمن نکته‌ای می‌باشد و آن اینکه اگر بنا بود بعد از پیامبر اسلام پیامبری باشد هر آینه آن حضرت علی بن ابی‌طالب بود نه میرزا بهاء آن عنصر ناپاک و پیکره سراپا تزویر: از بررسی ما، در مرام بهائیت نیز ثابت شده که آن سه علامت هم در مدعی مرام بهائیت وجود نداشت، پس بایستی از همین جا فاتحه حسینعلی را خواند. زیرا پس از اینکه [صفحه ۷۸] ثابت شد، دین بهاء از جانب خدا

نیامده و دستوراتش وابستگی به عالم وحی ندارد، به حکم عقل سلیم پیروی از همچه دینی عین گمراهی است، بنابراین احتیاجی به ذکر قوانین بهاء و رد آن نیست، چون بحث در پیرامون دستوراتی که از مغز بشر آن هم بشری مانند بهاء تراوش کرده باشد، جز تضییع وقت چیز دیگری نخواهد بود ولی چون شنیده شده که مبلغین بهائیت به اهل بهاء و فریب‌خوردگان بهائیت چنین تزریق کرده و می‌کنند، ما را چه کار به اینکه دین بهاء از جانب خدا آمده یا نیامده دستوراتش وابستگی به عالم وحی دارد یا ندارد ما نظر به دستورات ادیان می‌کنیم، هر کدام بهتر بود پیرو آن می‌شویم، ما همین که دین بهاء را با دین اسلام می‌سنجیم، مشاهده می‌کنیم که دین حضرت ابهی جل و علا- به مراتب از دین اسلام بهتر و دستوراتش محکم‌تر و عالی‌تر است علاوه بر این با همه اعصار به خوبی سازش دارد به خلاف دین اسلام که با این عصر سازش ندارد چه رسد به اعصار آینده، چون دنیا روز به روز در ترقی است و آن به آن تشکیلات تمدن رو به افزونی می‌رود: ما برای اینکه ثابت کنیم این منطق منطقی است بسیار پوشالی و نادست، لذا با رعایت اختصار به زبده دستورات (یعنی موهومات) بهاء پرداخته و آن اراجیف را با قوانین اسلام مقایسه می‌کنیم؛ امید است که فریب‌خورندگان بهائیت بر اثر مقایسه این دو با هم، نور را از تاریکی و راه سعادت را از ضلالت تمیز داده سرانجام به دین مقدس اسلام مشرف گردند و از پستان حقیقت شیر نوشیده و در دامن ما در سعادت به عمو عزیز و گرانبهای خویش ادامه [صفحه ۷۹] دهند اعتذار: هر چند مقایسه اراجیف بهاء با قوانین اسلام، موجب اهانت به ساحت مقدس قوانین اسلام است، علاوه بر آن در عین بی‌انصافی است که بشر خر مهره‌های میرزا بهاء را با برلیان دستورات اسلام مقایسه کند، ولی چون قصد ما اهانت نبوده بلکه فقط به منظور هدایت فریب‌خوردگان بهائیت به این مقایسه می‌پردازیم امید است که در پیشگاه با عظمت عدل الهی مقصر نباشیم علت آغاز نمودن به حد زنا: چون در این دنیای کنونی فحشاء و منکرات به ویژه زنا، از هر چیزی بیشتر شیوع پیدا نموده لذا در مرتبه اول به قانون زنا پرداختیم، حد زنا در مرام بهاء: بهاء در اقدس صفحه ۱۵ سطر ۱۲ چاپی می‌گوید: قد حکم الله لکل زان و زانیهٔ دیهٔ مسلمهٔ الی بیت العدل و هی تسعهٔ مثاقیل من الذهب و ان عاد مرهٔ اخری عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء ترجمه - حکم کرده خدا که هر یک از مرد و زن زناکار دیه مسلمه‌ای به «بیت العدل [۲۶] » تقدیم کنند، مقدار آن دیه نه مثقال [صفحه ۸۰] از طلا است و اگر این عمل تکرار شد شما هم دیه را دو برابر کنید و این چیزی است که حکم کرده به آن مالک اسماء حد زنا در دین مقدس اسلام خدای متعال در قرآن مجید سوره (۲۴) نور جزو (۱۸) آیه ۲ می‌فرماید الزانیهٔ و الزانی فاجلد و اکل واحد منهما مأته جلدهٔ و لا تأخذکم بهما رافهٔ فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفهٔ من المؤمنین (ترجمه تحت اللفظی) زن زناکار و مرد زناکار پس بزنید هر کدام از آن دو را صد ضربه تازیانه و نگیرید با آن دو رأفت و مهربانی در دین خدا «یعنی در راه دین خدا رأفت و مهربانی به آنها نشان ندهید حد را بر آن دو جاری کنید اگر ایمان به خدا و روز باز پسین دارید و باید گواهی دهد عذاب آن دو را طائفه و جماعتی از مؤمنین: خطاب به فریب‌خوردگان بهائیت: از شما فریب‌خوردگان می‌پرسیم آیا کدام یک از این دو قانون می‌تواند از این عمل ناشایسته زنا جلوگیری کند، قانون اسلام یا قانون بهاء اگر متحیرید تا حیرت شما را رفع کرده می‌گوئیم قانون اسلام نه قانون بهاء زیرا اسلام در این قانون شریف کوچک‌ترین امتیازی برای هیچ یک از طبقات قائل نشده، دولتمندان مستمندان را به یک چشم دیده حکم فرموده است، پس هر زن و مردی که در نزد حاکم شرع زنای او ثابت شده باید این حد که صد تازیانه است بر او جاری شود خواه گدا باشد خواه دولتمند خواه ضعیف باشد خواه قوی رشوه هم در قاموس اسلام معنی و مفهومی ندارد لذا با اجراء این [صفحه ۸۱] قانون مقدس خواه نخواه از عمل قبیح زنا جلوگیری خواهد شد، ولی حیف و صد حیف که این قانون شریف در این دنیای کنونی اجراء نمی‌شود، از این جهت هم روز به روز بر عمل ناشایسته‌ی زنا افزوده می‌گردد، و اما قانون بهاء نه تنها نمی‌تواند جلوگیری از این عمل کند بلکه باعث ازدیاد آن می‌شود چون نفوس بشر به سه دسته تقسیم می‌گردد و هر یک از آن سه دسته نیز به دو دسته تقسیم می‌شود که در حقیقت نفوس بشر شش دسته‌اند ۱ - فقیر با ایمان و عفیف ۲ - فقیر بی‌بند و بار و بی‌عفت ۳ - متوسط با ایمان و عفیف ۴ - متوسط بی‌بند و بار و بی‌عفت ۵ - دولتمند با ایمان

و عفیف ۶ – دولتمند بی‌بند و بار و بی‌عفت اما فقیر و متوسط و دولتمند با ایمان و عفیف از تحت قانون بهاء خارجند جلوگیری از آنها معنی و مفهومی ندارد، چون با فرض ایمان و عفت، هرگز از آنان عمل ناشایسته زنا صادر نخواهد شد، اما فقیر و متوسط بی‌بند و بار و بی‌عفت، عمل قبیح زنا را به آسانی انجام داده به هیچ کس هم باج نمی‌دهند، چون چیزی ندارند، حتی حاضرند سالها زندانی شوند و نه غاز به کسی ندهند تا چه رسد به مثقال طلا، پس قانون نه مثقال طلا از این دو دسته جلوگیری نمی‌کند می‌ماند دولتمند بی‌بند و بار و بی‌عفت، برای این دسته ۹ مثقال طلا که چیزی نیست این دسته حاضرند به مقدار سی مثقال طلا پول خرج کنند تا یک شب به وصال یک زن زیبا ببخشید ستاره سینما رسیده [صفحه ۸۲] تا صبح از او کام بگیرند بنابراین قانون ۹ مثقال طلای بهاء از این دسته نیز جلوگیری نمی‌کند بلکه در حقیقت به آنان جواز ورود به این عمل قبیح می‌دهد، پس همین جا، جا دارد که بگوئیم آفرین بر قانون متین اسلام و تف بر قانون ننگین بهائیت از گفتار ما ثابت شد که قانون بها قانونی است بسیار پوشالی و اصلا طرف مقایسه با قانون مقدس اسلام نیست تا آنکه درباره‌اش گفته شود از قانون متین اسلام عالی‌تر یا دانی‌تر است و اما سازش قانون بهاء با دنیای کنونی مورد هیچ تردیدی نیست، چون اغلب مردم عصر موشک، در دریای بیکران شهوت غوطه‌ورند و این قانون هم کمال سازش را با تمایلات آنان دارد ولی صرف سازش دلیل اهمیت قانون نمی‌شود بلکه در حقیقت دلیل بر باطل بودن آن خواهد بود، زیرا وجود قانون دین برای هدایت بشر است و نیز برای جلوگیری از شهوات و خواهش‌های نفسانی و عمل‌های زشت و ناروای بشر می‌باشد بنابراین هر قانونی که سازش با عمل‌های زشت و پلید بشر داشته باشد آن قانون بی‌نهایت قلابی و بی‌غایت پوشالی است. [صفحه ۸۳]

تبصره و آگاهی

پوشیده نماند که زناء از نظر دین مقدس اسلام بر دو قسم است ۱ – زناء محصنه (یعنی زناء با زن شوهردار) ۲ – زناء غیر محصنه هر کدام حد جداگانه‌ای دارند، حدی که در این کتاب ذکر شد حد زناء غیر محصنه است، و اما میرزا بهاء هر دو را به یک چوب رانده و یک حکم پوشالی برای آن دو جعل نموده است.

محرمات در مرام بهاء

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۰ سطر ۱۰ می‌گوید: قد حرمت علیکم ازواج آبائکم [۲۷] انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان ترجمه: حرام شد بر شما زنهای پدران شما و شرم داریم حکم پسرها را (یعنی لواط با بچه‌ها را) بیان کنیم بپرهیزید از خدای ای گروه ممکنات

محرمات در دین مقدس اسلام

اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره (۴) جزء (۵) آیه ۲۲ می‌فرماید و لا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشهٔ و مقتا و ساء سبیلا – ترجمه: تزویج نکنید آنچه را که تزویج کرده‌اند پدران شما (یعنی نکاح زن پدر بر شما حرام است) مگر آنچه را که گذشت در پیش (اشاره به زمان جاهلیت است) به درستی که [صفحه ۸۴] نکاح زن پدر، معصیت و مقت یعنی موجب بغض پروردگار است و بد راهی می‌باشد: و نیز در همان سوره آیه ۲۳ می‌فرماید: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعهٔ و امهات نسائکم و

ربـائکم اللاـتی فی حجورکم من نسـائکم اللاـتی دخلتم بهن فـان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الـذین من اصـلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قـد سـلف ان الله کان غفورا رحیما (ترجمه تحت اللفظی) حرام شـد بر شـما مادران شـما و دختران شـما و خواهران شـما و عمه‌های شـما و خاله‌های شـما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شـما آنان که شـما را شـیر دادنـد و خواهران شـما از شـیر «یعنی آنان که از راه شـیر با شـما خواهر شدنـد» و مادران زنان شـما و دختران زنانی که در خانه‌های [۲۸] شـما هسـتند از زنانی که همبستر شده‌اید با آنان، پس اگر همبستر نشده‌اید نیست باکی بر شـما و همسران پسران شما آنانکه از کمرهای شـما هسـتند (یعنی آن فرزنـدانی که از خود شـما هسـتند نه اینکه از راه شـیر و غیر آن فرزنـد شـما شده‌اند (و حرام شد) [صفحه ۸۵] اینکه جمع کنید بین دو خواهر را مگر آنچه که به تحقیق گذشت در پیش «اشاره به یعقوب پیغمبر است که جمع بین دو خواهر (لیـا و راحیل نمود) همانا خـداست آمرزنـده و مهربان: و باز در همان سوره آیه ۲۴ می‌فرماید: و المحصـنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم و احل لکم ماوراء ذلکم الـخ - ترجمه تحت اللفظی: (و حرام شد بر شـما) زنان شوهردار مگر آنچه از آن شما است از ملک یمین (یعنی کنیزان شوهردار، چون طلاق آنان به شش چیز ثابت می‌شود، ۱ به اسیر شدن ۲ به فروختن ۳ به آزاد گردیدن ۴ به بخشیدن ۵ به ارث رسیدن ۶ به طلاق دادن) کتاب خدا است بر شـما و حلال شد برای شـما غیر از آن محرمات: محرمـاتی که در اینجـا ذکر شـد به اسـتثناء دو طبقه اخیر که عبـارت بـود از جمع بین دو خواهر [۲۹] و نکـاح زنان شوهردار [۳۰] ، مابقی تمام حرام ابدی و همیشـگی هسـتند و نیز از محرمات همیشگی، مادر و خواهر و دختر لواط دهنده است بر لواط کننده: و اما در مرام بهائیت غیر از زن پـدر، نکاح مابقی محرمات [صـفحه ۸۶] جائز است، زیرا سـکوت در مقام بیان، دلیل بر جواز خواهـد بود بنـابراین ای فریب‌خورده بهـائیت اگر برادرت، خواهر و مـادر و عمه و خـاله‌ات را به عقـد خود درآورد و با آنها همبستر شـده، یک خواهرزاده و برادر یا خواهر، و عمه‌زاده و یا خاله‌زاده برایت درست کنـد، هیچ حق اعتراضـی به او نخواهی داشت، چون دین کنیف و پوشالی تو نکاح با این دسته از محارم را جائز دانسته بالاتر از این خودت هم می‌توانی برای اینکه از زیر بار خرج عقد و عروسی و تهیه جهیزیه دخـترت شـانه خـالی کرده او را خشـک و خـالی به عقـد خویش درآوری و بـا دخترت گوسـفندوار جمع شوی پس از مدتی صاحب نوه‌های متعددی گردی (یعنی از جمع شـما دو گوسفند نر و ماده گوسفندهای حرام گوشتی به وجود آید) ای تف بر این مرام باد که بر خلاف فطرت بشر قانون گذارده، خواهر و مادر و سایر محارم را بر پیروانش حلال کرده است، و ای خاک بر سر آن مردمی باد که کورکورانه پیرو این مرام کثیف و خانمانسوز گشته ابدا درباره‌اش تحقیق نمی‌کنند. [صفحه ۸۷]

نکته قابل توجه

جهت اینکه میرزا بهـاء در تمـام محرمات فقط نکاح زن پـدر را حرام کرده، این بود. چون وی دارای زنهای متعـددی بوده و از آنها پسـرانی قلدر و گردن کلفت، چون عباس افندی و محمد علی و بدیع الله و غیره داشت، زنهای میرزا بهاء نسبت به پسرانش، زن پدر محسـوب می‌شدنـد، چـون پسـرانش همـه از یـک زن نبودنـد، لـذا از ایـن نکتـه نظر زن پـدر را حرام کرد، زیرا اگر ایـن قـانون را نمی‌گـذارد دیگر پسـران قلـدرش، نوبت به او نمی‌دادنـد و می‌بـایست بیچـاره میرزا بهـاء در روز و شب به قول مثـل معروف سـماق بمکید آری از این قانون هم دانسته شد که چقدر قوانین بهاء عالی است!!

حد سارق (دزد) در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۴ سطر ۷ می‌گوید، قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینه علامهٔ یعرف بها لئلا تقبله مـدن الله و دیاره ایاکم ان تأخـذکم الرأفهٔ فی دین الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشـفق رحیم: تر.. ٪ به تحقیق نوشـته شده است بر سارق (دزد) در مرتبه اول نفی بلد (شـهر) در مرتبه دوم حبس و زندان و در مرتبه سوم پس قرار دهید در پیشانی او نشانه‌ای

که به وسیله‌ی آن شناخته شود تا این که نپذیرند او را شهرها و دیارهای خدا (مراد از خدا خود میرزا بهاء است) هرگز درباره دین خدا به او رأفت و مهربانی به خرج ندهید و عمل کنید به آنچه امر شده‌اید به آن از جانب مشفق مهربان: [صفحه ۸۸]

حد سارق در دین مقدس اسلام

اشاره

خدای متعال در قرآن مجید سوره (۵) مائده جزء ۶ آیه ۳۷ می‌فرماید: السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا و نکالا من الله و الله عزیز حکیم – ترجمه‌ی تحت اللفظی: مرد دزد و زن دزد پس قطع کنید دستهای آن دو را (مراد از قطع دست قطع چهار انگشت است) در حالتی که این کیفری است به آنچه که خود فراهم کرده‌اند و شکنجه‌ای است از جانب خدای عزیز حکیم: باز به شما فریب‌خوردگان خطاب می‌کنیم، کدام یک از این دو قانون عالی‌تر است؟ و کدام از آن دو می‌توانند از دزدی و خیانت جلوگیری نماید، اگر عقل داشته باشید، باید بگوئید قانون وزین اسلام، زیرا اگر این قانون مقدس آسمانی به مورد اجراء گذارده می‌شد و دست دزد از چهار انگشت تا به بن انگشتان قطع می‌گردید، به طور مسلم درس عبرتی برای دیگران شده، دیگر کسی دست تعدی و خیانت به مال مردم دراز نمی‌کرد، پس اگر دستی قطع شد در حقیقت دست‌ها قطع شده: و اما قانون بهاء نه تنها نمی‌تواند از دزدی و خیانت جلوگیری کند بلکه بیشتر دزدان را به این عمل زشت وادار می‌نماید: چون میرزا بهاء در قانونش برای دزدان سه کیفر قائل شده در مرتبه اول نفی و تبعید از بلد (شهر) است، از شما می‌پرسیم آیا دزد در شهری که شناس [صفحه ۸۹] است بهتر می‌تواند دزدی کند یا در شهری که ناشناس است؟ اگر منکر بدیهیات نشوید، بایستی بگوئید در شهری که ناشناس است بهتر می‌تواند دزدی کند، بنابراین میرزا بهاء به وسیله قانون پوشالی خود دزدان را از شهرهائی که شناسند به شهرهائی که ناشناسند روانه کرده، به آنان جواز دزدی در آن شهرها را می‌دهد آیا این طور نیست؟ در مرتبه دوم زندان است زندان هم از دزدی و خیانت جلوگیری نمی‌کند، زیرا سارقینی که به دزدی می‌روند به خود این طور تلقین کرده و جرأت می‌دهند که کار از این دو خارج نیست یا به دزدی رفته مالی به دست می‌آوریم و یا اینکه در اثناء دزدی کردن دستگیر می‌شویم در صورت اول البته مال کلانی به دست آورده چند صباحی به خوشگذرانی می‌پردازیم و در صورت دوم که دستگیر می‌شویم نهایت جزاء و کیفر ما زندان است، زندان هم برای ما ضرری ندارد بلکه بر نفع ما تمام می‌شود، چون مدتی از شر اجاره اطاق و خرج از جیب راحت شده، به سلامت دوستان چند صباحی مفت می‌خوریم و می‌خوابیم چه چیز بهتر از این، البته ممکن است در آن مدت چند شلاقی هم بخوریم ولی اینکه باعث نمی‌شود، ما از کار خود دست بکشیم چون به قول معروف می‌گویند در هر خوشی، ناخوشی هم وجود دارد: مؤلف گوید: آری تا مادامی که کیفر شما دزدان زندان است، حق با شما است هرگز از دزدی شما جلوگیری نخواهد شد، چنانچه مشاهده می‌نمائیم که روز به روز دزدی و خیانت بیشتر می‌شود و زندانها از [صفحه ۹۰] امثال شماها پر و خالی می‌گردد: ولی اگر کیفر شما بریدن دست بود، دیگر به این عمل زشت ادامه نمی‌دادید بلکه درصدد می‌شدید که کاری تهیه نموده از دسترنج خویش نانی به دست آورید و برای همیشه شر خود را از سر مردم کوتاه نمائید: در مرتبه سوم علامت نهادن بر پیشانی دزد است، اولا- می‌گوئیم مرجع این کیفر به همان کیفر اول است و نتیجه زیان‌بخش این هم همان نتیجه‌ای است که در کیفر اول ذکر گردید ولی با این فرق که میرزا بهاء با کیفر اول خویش دزدان را از شهری به شهر دیگر انتقال داده، دزدهای شهر دیگر را زیاد می‌کند و با کیفر سوم خود دزدها را از شهرها و دیارهای خدا بیرون و به بیابان‌ها و گردنه‌ها روانه کرده، دزدهای گردنه‌ها را زیاد می‌نماید. ثانیا با اجراء کیفر سوم ایجاد هرج و مرج گردیده باعث می‌شود برخی از اشخاص متقی و پارسا هم در شمار دزدان درآیند، زیرا ممکن است برخی از کسانی که عفیف و پارسا هستند بر اثر بعضی از حوادث مانند سوختن پیشانی و یا زخم شدن آن

علامتی بر پیشانی آنها باقی بماند بنابراین باید این عده از مردم را نیز متهم ساخته از دیار و شهرهای خدا دور کرد آیا این طور نیست؟!! در هر حال از شما می‌پرسیم آیا جا دارد که بگوئیم ای کاش [صفحه ۹۱] مردم عصر بهاء آش آلو می‌خوردند و این قانون و قانون‌گذارش را ملوث می‌کردند!!! چون بحث از حد دزدی به میان آمد، بسیار به مورد دیدیم که برخی از دزدیهای میرزا بهاء را در این کتاب درج نموده، برای اولین بار کیفر سوم میرزا بهاء را درباره خودش اجراء نمائیم، یعنی داغی بر پیشانی ننگین آثار بهاء بگذاریم، تا شهرها و دیارهای خدا آثار پوشالی او را نپذیرند: میرزا بهاء نه در یک مورد نه ده نه صد بلکه هزار مورد از قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، جملاتی دستبرد کرده و با مهملات خویش ضم و تلفیق، و بالاخره به اسم خود قلمداد نموده است و ما به جهت رعایت اختصار به سه مورد از دزدی‌هائی که از قرآن کریم نموده است اکتفاء می‌کنیم. ۱- در قانونی که برای دزدان قرار داده خودش آشکار می‌شود وی می‌گوید «قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینه علامهٔ یعرف بها: تا این که می‌گوید ایاکم ان تاخذکم الرأفهٔ فی دین الله الخ میرزا بهاء این جمله اخیر را با مختصر تغییری که داده است از قرآن کریم دزدیده: در قرآن مجید این جمله در ذیل حد زنا ذکر گردیده قرآن سوره (۲۴) نور جزء (۱۸) آیه (۲) «الزانی و الزانیه فاجلدوا کل واحد منهما مأته جلده و لا تأخذکم بهما رأفهٔ فی دین الله الخ: [صفحه ۹۲] این مطلب بسیار شگفت‌انگیز و در عین حال خنده‌آور است که میرزا بهاء در حدی که برای دزدان قرار داده، دزدی خودش آشکار شد: ۲- میرزا بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۹ می‌گوید «تبارک الذی نزل علی عبده الخ این جمله را نیز از قرآن دستبرد کرده قرآن سوره فرقان (۲۵) جزء (۱۸) آیه - ۱ - «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده الخ» ۳- در اقدس صفحه ۳ سطر ۱۸ می‌گوید: «و اذا اردتم الصلاهٔ و لوا وجوهکم شطر الاقدس المقام الخ» این جمله و لوا الخ با مختصری تغییر از قرآن مجید دزدیده شده قرآن سوره بقره (۲) جزء (۲) آیه ۱۴۳ قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلهٔ ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره الخ».

مطلب قابل توجه

پوشیده نماند که میرزا بهاء بر سر اغلب یاوه‌های خویش لفظ (قل) استعمال کرده مانند قل قد انتهت الظهورات الی هذه الظهور الاعظم الخ قل یا معشر العلماء دعوا العلوم قداتی المعلوم الخ». قل ان الروح و العقل و النفس و السمع و البصر واحدهٔ تختلف [صفحه ۹۳] باختلاف الاسباب الخ قل لا یری فی هیکلی الاهیکل الله و لا فی جمالی الاجماله الخ قل یا ملاء الابن احتجبتم باسمی عن نفسی مالکم لاتتفکرون الخ قال این الجنهٔ و النار قل الاولی لقائی و الاخری نفسک ایها المشرک المرتاب: قل هذا هو الذی مجد الابن و رفع امره الخ یا قلم الاعلی قل یا ملأ الانشاء الخ قل قد حرم علیکم الزنا و اللواط و الخیانهٔ الخ همین طور از این قل قل‌ها خیلی در کتابهایش استعمال کرده ولی متأسفانه میرزا بهاء دارای یک همچه ابتکاری نبوده بلکه این روش را از قرآن مجید دزدی کرده و به اسم خود قلمداد نموده است (شگفت این جا است که مبلغین بهائیت می‌گویند کتابهای بهاء ناسخ قرآن کریم است) با این فرق که (قل) هائی که در قرآن مجید است تمام از جانب خدای متعال به وسیله‌ی جبرائیل به پیغمبر اسلام خطاب شده ولی (قل) هائی که در اقدس و ایقان و مبین و غیر آنها است تمام از جانب میرزا بهاء به میرزا آقاجان و زین المقربین (کاتب الالواح) خطاب شده: بیچاره میرزا بهاء خیال کرده با این قل قلها، در عالم فصاحت و بلاغت غلغله‌ها ایجاد کرده: [صفحه ۹۴]

حکم رباء در مرام بهاء

در گنجینهٔ الاحکام [۳۱] تألیف عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۱۶۱ از قول بهاء نقل می‌کند که اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند لذا فضلا علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود، حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر

است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند: این عین عبارتی است که در گنجینهٔ الاحکام درج است.

حکم رباء در دین مقدس اسلام

خدای متعال در قرآن کریم سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه (۲۷۴) می‌فرماید: «الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الخ. ترجمه تحت اللفظی: آنان که رباء می‌خورند، برنمی‌خیزند جز مانند برخاستن کسی که آشفته ساخته است او را شیطان به دیوانگی و این به سبب آن است که [صفحه ۹۵] گفته‌اند همانا سوداگری مانند سودخوری است و حال آن که حلال کرد خدا سوداگری را و حرام نمود سودخوری را: باز به شما فریب خوردگان خطاب می‌کنیم آیا کدام یک از این دو قانون رفاهیت بشر را تأمین می‌کند قانون اسلام یا قانون بهاء، اگر درست دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام. زیرا آن بیچاره فلک‌زده‌ای را که برای امرار معاش خود و زن و بچه‌اش مبلغی پول از کسی قرض می‌کند که در مدت معین به او رد نماید نهایت کاری را که می‌تواند انجام دهد این که با زحمت زیاد همان وجهی را که گرفته است به صاحبش رد کند بنابراین اگر مبلغی پول به نام سود و رباء تحمیل بر او شود جز ظلم و تعدی و سخت‌گیری، بیدادگری چیز دیگری نخواهد بود، و گذشته از این جواز رباء و شیوع آن، باعث عداوت و کینه از هر دو طرف ربح گیرنده و دهنده خواهد شد، زیرا امر از این دو خارج نیست یا آن بیچاره فلک‌زده ربح پول می‌دهد یا نمی‌دهد اگر در صورتی که ربح دهد بدون تردید بغض و عداوت ربح گیرنده را به دل خواهد گرفت و در صورتی که ربح و سود ندهد باز به طور قطع و مسلم، قرض دهنده، بغض و کینه‌ی آن بیچاره‌ی فلک‌زده را در دل می‌پروراند، لذا از این نکته نظر و نظرهای دیگر، دین مقدس اسلام رباء را بر مردم حرام کرد ولی میرزا بهاء از آن جائی که تمام قوانین و دستوراتش بر خلاف دستورات عقلاء است، درباره رباء هم برعکس حکم کرده می‌گوید: اگر ربحی در میان نباشد [صفحه ۹۶] امور معطل و معوق خواهد ماند. ای آفرین بر این حکم بی‌اساس پوشالی و ای مرحبا بر این دستور بی‌پایه قلابی.

حکم بی رحمانه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۸ سطر ۵ می‌گوید: من احرق بیتا متعمدا فاحر قوه الخ (ترجمه) کسی که از روی عمد خانه‌ای را سوزاند پس او را بسوزانید.

حکم منصفانه در دین مقدس اسلام

اسلام می‌فرماید من ابلف مال الغیر فهو له ضامن (ترجمه) کسی که تلف کرد مال کسی را پس او ضامن است مرآنشی تلف شده و از بین رفته را (خواه خانه باشد یا دکان یا لباس یا خوراک و امثال آنها و خواه تلف کردن به سوزاندن باشد یا به خراب نمودن و غیر آنها) بنابراین شخص ضامن خارج از این دو صورت نیست یا قدرت مالی دارد یا ندارد اگر دارد بایستی اداء کند اگر آن چیز تلف شده قیمتی بود باید قیمتش را بدهد و اگر مثلی بود مثلش را بدهد و اما اگر قدرت مالی نداشت به حکم دیگر اسلام باید به او مهلت داد تا آن که صاحب مال گردد: قرآن سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه ۲۷۹: و ان [صفحه ۹۷] کان ذو عسرهٔ فنظرهٔ الی میسرهٔ و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون. ترجمه‌ی تحت اللفظی: اگر بود در تنگدستی پس مهلتی تا گشایش (در مال پیدا کند) و اگر تصدق کنید بهتر است از برای شما اگر بدانید: اکنون خودتان قضاوت کنید کدام از این دو قانون با این عصر موشک و قرن تمدن سازش دارد، سوزاندن یا مهلت دادن؟

نکاح در مرام بهائیت

در مرام بهائیت الفاظی که بوسیله‌ی آنها علقه زوجیت بین زن و مرد ایجاد می‌شود عبارت از یک خطبه کوتاه و دو جمله کوچک است اما خطبه، عبارت از این است: اننی انا الله رب السماوات و الارض رب کل شی رب ما یری و ما لا یری رب العالمین: و اما دو جمله‌ی کوچک از این قرار است: ۱ – مرد بگوید انا کل لله راضون. زن بگوید انا کل لله راضیات. چنان که در گنجینهٔ الاحکام صفحه ۱۳۶ از قول بهاء نقل می‌کند بعد از رضای طرفین (زن و مرد) و رضای ابوین «پدر و مادر زوج و زوجه» در محلی از اتقیاء حاضر شوند و این خطبه‌ی مبارکه را (یعنی همان خطبه‌ای که در فوق ذکر شد) با کمال روح و [صفحه ۹۸] ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلی علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند (یعنی آن دو جمله‌ای که ذکر شد) و آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد، مهر ازدواج تسلیم ضلع شود (یعنی تسلیم زوجه شود) و طرفین در ورقه مهر نمایند و همچنین شهداء و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لابأس علیهم قرائت آیتین کافی است. [۳۲].

نکاح در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام، الفاظی که بوسیله آنها علقه زوجیت ایجاد می‌شود دو قسم است ۱ – در صورتی که زن و مرد هر دو بتوانند صیغه نکاح را جاری کنند بایستی این طور خوانده شود زن بگوید: زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده) و مرد بگوید: [صفحه ۹۹] قبلت التزویج هکذا (یعنی قبول کردم ازدواج را بر همان مهری که معین شده) ۲ – در صورتی که زن و مرد برای خود وکیل گرفتند، باید صیغه نکاح این نحو جاری شود: مثلا اگر زن نامش معصومه و مرد نامش علی بود، وکیل زن بگوید: زوجت موکلتی معصومه موکلک علی، علی الصداق المعلوم بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی علی الصداق المعلوم تبصره – صیغه نکاحی که جاری می‌شود، باید با صریح‌ترین لفظی دلالت بر زناشوئی کند والا اگر اندک اجمال یا اهمالی در آن [صفحه ۱۰۰] باشد بدون هیچ تردید عقد باطل خواهد بود: بنابراین بفرمائید خودتان قضاوت کنید: ای فریب خوردگان بهائیت شما را به وجدانتان قسم، آیا کلمه‌ی انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات که ترجمه آن ما مردها از خدا راضی و ما زنها از خدا راضی هستیم می‌باشد، اندک دلالتی بر ایجاد علقه زناشوئی دارد؟ آخر چرند گوئی تا چه حد و جفنگ‌پردازی تا چه اندازه، باری، تصدیق کردید که مثل این دو جمله مهمله با ایجاد علاقه زناشوئی مثل ماست با دروازه است هیچ ربطی به هم ندارد: بنابراین بدانید بدون تردید هر وقتی که با همسران خود همبستر شدید، نه مثقال طلا و یا دو چندان آن را به بیت‌العدل (که اکنون به نام محفل روحانی است) تقدیم کنید!! و اما صیغه عقدی که در دین مبین اسلام است با صریح‌ترین لفظی دلالت بر زناشوئی دارد چون لفظ زوجیت لفظی است تازی، و پارسی آن زناشوئی می‌باشد.

حرام بودن متعه در مرام بهائیت

متعه (صیغه) در مرام بهائیت بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است لذا حکم بر حرمت آن شده است!!! در گنجینهٔ الاحکام صفحه ۱۴۲ می‌گوید و اما الازدواج الموقت حرمه الله فی هذا الکور المقدس و منع النفوس عن الهوی حتی یرتد و ابرداء التقوی و هو التنزیه و التقدیس بین الملاء الاعلی: [صفحه ۱۰۱] ترجمه: اما ازدواج موقت، حرام نموده است خدا آن را در این عصر و دوره مقدس و منع کرده است مردم را از هواپرستی تا این که متلبس شوند به رداء پرهیزکاری و آن پاک و پاکیزگی است در میان ملاء اعلا.

حلال بودن متعه در دین مقدس اسلام

نکـاح موقت در دین مقـدس اسـلام حلـال، الفاظی که بوسـیله آن نکاح موقت محقق می‌شود، همان الفاظی است که در نکاح دائم ذکر شـد، بـا این فرق که در نکـاح موقت تعیین مـدت هم شـرط است و از حیث نتایـج و آثار مطلوبه که از آن جمله اطفاء شـهوت است کوچکترین فرقی با نکاح دائم نـدارد، ولی در عین حال از جهات دیگر با هم فرق دارند و آن از این قرار است: ۱- زنی که به نکاح موقت درآمده ولو آبسـتن هم بشود حق خرجی از شوهر ندارد. ۲- حق همخوابگی هم ندارد ولی اگر شوهر بخواهد از طرف او مانعی نیست. ۳- حق ارث هم نـدارد چنان که شوهر هم از او ارث نخواهـد برد: لذا از این نکته نظر می‌توان به طور قطع و مسلم گفت که تجویز نکـاح موقت، لطفی است از جانب اسـلام بر دسـته‌ی بی‌بضاعت و تهی‌دست زیرا کسانی که قـدرت مالی ندارنـد و قادر نیستند خرج زن را [صفحه ۱۰۲] به عهده بگیرند، می‌توانند با مختصر وجهی، زنی را به نکاح موقت درآورده از طریق او اطفاء شهوت نموده، تا برای همیشه دسـتخوش امواج خروشان و سـهمگین زناء نشوند و بالاخره پای آنها به فاحشه خانه‌ها باز نشود، تا آن که مبتلاء به مرض تیفوس و سفلیس و شانکر گردند: باز قضاوت در این باره را به عهده‌ی شما فریب خوردگان بهائیت می گذاریم: آیـا کـدام یـک از این دو قانون عالی‌تر و سازش آن با عصـر موشک بهتر است؟!؟ قانون اسـلام یا قانون بهاء آیا میرزا بهاء با تحریم نکاح موقت درهای فاحشه خانه‌ها را به سوی جوانان باز نمی‌کنـد؟ و آنان را مبتلا به مرض تیفوس و شانکر و سـفلیس نمی‌نمایـد؟! آیـا کـدام یـک از این دو قـانون بر خلاـف تقـوی و پرهیزکـاری است؟ آری به عقیـده بهـاء جـواز نکـاح موقت بر خلاـف تقوی و پرهیزکـاری است ولی بردن بکـارت کنیز بر خلاـف تقـوی نیست: میرزا بهـاء در اقـدس صـفحه ۱۸ سطر ۹ می‌گویـد: «قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین و الـذی اقتنع بواحـدهٔ من الاماء استراحت نفسه و نفسـها و من اتخـذ بکرا لخـدمته لابأس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما.» ترجمه: نوشته است خدا بر شما تزویج نمودن را و مبادا از گرفتن دو زن تجاوز کنیـد و کسی که قنـاعت نمود به یکی، خود را و نفس زن را راحت کرده است و کسـی که اجیر نمود دختر باکره را برای خـدمت مانعی ندارد (یعنی مجامعت با او) این طور بود امر [صفحه ۱۰۳] از قلم وحی که به حق نوشته شده!!

تجدید مهر در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صـفحه ۱۹ سطر ۲ می‌گوید: «لا یحقق الصـهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسـعهٔ عشـر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضـهٔ و من اراد الزیـاده حرم علیه ان یتجـاوزعن خسـمهٔ و تسـعین مثقالاـ کـذلک کان الامر بالعز مسـطورا: ترجمه: تحقق نمی‌یابـد، خویشـی مگر به سـبب مهرها و به تحقیق مقـدر شـد از برای شـهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهاتها از نقره، و کسـی که اراده کرد زیاده بر این را، حرام است بر او این که از نود و پنج مثقال تجاوز کند و این طور امر خداوندی مسطور شده.» [صفحه ۱۰۴]

محدود نبودن مهر در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسـلام ابدا مقدار مهر به عنوان وجوب معین نشده پس اگر کسـی مهری را تعیین کند و عقیده نماید که آن مقدار از مهر در دین مقـدس اسـلام واجب است، بـدون تردیـد تشـریع نموده و حرام انجام داده است بنابراین نتیجه چنین می‌شود که یکی از قوانین متقنه اسـلام عـدم تجدیـد مهر است، باز شـما فریب خوردگان بهائیت را مخاطب قرار داده می گوئیم آیا کدام یک از این دو قانون عالی‌تر و با دنیای کنونی سازشـش بهتر است؟ اگر اندکی دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام، چون نفوس جهان بر سه دسـته‌اند غنی، متوسط، فقیر، و هر کـدام به حسب شأن و مقام و بالاخره به قـدر وسع خویش، مهریه قرار می‌دهند، بنابراین تعیین

مهر به عنوان وجوب، بی‌مورد و غلط خواهد بود، توضیح این که، تحدید مهر به نوزده [۳۳] مثقال طلا مثلا برای دسته‌ی اغنیاء چیزی است بسیار اندک و ناقابل و برای عده متوسط امری است عادی و برای طبقه فقیر و بی‌بضاعت تحمیلی است فوق‌العاده شدید پس نتیجه این شد که قانون نوزده مثقال طلا بسیار پوشالی و غلط است. [صفحه ۱۰۵]

تعیین فاصله عقد و عروسی در مرام بهائیت

در گنجینهٔ الاحکام صفحه ۱۳۰ می‌گوید: چون طرفین و ابوین راضی شدند و اقتران تقرر یافت باید بعد از نود و پنج روز حکما زفاف واقع گردد، تأخیر نشود: و در صفحه ۱۳۱ همان کتاب می‌گوید: پس از آن نود و پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد و آیتین (انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات) تلاوت شود، و مهر تسلیم گردد، و اگر از نود و پنج روز بگذرد حرام است و عصیان امر پروردگار نموده ولی عقد باطل نگردد، هر کس سبب تأخیر گردد مسئول است و مؤاخذه زجر و عتاب گردد.

عدم تعیین فاصله عقد و عروسی در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام فاصله بین عقد و عروسی، تعیین نشده و اگر کسی بین آن دو فاصله قرار دهد و عقیده کند که آن فاصله از جانب اسلام معین شده تشریع نموده است: بنابراین یکی از قوانین متین اسلام نیز عدم تعیین فاصله بین عقد و عروسی است، در این مورد نیز قضاوت را به عهده شما فریب خوردگان می‌گذاریم شما را به وجدانتان قسم کدام یک از این دو [صفحه ۱۰۶] قانون عالی‌تر و با این عصر و سایر اعصار آینده سازش دارد؟ اگر منکر ضروریات نشوید بایستی بگوئید قانون وزین اسلام چون تعیین فاصله بین عقد و عروسی جز زورگوئی چیز دیگری نخواهد بود و اسلام با این روش مخالف است. البته خواهید پرسید چطور؟ جواب - برای این که نفوس بشر مختلف هستند و سلیقه‌های آنان نیز متفاوت است، بعضی قدرت مالی آن قدر ندارند که در ظرف نود و پنج روز تهیه جهیزیه نمایند و برخی سلیقه آنان چنین اقتضاء می‌کند که همسر کوچک برای خود اختیار کنند و چند سالی به نامزدبازی گذرانده سپس عروسی کرده به خانه‌ی خود بیاورند. و نیز عده‌ای از مردم بودجه مالی آنان اقتضاء نمی‌کند که در مدت نود و پنج روز مراسم خرج عروسی را انجام دهند بلکه باید به تدریج پولی به دست آورده، تا آن که بتوانند از عهده خرج عروسی درآیند. بنابراین تحدید فاصله بین عقد و عروسی یک نحو زورگوئی به شمار می‌رود حالا که دیدید میرزا بهاء زور می‌گوید بیائید، زیر بار زور نروید چنان چه عقلاء حاضرند تن به هر رنج و تعبی بدهند، ولی یک جو زیر بار زور نروند مانند این شاعر که می‌گوید:

دورویه زیر نیش مار خفتن

سه پشته روی شاخ مور رفتن

[صفحه ۱۰۷]

تن روغن زده با زحمت و زور

میان لانه‌ی زنبور رفتن

میان لرز و تب با جسم مجروح

زمستان زیر آب شور رفتن

به کوه بی‌ستون بی‌رهنمائی

شبانه با دو چشم کور رفتن

برهنه زخمهای سخت خوردن

پیاده راه‌های دور رفتن

به نزد من هزاران بار خوش‌تر

که یک جو زیر بار زور رفتن

اختیار داشتن زن در طلاق در مرام بهائیت

در گنجینهٔ الاحکام صفحه ۲۲۵ می‌گوید: اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حکم تربص جاری و در این مقام حقوق طرفین مساوی، امتیاز و ترجیحی نه.

اختیار نداشتن زن در طلاق در دین مقدس اسلام

اسلام از آن جائی که با طلاق دادن مخالف است لذا اختیار طلاق را به دست زوج (شوهر) داده و زن را از این اختیار محروم ساخته است. [صفحه ۱۰۸] الطلاق بید من اخذ بالساق یعنی طلاق به دست شوهر است: در این جا نیز حکومت را به عهده شما فریب خوردگان می‌گذاریم آیا کدام یک از این دو قانون عالی‌تر و سازشش با این عصر و آینده بهتر است!!! اگر بدون فکر سخن نگوئید قطعا خواهید گفت قانون محکم اسلام، زیرا بدون تردید دنیای امروز، مایل به ازدیاد نسل می‌باشد لذا کثرت نفوس هر مملکتی را دلیل بر اهیمت آن تلقی می‌کنند بنابراین اختیار زن در طلاق، باعث شیوع طلاق، که نتیجه آن انقطاع نسل است، می‌گردد. البته خواهید پرسید چطور؟ جواب - برای این که زن شدید التأثر و کثیر الانفعال و ناقص العقل و زودباور است لذا بر اثر ناملایمات جزئی و تبلیغات سوء دیگران، تحت تأثیر واقع شده زود حاضر به طلاق می‌شود آیا این طور نیست؟ پس از این نکته نظر، باید گفت قانون اسلام عالی و قانون بهائیت پوشالی است. [صفحه ۱۰۹]

دفن اموات در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۴ سطر ۸ می‌گوید: «قد حکم الله دفن الاموات فی البلور او الاحجار الممتنعهٔ او الاخشاب الصلبهٔ اللطیفهٔ و وضع الخواتیم المنقوشهٔ فی اصابعهم انه لهو المقتدر العلیم: به تحقیق حکم کرده است خدا دفن اموات (مرده‌ها) را در بلور، سنگهای محکم، یا چوبهای محکم و لطیف و نهادن انگشترهای نقشه‌دار در انگشتهای آنها: به درستی که خدا توانا و دانا است.»

دفن اموات در دین مقدس اسلام

در وسائل الشیعه [۳۴] در ابواب الدفن و ما يناسبه می‌فرماید محمد بن علی بن الحسین فی (عیون الاخبار) و (العلل) باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع) قال انما امر بدفن الميت لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر رائحته و لا يتأذى الاحياء بريحه [صفحه ۱۱۰] و ما يدخل عليه من الافهٔ و الفساد و ليكون مستورا عن الاولياء و الاعداء فلا يشمت عدوه و لا يحزن صديقه: ترجمه: محمد بن علی بن الحسین در کتاب عیون الاخبار و علل به، سندهای خود از فضل بن شاذان از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: به درستی که امر شده است به دفن میت (در زمین) از برای این که مطلع نشوند مردم بر فاسد شدن جسد میت و نکبتی منظره میت و تغییر بوی میت و این که اذیت نشوند زنده‌ها به سبب بوی میت و آن چه که داخل می‌شود بر میت از آفت و فساد و این که بوده باشد میت پوشیده شده از نظر دوستها و دشمن‌ها پس این که دشمن شماتت نکند و دوست محزون نشود. اسلام، فقط به منظور احترام میت، و این که مردم از بوی متعفن مرده متأذی نشوند امر به دفن میت در زمین به طریق مخصوص فرموده است باز از شما سئوال می‌کنم کدام از این دو قانون بر خلاف اقتصاد است قانون بهاء یا قانون مقدس اسلام؟ اگر

خوب دقیق شوید بایستی بگوئید قانون بهاء خلاف اقتصاد است نه قانون مقدس اسلام، زیرا تابوت بلور خرجش از هزار تومان کمتر نیست و یا تابوت سنگی خرجش از هشتصد تومان و تابوت چوبی به آن دستور مخصوص خرجش از چهارصد تومان کمتر نخواهد [صفحه ۱۱۱] بود و به علاوه انگشتر نقشه‌دار هم قیمتش از صد تومان کمتر نیست و این خرجهای بیهوده بدون تردید بر خلاف اقتصاد مملکتی است پس باید گفت این قانون بهاء ابدا با دنیای کنونی سازش ندارد.

طبقات ورثه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۷ سطر ۱۱ می‌گوید: قد قسمنا المواریث علی عدد الزاء منها ما قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التاء و الفاء و للأباء من کتاب الزاء علی عدد التاء و الکاف و للأمهات من کتاب الو و علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشین و للاخوات من کتاب الدال عدد الراء و المیم و للمعلمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء کذلک حکم مبشری الذی یذکرنی فی اللیالی و الاسحار الخ - میرزا بهاء از آنجائی که همه‌ی کارهای او بر خلاف کارهای عقلاء بوده، قانون‌گذاری او نیز بر خلاف روش عقلا است، با حروف ابجد قانون می‌گذارد می‌خواهد بگوید من ابجد را خوب می‌دانم: ترجمه: به تحقیق تقسیم کردیم ما ارثها را بر عدد زاء (که به حروف ابجد (۷) است) و مقداری از آن را برای اولاد شما قرار [صفحه ۱۱۲] دادیم از کتاب طاء (۹) بر عدد مقتام (۴۰) ق (۱۰۰) ت (۴۰۰) جمع (۵۴۰) می‌شود، و برای ازواج از کتاب حاء (۹) بر عدد تاء و فا: ت (۴۰۰) ف (۸۰) جمع (۴۸۰) می‌شود و برای آباء «پدرها» از کتاب زاء (۷) بر عدد تاء و کاف): ت (۴۰۰) ک (۲۰) جمع ۴۲۰ می‌شود. و برای امهات (مادرها) از کتاب واو (۶) بر عدد رفیع و (۲۰۰) ف (۸۰) ی (۱۰) ع (۷۰) جمع (۳۶۰) و برای اخوان (برادرها) از کتاب هاء «۵» عدد شین ش (۳۰۰) می‌شود: و برای اخوات «خواهرها» از کتاب دال (۴) راء و میم راء:۲۰ - م - ۴۰ جمع «۲۴۰» می‌شود، و برای معلمین از کتاب جیم «۳» عدد قاف و فاء: ق «۱۰۰» ف «۸۰» جمع «۱۸۰» می‌شود، این طور حکم کرده است مبشر من «علی‌محمد» آنکه یاد می‌نمود و مرا در شبها و سحرها پس روی این حدودی که میرزا بهاء معین کرده، باید، ترکه میت به ۱۵۲۰ قسمت تقسیم شود، ۵۴۰ قسمت آن به ذریه، ۴۸۰ قسمت آن به ازواج، ۴۲۰ قسمت آن به پدرها، ۳۶۰ قسمت آن به مادرها - ۳۰۰ قسمت آن به برادرها، ۲۴۰ قسمت آن به خواهرها ۱۸۰ قسمت آن به معلمین، داده شود. [صفحه ۱۱۳]

طبقات ورثه در دین مقدس اسلام

اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره «۴» نساء جزء «۴» آیه «۶» می‌فرماید: للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا: (ترجمه) از برای مردان است بهره‌ای از آن چه را که باز گذارده‌اند پدر و مادر و نزدیکان و خویشاوندان او و «نیز» از برای زنان است بهره و سهمی از آن چه را که باز نهادند مادر و پدر و نزدیکان او، از آنچه را که باز نهاده شده، کم یا بیش بهره‌ای معین و مشخص: در این آیه پروردگار جهان به طور اجمال فرموده که از برای مردان و زنان، از آنچه را که پدر و مادر و خویشاوندان او باز نهادند سهمی است معین، و در آیه«۱۰» و «۱۱» از همان سوره، آن آیه مجمل را بیان می‌نماید. در آیه «۱۱» می‌فرماید: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحدة فلها النصف و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها اودین آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا

فریضهٔ من الله ان الله کان علیما حکیما: ترجمه و تفسیر: امر می‌کنـد خـدا شـما را درباره میراث اولاد و فرزندانتان زمانی که مردید؛ پس از برای پسـر است مانند بهره‌ی دو دختر «یعنی پسـر دو [صفحه ۱۱۴] برابر دختر ارث می‌برد» پس اگر بودند اولاد شـما زنهائی بیش از دو از برای آنهـا است، دو ثلث از ترکه، و اگر بـود مولـود، یـک دختـر پس از برای او است نصف ترکه (و اگر بود از برای میت فرزنـد و پـدر و مادر) از برای پـدر و مادر است از برای هر کدام از آن دو، سدس (شـش یک) از ترکه اگر بوده باشد از برای میت ولدی خواه آن ولد پسـر باشد یا دختر، یکی باشد یا بیش از یکی، پس اگر ولد یک پسر بود باقی ترکه از برای او است و اگر پسـرانی چنـد بودنـد، باقی ترکه به تساوی بین آنها تقسیم می‌شود و اگر دخترانی چنـد بودند باقی ترکه نیز بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود، و اگر برخی پسـر و برخی دختر بودنـد بـاقی ترکه بین آنهـا تقسیم می‌شود و پسـر دو برابر دختر ارث می‌برد و اگر آن ولد یک دختر بود از برای او است نصف ترکه بالفرض و دو سدس از ترکه به پدر و مادر یا بر هر دو، ولی به قدر سهمشان رد می‌شود، به دلیل این آیه مبارکه: اوالو الارحام بعضـهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشاوندان، برخی، بر برخ دیگر برتری دارند؛ و چون قرابت و خویشـی پـدر و مادر میت و قرابت فرزنـد میت نسبت به میت مساوی است و هیـچ کدام در دیگری مزیت ندارند [۳۵] لذا مابقی، بر همه آنها رد می‌شود: و اگر نبود از برای میت ولدی (یعنی نه پسر و نه دختر و نه نوادگان پسری و دختری) و باقی ترکه به پـدر می‌رسد، و اگر چنانچه میت زن بود، [صـفحه ۱۱۵] شوهر، نصف، مادر ثلث، باقی به پـدر میت می‌رسـد، و اگر میت مرد بود، زن ربع، مادر ثلث، مابقی به پـدر میت می‌رسـد پس اگر از برای میت برادرانی [۳۶] و یا دو برادر [۳۷] و یـا یک برادر و دو خواهر بود، در صورتی که از پدر و مادر یکی یا از پدر یکی باشند حاجب مادر از ثلث می‌شوند، پس از برای مادر میت سدس ترکه است و مابقی به پدر میت می‌رسد، از بعد وصـیتی که وصیت کرده باشد میت یا از بعد دینی که بر گردن میت است (چون دین و وصیت مقـدم است بر ارث) پـدران و فرزنـدان شـما نمی‌داننـد کـدام از آنها نزدیکترند به شـما در سودمندی و این فریضه (واجبی) است از جانب پروردگار همانا خـدا است دانای حکیم: در آیه ۱۱ می‌فرمایـد: و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولـد فان کان لهن ولد فلکم الربع [صـفحه ۱۱۶] مما ترکن من بعـد وصـیهٔ یوصـین بها اودین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولـد فلهن الثمن ممـا ترکتم من بعـد وصـیهٔ توصون بهـا اودین و ان کان رجل یورث کلالـهٔ او امرأهٔ و له اخ اواخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیهٔ یوصی بها اودین غیر مضار وصیهٔ من الله و الله علیم حلیم: ترجمه و تفسیر: و از برای شـما شوهران است نصف آنچه را که واگذارده‌اند زن‌های شما اگر نبوده باشد از برای زنهای شما ولدی (یعنی فرزندی) خواه یکی یا بیشتر، خواه پسر باشد یا دختر و یا نوه‌ی پسری یا دختری، پس اگر بود از برای آنها (یعنی زنهای شما) ولدی (فرزندی) پس از برای شـما است ربع، از آن چه را واگذارده‌اند از بعد وصیتی که وصیت کرده‌اند به آن و یا از بعد دینی که بر ذمه آنهـا است، و از برای زنها است ربع [۳۸] از آنچه را که واگذارده‌اید، شـما شوهران، از میراث اگر نباشد از برای شـما ولدی «فرزنـدی» پسـر یا دختر یا نوه‌ی پسـری یا دختری و اگر باشد از برای شـما ولدی (فرزندی) پس از برای آنها است یعنی زنهای شـما ثمن [۳۹] (هشت یک) [صفحه ۱۱۷] از آنچه را که واگذارده‌اید، از میراث از بعد وصیتی که وصیت کرده‌اید و یا از بعد اداء دینی که بر ذمه شـما است و اگر بود آن میت مردی که میراث گرفته شود از او کلالهٔ یعنی در حالتی که کلاله است کلاله [۴۰] کسی را گوینـد که پـدر و مادر و اولاد نداشـته باشـد، و یا زنی که میراث گرفته شود از او کلالهٔ یعنی در حالی که بدون پدر و مادر و اولاد است و مرآن مرد و زن را برادر و یا خواهر مادری باشـد پس از برای هر یکی از آن دو برادر و خواهر مادری سدس «شـش یک» از ترکه می‌باشد، پس اگر بوده باشـند از یک برادر و یا یک خواهر پس آنانند شـریک در ثلث (سه یک) از ترکه در این صورت پسر و دختر مساویند، چون شـیعی و سـنی متفقاند بر این که برادران و خواهرانی که از مادر یکی هستند در ارث مساوی می‌باشند. و نیز باید تقسیم سهام از بعد انفاذ وصیت و اداء دین باشد، در حالتی که موصی (وصیت کننده) و مدیون (دین بر ذمه دارنده) در وصیت و دین خود ضـرر و زیـان بر ورثه وارد نسازنـد: توضـیح: زیـان در وصـیت این است که وصـیت کننـده در وصـیت خود از ثلث مال

تجاوز کند و زیان در دین این است که کسی به قصد زیان رساندن به ورثه خود، اقرار کند به دین از برای کسی که از او چیزی طلبکار نیست این دستوری است از خدا و خدا است دانای بردبار. و در آیه «۱۷۵» از همان سوره می‌فرماید: [صفحه ۱۱۸] یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساءا فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شی علیم. ترجمه و تفسیر: طلب فتوی و حکم می‌کنند از تو ای محمد (ص) در میراث کلاله حکم می‌کند در میراث کلاله که بدون پدر و مادر و فرزند است. «کلاله در این آیه غیر از کلاله در آیه پیش است چون مراد از کلاله در این آیه خواهر و برادر پدری و مادری یا پدری تنها است» به این طور که اگر مردی بمیرد واز برای او فرزندی نباشد، خواه پسر یا دختر و از برای او خواهری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد: پس از برای آن خواهر است نصف آن چه که گذاشته است، از مال، حکم کلاله امی (یعنی خواهر مادری) در آیه پیش گذشت، و آن مرد ارث می‌برد از خواهرش در صورتی که امر به عکس باشد یعنی زنی بمیرد و از برای او برادری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد، اگر نباشد از برای خواهرش (یعنی آن زنی که مرده است) فرزندی چه پسر، چه دختر، پس اگر بودند خواهران آن مرد دو تا پس از برای آن دو، دو ثلث (سه یک) از آن چه را که واگذارده است می‌باشد و اگر وارث، خواهران و برادران پدری و مادری یا پدری تنها [صفحه ۱۱۹] باشند، که عبارت از زنان و مردانند، پس از برای مرد است مانند بهره‌ی دو زن، و بیان می‌کند خدا حکم میراث را برای شما به جهت این که مبادا گمراه شوید و خدا بر همه چیز از مصالح بندگان دانا است: این بود احکام وراث از نظر دین مقدس اسلام باز برای آخرین بار از شما فریب خورده‌گان سئوال می‌کنیم؛ آیا کدام از این دو قانون عالی‌تر و با این عصر و سایر اعصار سازش دارد؟ قانون اسلام یا قانون بهاء؟ اگر حق‌کشی نکنید و تعصب به خرج ندهید، بایستی بگوئید قانون مقدس اسلام زیرا اسلام درباره ورثه قائل به طبقه‌بندی شده، به طوری که در هر طبقه‌ای ولو یک نفر وجود داشته باشد، طبقات دیگر از ارث گرفتن محروم خواهند بود و نیز حقوق هیچ یک از ورثه را مجمل قرار نداده، و ضایع نفرموده است به خلاف بهاء که در قانونش ابدا قائل به طبقه‌بندی نشده، و حقوق برخی از ورثه را ضایع کرده و نیز کسانی را که وارث نیستند جزو ورثه قرار داده است، و اما این که قائل به طبقه‌بندی نشده، پرواضح است، زیرا بهاء در این قانون و سایر قوانینش ابدا قید نکرده که تا مادامی که ذریات وجود دارند به دیگران ارث نمی‌رسد، چون قید نکرده لذا به حسب ظاهر همه در یک مرتبه ارث می‌برند پس بنابراین طبقه‌بندی معنی و مفهومی ندارد اما این که بعضی از ورثه را از ارث گرفتن محروم ساخته این که، صاحب گنجینهٔ الاحکام در گنجینه صفحه ۹۴ از قول بهاء می‌گویند: [صفحه ۱۲۰] مقصود از آباء و امهات بلافصل هستند و اجداد و جدات خارج می‌شوند پس به حکم بهاء جد و جده که از جمله وراث می‌باشند از ارث گرفتن محرومند. و اما آن کسانی را که جزو ورثه قرار داده عبارتند از معلمین.

تبصره

علاوه بر این نقایصی که ذکر شد، از جهات دیگر نیز قانون ارث بهاء ناقص و مجمل است و آنها از این قرار است: ۱- ذریه را معین نکرده که آیا مراد اولاد بلافصل است یا این که نوادگان را هم شامل می‌شود. ۲- آیا پسر و دختر تفاوت دارند یا به طور تساوی ارث می‌برند. ۳- مراد از ازواج شوهران فقط می‌باشد، یا این که زوج و زوجه (مرد و زن) را نیز شامل می‌شود. ۴- فرقی بین برادران و خواهران پدری و مادری و پدری تنها و مادری تنها نگذاشته است. [صفحه ۱۲۱]

طبقه بندی ورثه از نظر اسلام

اشاره

در دین مقدس اسلام ورثه، به سه طبقه نسبی و سه طبقه ولایتی و یک طبقه سببی تقسیم می‌شوند، و سه طبقه نسبی هر طبقه به دو دسته تقسیم می‌شوند و نیز با وجود هر طبقه‌ای که سابق است ولو یک نفر بدون مانع باشد طبقات دیگر از ارث محروم خواهند بود، به استثناء طبقه سببی که عبارت است از زوج (شوهر) و زوجه (زن) این طبقه با سایر طبقات عرضا ارث می‌برد.

طبقات نسبی

۱- طبقه اول نسبی و آن بر دو دسته است دسته اول پدر و مادر میت، دسته دوم فرزندان میت و با نبودن آنان نوادگان میت به ترتیب هر چه پائین روند، ارث می‌برند. ۲- طبقه دوم نسبی: دسته اول جد و جده میت و با نبودن آنان اجداد و جدات پدر و مادر میت و به ترتیب هر چه بالاتر روند دسته دوم برادر و خواهر میت و با نبودن آنان، اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند. ۳- طبقه سوم نسبی، دسته اول عموها و عمه‌های میت می‌باشد و با نبودن آنان اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند و با نبودن اولاد، عموها و عمه‌های پدر و مادر میت و با نبودن آنها عموها و عمه‌های جد و جده میت به ترتیب هر چه بالا روند. [صفحه ۱۲۲] دسته دوم: دائیها و خاله‌های میت و با نبودن آنها، اولاد و فرزندانشان ارث می‌برند و هر چه به ترتیب پائین روند و با نبودن دائی‌زاده‌ها و خاله‌زاده‌ها، دائیها و خاله‌های پدر و مادر میت، و با نبودن آنها به دائیها و خاله‌های جد و جده میت و هر چه به ترتیب بالا روند.

طبقات ولایتی

۱- طبقه اول معتق است و آن کسی است که میت را از بندگی آزاد کرده و شرط ارث هم نموده است و پس از او ورثه نسبی او به ترتیب ارث می‌برند. ۲- طبقه دوم ولایتی، ضامن جزیره است یعنی کسی که جنایات میت را ضمانت کرده و شرط ارث هم نموده و صیغه ضمان هم اجراء کرده است. ۳- طبقه سوم ولایتی، امام است، در زمان حضور، امام وارث است و در زمان غیبت، مجتهد جامع الشرائط که نایب او است وارث خواهد بود. [صفحه ۱۲۳]

طبقه سببی

طبقه سببی عبارت از زوج و زوجه (شوهر و زن) می‌باشند، این طبقه با همه طبقات ارث می‌برند. نگارنده گوید: برای این که بر شما فریب خوردگان ثابت گردد، که قانون بهاء بسیار قانون پوشالی است و اصلا با هیچ عصری از اعصار سازش ندارد، به یک فرض از فروض ارث پرداخته، تا آن که بدانید چگونه میرزا بهاء با قانون خویش حق وارث بیچاره ضعیف را پامال کرده است، و آن این که اگر شخصی با سواد بمیرد و بازماندگانش عبارت باشند از پدر و مادر و یک پسر خوردسال و یک خواهر و یک برادر و یک معلم، و مالی را که باقی گذارده و مثلا دو هزار و پانصد و بیست تومان باشد اگر ما بخواهیم این ترکه را با قانون بهاء بین ورثه تقسیم کنیم به طفل خردسال و یتیم میت اجحاف می‌شود زیرا به پسر خوردسال مبلغ پانصد و چهل تومان ارث بیشتر نمی‌رسد و مابقی بین ورثه دیگر تقسیم می‌شود ولی اگر با قانون مقدس اسلام ترکه را تقسیم کنیم ابدا به طفل صغیر میت اجحاف نخواهد شد زیرا به حکم اسلام برادر و خواهر در طبقه دوم می‌باشند و با وجود طبقه اول آنها از ارث محروم خواهند بود و اما معلم که اصلا داخل در ورثه نیست بنابراین می‌ماند پدر و مادر و یک پسر، ترکه در این صورت به شش سهم تقسیم می‌شود یک سهم پدر، و یک سهم مادر، و چهار سهم پسر می‌برد، بنابراین، از ترکه مفروض که عبارت از ۲۵۲۰ تومان است، ۱۶۸۰ تومان به پسر و ۴۲۰ تومان به پدر و ۴۲۰ تومان به مادر می‌رسد آیا بر شما [صفحه ۱۲۴] معلوم شد که میرزا بهاء چه مقدار، حق یک طفل صغیر ناتوان را ضایع و پامال کرده است؟!! گذشته از این، قانون بهاء چگونه با دنیائی که درصدد تحدید مالکیت است، سازش دارد؟!!! قانون

بهاء معلمین را ملیاردر می‌کند، زیرا هر معلمی در مدت عمر خویش به هزارها شاگرد، درس آموخته بنابراین بایستی از همه‌ی آنها ارث بگیرد آیا در این صورت معلمین ملیاردر نمی‌شوند؟ و نیز گذشته از این این چه حقی است که میرزا بهاء برای معلمین قائل شده و چه ترجیح بیجایی است در حق آنها روا داشته معلم با کارگر یا کارمند چه فرقی دارد، هر کدام، در ازاء زحمت خویش پول به دست می‌آورند کارگر کار می‌کند و پول می‌گیرد معلم هم به تعلیم و تربیت می‌پردازد و پول می‌گیرد، پس این چه ترجیحی است که برای معلمین قائل شده، بسیار به جا بود که میرزا بهاء ترجیح نمی‌داد و امتیاز قائل نمی‌شد، یعنی برای کارگرها نیز ارثی تعیین می‌کرد ما در همین جا به مقایسات خاتمه داده و از مقایسات عبادات مانند نماز و روزه و حج و امثال آنها که امور معنویه و تعبدیه می‌باشند خودداری نمودیم: و در خاتمه از باب نمونه به پاره‌ای از تناقضات بهاء و اغلاط کتابهای او می‌پردازیم: [صفحه ۱۲۵]

تناقض گوئی‌های بهاء

قبل از ورود در تناقض گوئی‌های بهاء، به مطلبی گوشزد می‌شود و آن این که تناقض گوئی، شیوه مجانین و دیوانگان است مانند این که کسی بگوید فلان وقت هم روز است و هم شب، و فلان کس در یک زمان هم خواب است هم بیدار و یا این که هم کور هم بینا و یا این که هم آفریننده است هم آفریده شده و امثال اینها چنان که گویند: دو دیوانه بر لب حوضی نشسته بودند، یکی از آنها چیزی بر دست داشت که ناگهان در آب افتاد، دیوانه برای این که گمشده‌ی خود را در آب ببیند، کبریتی روشن کرده به آب تماس می‌داد، که به عقیده خودش خوب بتواند گمشده‌اش را ببیند، البته شعله کبریت به مجرد تماس با آب خاموش می‌شد، وی به رفیق دیوانه‌اش گفت، چرا شعله کبریت خاموش می‌شود، رفیق دیوانه‌اش گفت، فضاء باعث خاموش شدنش می‌شود، اگر می‌خواهی شعلع کبریت خاموش نشود برو در میان آب کبریت را روشن کن. خلاصه‌ی مطلب، این که هر عاقلی اگر چه یک جو عقل داشته باشد، تناقض نمی‌گوید پس تناقض گوئی دلیل بسیار محکمی است بر دیوانگی گوینده‌اش اکنون بفرمائید تناقض گوئی [۴۱] های میرزا بهاء را بخوانید، همانطوری که پیش [صفحه ۱۲۶] گفته شد: میرزا بهاء در کتاب مبین: در صفحه ۳ سطر ۹ می‌گوید: تبارك الذی نزل علی عبده من سحاب القضاء سهام البلاء ویرانی فی صبر جمیل و در صفحه ۲۸۶ سطر ۶۴ از همان کتاب می‌گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعهٔ المحنهٔ و الابتلاء من سدرهٔ القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید: وی در جمله اولی ادعای بندگی و در جمله ثانیه ادعای خدائی کرده آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟!! آیا می‌شود، آفریده شده، آفریننده خود و دیگران باشد؟!! و نیز در کتاب اقدس صفحه ۳۹ سطر ۲ می‌گوید: عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الریحان. ترجمه: معاشرت کنید با ادیان با همه آنها با خوشی و معیشت نیکو. و در همان کتاب صفحه ۱۸ سطر ۵ می‌گوید من احرق بیتا متعمدا فاحرقوه: ترجمه: کسی که از روی عمد خانه‌ی کسی را بسوزاند پس او را بسوزانید. آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟! آیا معاشرت با مسلمان و کلیمی و مسیحی با خوشی و خوشروئی به این است که اگر آنان خانه‌های بهائیان را از روی عمد بسوزانند بهائیان هم خود آنها را بسوزانند؟! یا معاشرت با خوشی و خوشروئی به این است که از آنان قیمت یا مثل خانه‌های خود را طلب کنند؟ و نیز در کتاب اقدس صفحه ۱۸ سطر ۹ می‌گوید: [صفحه ۱۲۷] قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین الخ ترجمه: نوشته است خدا برای شما تزویج نمودن را، مبادا از تزویج نمودن دو زن تجاوز کنید!!! و نیز در همان کتاب صفحه ۱۹ سطر ۲ می‌گوید: لا یحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعهٔ عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضه. ترجمه: متحقق نمی‌گردد ازدواج مگر به مهرها به تحقیق معین شده از برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهات نوزده مثقال نقره و باز در همان کتاب صفحه ۱۰ سطر ۱۱ می‌گوید: و الذی سافر و سافرت معه ثم حدث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقهٔ سنهٔ کامله. ترجمه: کسی که با زنش مسافرت کرد و در سفر اختلافی بین آنها رخ داد بر شوهر است که نفقه و خرج یک سال کامل زن را

بدهد و باز در همان کتاب صفحه ۸ سطر ۱۳ می گوید: و جعلنا الدار المسکونة و الالبسة المخصوصة للذریة من الذکران دون الاناث. ترجمه: قرار دادیم ما خانه مسکونی و لباسهای مخصوص میت را از برای پسران میت نه دختران او و در گنجینهٔ الاحکام که رساله سئوال و جواب بهائیان است در صفحه ۲۲۵ می‌نویسد: سئوال آیا زوجه می‌تواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه؟ جواب – مساوات تامه است بین زوج و زوجه، و نیز در جای دیگر همین کتاب می گوید: مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است آیا این دو جمله اخیر با جملات سابقه متناقض نیست؟!! اگر مساوات [صفحه ۱۲۸] تامه بین زن و مرد است پس چرا همانطوری که مرد می‌تواند دو زن بگیرد زن نمی‌تواند دو مرد اختیار کند؟!! اگر مساوات تامه است چرا زن دهنشین با شهرنشین فرق دارد مهریه زن دهنشین نوزده مثقال نقره است ولی مهریه شهرنشین نوزده مثقال طلا است؟! اگر مساوات تامه است، چرا در صورت اختلاف، نفقه زن به عهده مرد است؟!! اگر مساوات حقوق رجال و نساء از تعالیم اساسیه است، چرا دختران میت، از خانه مسکونی و لباس مخصوص میت محرومند؟! باری تناقض گوئی‌های بهاء زیاد است و ما به همین مقدار اکتفاء می کنیم زیرا مقصود اثبات تناقض گوئی او بود، و آن هم به همین مقدار اثبات می گردد.

اغلاط کتب میرزا بهاء

اشاره

کتابهای میرزا بهاء غلط زیاد دارد ولی ما از باب نمونه در این جا به پاره‌ای از اغلاط کتب او اکتفاء می کنیم: [صفحه ۱۲۹]

غلط معنوی

بهاء در کتاب مبین صفحه ۲۸۴ می گوید: ان السماء اثر رفعتی و الارض اثر سکونی. ترجمه: آسمان اثر بلندی و زمین اثر ساکن شدن من است، میرزا بهاء چه غلط بزرگی را مرتکب شده، زمین را ساکن دانسته، با وجودی که وی در عصری واقع شده بود که همه زمین را متحرک می‌دانستند تعجب نیست از یک همچه پیغمبر قلابی که دروغ اندازی و غلط پردازی کند.

اغلاط لفظی اقدس

در اقدس صفحه ۳۹ می گوید: عاشر ولع الادیان الخ و در همان کتاب صفحه ۲۲ می گوید: لتعاشروا مع الادیان و تبلغوا امر ربکم. لفظ مع در این دو جمله زائد و غلط است، باید بگوید عاشروا الادیان و لتعاشروا الادیان زیرا عرب می گوید: ضارب زید عمروا و نمی گوید ضارب زید مع عمرو و در صفحه ۳۷ می گوید ثم انصفوا بالله لعل تجدون لئالی الاسرار و نیز در همان صفحه سطر ۱۵ می گوید: لعل تدعون ما عندکم. این دو جمله نیز غلط است زیرا لعل کلمه ترجی است به تنهائی داخل بر فعل نمی‌شود باید مدخول آن اسم باشد، پس باید بگوید: «لعلکم تجدون و لعکم تدعون». [صفحه ۱۳۰]

اغلاط لفظی ایقان

در ایقان صفحه ۷ می گوید: «الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحین الایقان الخ و در صفحه ۳۸ می گوید: «کذلک نرش علیک من انوار شموس الحکمة و العرفان لیطمئن بها قلبک و تکون من اللذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا» و در صفحه ۵۸ می گوید: «لتطیرن بجناحین الانقطاع» این سه جمله نیز غلط است زیرا نون جناحین را در حال اضافه حذف ننموده چه آنکه صحیح، جناحی الأیقان و جناحی الأنقطاع است و نیز کلمه مطیورا غیرصحیح و غلط است. [صفحه ۱۳۱]

توصیه

قرآن مجید «تعاونوا علی البر و التقوی و لا- تعاونوا علی الا-ثم و العدوان» (ترجمه و تفسیر) کمک نمائید یکدگر را بر نیکی و پرهیزکاری (یعنی بر آنچه را که خدا امر کرده است شما را بر آن) و کمک نکنید بر گناه و از حد در گذشتن (یعنی از آنچه را که خدا نهی کرده شما را از آن) از آنچه را که در پیش گذشت، بر خوانندگان محترم معلوم شد که فرقه بهائیه، فرقه ضاله (گمراه شده) و مضله (گمراه کننده) اند و نیز روشن شد که مرام آنان جز یک مشت اراجیف و اوهام چیز دیگری نیست بنابراین کمک به آنان کمک به ضلالت و آن هم مبغوض پروردگار جهانیان می‌باشد. پس نتیجه این شد که کمک به اثم و عدوان است و کمک به اثم و عدوان بدون تردید حرام است لذا از این نکته نظر بر مسلمانان به ویژه شیعیان توصیه می‌شود که به این فرقه به هیچ وجه کمک نکنند، یعنی از خریدن (پپیسی کولا- و تلویزیون) و هر چه را که باعث کمک و تقویت و نفوذ آنان می‌شود، خودداری نمایند تا آن که در پیشگاه باعظمت عدل الهی مسئول نباشند. سید محمد م م ی و السلام علیکم [صفحه ۱۳۲]

داستان علی محمد باب

اشاره

ای که هستید صاحب تدبیر خوب خوانید این کتاب حقیر این کتابی که پیش روی شماست داستان خراب باب دغاست خوش بخوانید این نقوش سیاه تا شناسید راه را از چاه خود قضاوت کنید بعد نظر ای همه صاحبان علم و هنر فکر خود آورید اندر پیش تا ممیز شوید گرگ از میش بود شخصی علی‌محمد نام مظهر حقه معدن اوهام [صفحه ۱۳۳] موطن این پلید حیلت باز بوده در شهر و بلده شیراز شد تولد در آن مکان شریف این چنین عنصر کثیف سخیف گشته تاریخ مولدش بی‌رنج یک هزار دویست و سه ده و پنج [۴۲] . این وجودی که بود صرف عدم

ننگ شیراز گشت و عار عجم

این سخن گویمت ز صدق و صفا

که همین شخص رفته راه خطا

این که گفتم بود به راه خطا

پدر او بود به نام رضا

وین که بنموده راه حق را گم

نام مامش بود خدیجه بگم [۴۳] .

از قضا شد یتیم، سن صغر

زین سبب شد غریق فتنه و شر

دائیش [۴۴] آن زمان کفیلش شد

بر سر هر رهی دلیلش شد

[صفحه ۱۳۴]

برد آن طفلک نپخته خام

سوی مکتب به نزد عابد [۴۵] نام

گویمت وصف عابد معهود

که وی از صوفی شش آتشه بود

جای تعلیم علم رحمانی کرد

تزریق رمز شیطانی جای تدریس

آیه قرآن به وی آموخت جمله‌ی عرفان گفته‌اند این سخن به ضرب مثل (تو مفصل بخوان از این مجمل) این پسر نزد همچه استادی می نیاموخت غیر شیادی چند سالی به پیش عابد بود گفته‌های خراف او بربود تا به حد بلوغ و رشد رسید طالعش، شد، به کسب و کار سعید کرد قطع نظر ز دانش و فر همره دائیش برفت، سفر [صفحه ۱۳۵] شهر بوشهر را گزید مکان گشت مشغول کسب و کار در آن مدت کسبش ای ستوده خصال همچه گویند، بوده است دو سال بر روی بام و تابش سوزان آن هم از آفتاب تابستان گاه خواندی دعای مأثوره گاه هم وردهای مجعوله ای برادر تو خود قضاوت ران که چه آید بلا برین انسان غیر دیوانگی بلائی هست؟ وآن مرض را دگر دوائی هست؟

به سوی کربلا نمود سفر

این زمان بهر علم و دانش و فر به سوی کربلا- نمود سفر دل ز کسب و ز کار خویش برید به خود از راه علم داد نوید گر که من علم و دانش‌آموزم در همه کار خویش پیروزم [صفحه ۱۳۶] گر که من صاحب علوم شوم چون قمر در صف نجوم شوم گر شوم عالم درست و فهیم صاحب مال گردم و زر و سیم می‌خرم من عمارت شش دانک صاحب پول می‌شوم در بانک صاحب آب و ملک و باغ شوم صاحب قاطر و الاغ شوم الغرض با هزار وعد و نوید بر زمینی که کربلاست رسید بهر پیدا نمودن استاد اندر آن سرزمین به راه افتاد زد در آن حوزه اندکی گشتی تا پسندید کاظم [۴۶] رشتی طوق شاگردیش به گردن کرد هر چه آن ریخت، این به دامن کرد بود این کاظم: ای که بینائی از تلامیذ شیخ احسائی [۴۷] . [صفحه ۱۳۷] مسلک این دو بود اخباری فقهشان از اصول، بدعاری بود، مقصودم از اصول چنین هی للفقه لا الاصول الدین ای برادر شدم ز مقصد دور سخن آمد به این طریقت جور چون که مقصود هر چه بود و نبود شرح حال علی‌محمد بود حاصل این است بی‌برو برگرد درسکی خوانده است این نامرد درس خوانده ولی چه درس بدان که از او بهتر است امثله‌خوان (صرف) خوانده به ضرب چندین سال فرق ناداده صحت از اعلال (نحو) خوانده ولی چه نحو خراب عاجز است از کلام با اعراب خوانده ترکیب و جمله ترتیبش ای برد مرده‌شوی ترکیبش فاعل از فعل فرق ناداده در غلطخوانی خیلی استاده [صفحه ۱۳۸] خوانده (منطق) ولی ز منطق دور همچو دیده که فاقد است از نور خوانده علم (بیان) ولی لال است قافله پیش و این به دنبال است خوانده علم (کلام) و (فلسفه) را پیشه‌ی خویش کرده سفسطه را علم (اعداد) را بسی خوانده لیک همچون..ی به گل مانده خوانده علم (نجوم) و هم (تاریخ) در بیانش عرب بود از بیخ خوانده (قرآن) ولی ندانسته که چه درها ز لب برون جسته خوانده (اخبار) عترت معصوم هیچ یک ز آن نشد ورا معلوم از علوم و معارف - الحاصل پای او لنگ همچو... در گل گر چه زین حرفها برادر من سر تو درد آمد و سر من لیک مقصود ما در این منظوم نیست جز داستان شود معلوم [صفحه ۱۳۹] داستانی چه داستان خراب داستان علی‌محمد باب

کرد آهنگ بلده‌ی شیراز

این زمان با هزار عشوه و ناز کرد آهنگ بلده شیراز از قضا رفت کاظم از دنیا پیروانش شدند بی‌مولا همه رفتند از یمین و یسار در پی شیعه‌ی تمام عیار عده‌ای خاضع کریم شدند باطنا بنده رجیم شدند این کریمی که اهل کرمان است بنده نفس و عبد شیطان است رکن [۴۸] رابع که در نجاسات است منصب این کریم بدذات است [صفحه ۱۴۰] من ز کم گفته‌ام تو بیش بخوان من ز عقرب تو درس نیش بخوان عده‌ای زان گروه بدفرجام گشته اندی مرید باقر نام به خدا نیست باقر این بقر است الف باقرش یقین

بدر است باقر آن است که علم بشکافد نی که اوهام، روی هم بافد عده‌ای خاضع حسن گشتند غرق دریای پرفتن گشتند ایها الناس این حسن معروف به گهر بود و (ر) تو کن محذوف عده‌ای هم به سعی بشروئی [۴۹] . سوی این باب کرده‌اند روئی بدمرادم ز باب، سید باب آنکه گردیده مستحق عذاب [صفحه ۱۴۱]

من به هر جا بوم مدافعان

الغرض چون علی‌محمد دید عده‌ای می‌کنند از او تقلید ادعاها نمود صرف، گزاف نی تمامی دروغ و جمله خلاف گاه گفتی که نام من ذکر است گاه گفتی که فکر من بکر است گاه برگفت آن شقی عنود که منم باب مهدی موعود گاه گفتی سخن به صوت جلی که منم باب علم لم‌یزلی هر چه خواهید زان من خواهید پیش من رو به خاک برسائید من کنم مشکل تمام روا من دهم دردهای عام شفا گر شویدم مطیع از دل و جان من به هر جا بوم مدافعتان الغرض گفت این چنین کم و بیش تا ز پل بگذرد خر خویش ادعاها نمود بی‌بنیان تا به کف آورد، دو لقمه نان گفته اینها ز راه خدعه و شر دور او جمع گشته مشتی خر [صفحه ۱۴۲] بدمرادم ز مشت خر به جهان ساده‌لوحان عامی نادان عاشق وی شدند این اوباش همچو عاشق به ظلمتی خفاش همه با یک عقیده‌ی محکم سر به تعظیم او نمودن خم آن یکی بود حاضر از دل و جان که کند خویش بهر او قربان فخر می‌کرد، وآن دگر به بشر که کند خاک پاش کحل بصر واقعا این نفوس خود سر و لات یک طویله خرند و یک رمه شات این نفوسی که عاری از خردند در جهان صفر و خارج از عددند این گروهی که دور از آئین‌اند آفت جان و مذهب و دینند ایها الناس این عناصر لات مگسانند بر روی فضلات

این گروهند جمله اندر خواب

چون که دید این علی‌محمد باب این گروهند جمله اندر خواب [صفحه ۱۴۳] با خود این گفت از ره تدبیر می‌شود خوب کردشان تحمیر ادعای دگر کنم به جهان تا که خوب آورم به دست عنان خوب گردند این گروه خرم پوزه سایند بر حریم درم زین سبب گفت ای گروه انام کای همه بی‌شعور و ای همه خام من بوم قائم و امام زمان من بوم پیشوای اهل جهان ایها الناس قائم موعود من بوم اندر این جهان وجود

در پس ابر غیب مستور است

قائم است این ولی بیا قائم همچو من قائم و شما قائم لیک آن قائمی که منظور است در پس ابر غیب مستور است [صفحه ۱۴۴]

این علامات، بی خلاف بود

عمر این قائم نکو منظر هست چون عمر نوح پیغمبر دان تو دیگر علامت ثانی غیبت وی بسی است طولانی هم امام است و هم امیر و ولی است پسر نهم حسین علی [۵۰] است دان تو این سرور به حق ناطق شیشمین ابن حضرت صادق نام نامی این شه دو سرا نام [۵۱] جدش بود رسول خدا کنیه‌ی این ولی و این قائم کنیه خاتم است (ابوالقاسم) پدر او امام مرد و زن است نام نامیش حضرت حسن است مادر این امام و شاه زمن نام او نرجس است یا سوسن مولدش سر من رای آمد در جهان یک جهان صفا آمد این که عالم به هر جلی و خفی است دان محل ولادتش مخفی است [صفحه ۱۴۵] می‌شود او مروج الاحکام یعنی احکام محکم اسلام می‌کند او حمایت از قرآن منتشر می‌کند حقایق آن پر کند او زمین، ز عدل و ز داد جور و ظلم و ستم دهد بر باد این علامات بی‌خلاف بود نی دروغ است و نی گزاف بود شیعیانی که جمله منتظرند منتظر بهر این چنین گهرند

ادعایش بود تمام خراب

پس یقین این علی‌محمـد بـاب ادعـایش بـود تمـام خراب چـون که بـابش بود رضـا بزاز مولـدش بود بلـده‌ی شـیراز وین پلیـد نفهم سردرگم نـام مـامش بود خـدیجه بگم از کجا این بود امام زمان وز کجا این بود مـدیر جهان [صـفحه ۱۴۶] این که عـاری ز فهم و ادراک است از کجا پادشاه این خاک است این که در نزد ناصر [۵۲] الدین شاه شاه بااقتدار و صاحب جاه از سر عجز و از سر اقرار توبه بنمود کرد اسـتغفار این که شـد بعـد ذکر او دائم من نیم بـاب و من نیم قائم این که خود گفت من امام نیم صاحب رتبه و مقام نیم از چه پس این گروه جمله خرنـد کاسه لیکن ز آش داغ‌ترند حضـرت مسـتطاب خواننده یک تقاضا بود از این بنده هر که گوید که او بود قـائم بر سر نحس او بزن قایم مختصـر بحر جیفه‌ی دنیا سـید باب آن غریق هوی چون که وی را کسـی نشـد مانع بر چنین رتبه هم نشد قانع [صفحه ۱۴۷] ادعائی نمود از آن برتر که منم ای انام پیغمبر من بوم صاحب کتاب بیان این کتابم بود چه در گران اندر آن هست جمله دسـتورات به ز قرآن و بهتر از تورات این کتاب من است با تدلیل بهتر است از زبور و از انجیل این بیان نیسـت گنـگ و دنـگ است این این که در نیست قلبه‌سـنگ است این آن کلاـمی که به ز مرجـان است سوره‌های متین قرآن است این که گویـد در اوست دسـتورات نی خلاـئی است پر ز قـاذورات این که گویـد که پر ز تـدلیل است نی همه پـوچ و جمله تخییـل است [صفحه ۱۴۸]

من خداوند حی معبودم

باز هم بر چنین مقام بلنـد نشـد این مرد بی‌خرد پابند گفت بر آن گروه بی‌تدبیر که بوم من خدای حی خبیر من خداوند حی معبودم صاحب فضل و صاحب جودم نام این مرد عاصـی زنـدیق چون که شـد با دو حرف رب تطبیق زین سـبب کرده است این دعوی من بوم رب اعظم اعلی از طفیـل من است گشـته بپـا پایه‌ی ارض و گنبـد مینا من فرسـتاده‌ام کتاب بیان از برای شـما نفوس حبان هر که خواهد سـعادت دو سـرا پیرو من شود در این دنیا الغرض زین دروغها پرداخت عده‌ای را به دام خود انداخت خوب باشد که اندرین منظوم عـدد بابیان شود معلوم هیجـده بود با حساب درست عدد بابیان به روز نخست عدد این گروه بی‌تحقیق با دو حرف [۵۳] حی آمده تطبیق [صـفحه ۱۴۹] حرف حی‌انـد و جملگی مرده زنـده هر کس که گفته... خـورده کی ز گفتن شـود کـثیف نظیف کی ز گفتن شود سـخیف شـریف گر که گوینـد مرده را زنـده یا که نامنـد گریه را خنده نشود از کلام گوینده مرده و گریه زنده و خنده هیجده این گروه و سـید باب نوزده می‌شود به جمع حساب هم که در قرن نوزده [۵۴] به حساب گشته برپا مرام سید باب زین سبب رفته نوزده بسـیار در کتاب بیان باب بکار ماهشان گشـته نوزده، ایام نوزده ماهشان بود یک عام پنـج روزی ز سال وی شـده کم آن هم آورده در حساب شکم [صفحه ۱۵۰] کرده بر آن گروه باب خطاب نیست این پنج روز سال حساب گفته ای پیروان در این ایام شـده واجب برایتـان اطعام هم شـده واجب از برای شـما انـدرین روزها دعا و ثنا این گروه اضل من انعام کنن این پنـج روز را اطعام همه هسـتند در دعـا و ثنـا یعنی اوراد پوچ بی‌معنا من نـدانم که او چه داشت غرض سال را هم نموده است عوض که چنن گیر کرد، الحاصل پای او همچو خر میانه‌ی گل روز روز است، بی‌شـعور دنی چه حسابش کنی و یا نکنی بگذاریم و بگذریم از آن عمر عزیز است ای برادرجان [صفحه ۱۵۱]

واحدش نوزده عدد واحد

شـد کتابش به نوزده واحد واحدش [۵۵] نوزده عـدد واجد گشـته هر واحدش ز روی حساب نوزده باب در میان کتاب بر روی این عـدد نموده زیاد حکمها باب ملحـد شـیاد همه پوچ است جمله لاطائل همه بی‌معنی است و بی‌حاصل عمر عزیز است و من نیم مایل

کنمش صرف حرف لاطائل گر که خواهی شوی تو آگه از آن خویشتن رو ببین کتاب بیان شد ز تکمیل این بیان عاجز با وجودی که بودش آن معجز تف بر این دین و مذهب بابی تف بر این دین‌تراش قلابی [صفحه ۱۵۲]

گوش بنما حکایتی دیگر

اشاره

ضمن این داستان باب سقر [۵۶] . گوش بنما حکایتی دیگر بدزنی مظهر جدال و لجاج نام او بوده است زرین‌تاج ام‌سلمه تو کنیه‌اش می‌دان قرةالعین [۵۷] را لقب می‌خوان اهل قزوین بد این زن طالح بود دخت محمدصالح گر که تاریخ مولدش پرسی گویمت یک هزار و دو صد و سی [۵۸] . سه عمو داشت این زن شیاد دان محمدتقی، علی و جواد [صفحه ۱۵۳] بد محمدتقی عم اکبر عم اوسط جواد، علی اصغر خدمت باب و عم اکبر خود کرده تحصیل تا که فاضله شد چون به حد بلوغ و رشد رسید رخت خود را به بیت شوی کشید ابن‌عمش که بود صاحب فر شد بر او همسر و بر او شوهر شوهرش نام وی محمد بود عالم از فضل رب سرمد بود از چنین شوهر نکو بنیاد شدی از بهر وی سه تن اولاد عم اصغر الا که بینائی بود شاگرد شیخ احسائی هم هواخواه سید رشتی این درو کرد هر چه او کشتی بود از مخلصان درگاهش پیروی می‌نمود از راهش این زن نابکار ملحد پست به عموی عزیز خود پیوست [صفحه ۱۵۴] از طریق عموی کوچک خود از مریدان شیخ و سید شد می‌گرفتی تماس با کاظم از طریق عریضه او دائم مشکلی گر که روی می‌آورد حل مشکل برای او می‌کرد تا که شد خوب از مریدانش یعنی از آن دراز گوشانش الغرض این زن سخیف و پلید دل ز اولاد و شوی خویش برید به سوی کربلا [۵۹] روان گشتی تا رسد نزد کاظم رشتی تا که این زن رسید در آنجا رخت بربست کاظم از دنیا نرسید او به خدمت مولی شد مبدل سرور او به عزا اندکی اندر آن دیار بزیست تا که بیند که رکن رابع کیست رفت کاظم زمانی از دنیا که به شیراز بود باب دغا [صفحه ۱۵۵] می‌نمود او به هر طرف روئی تا که پیدا نمود بشروئی از طریق حسین [۶۰] خانه خراب شدی از پیروان سید باب خواهشی کرده بود قرةالعین که به هر کس مرید گشت حسین زود او را کند از آن آگاه تا که او هم بیفتد اندر چاه الغرض آن حسین گوش‌دراز کرد آهنگ بلده‌ی شیراز رفت و افتاد در میان عذاب گشت یعنی مرید سید باب مژده دادی به باب خوش حسین می‌شود پیرو تو قرةالعین بهر او وصف قره کرد بیان که بود او چنین و اوست چنان او بود صاحب کمال و هنر او بود چهره‌اش چو قرص قمر [صفحه ۱۵۶] تا که وصفش شنید سید باب دل او بهر قره گشت کباب نامه‌ئی را نوشت سید باب کرد در نامه‌اش به قره خطاب من چه دانم چه بود آن خامه یا چه بود آن خطاب در نامه گر که خواهی شوی تو آگه از آن رو تو آن نامه را بگیر و بخوان

قره باشد مشیر و قره مشار

می‌رسیدی ز باب از ره دور دائما بهر بابیان دستور بنمائید از طریق دقیق دین ما را به مردمان تزریق نامه‌ای هم برای قره رسید که تو هم دین ما بکن تمجید مختصر عده‌ئی ز بابی‌ها یعنی افراد ناحسابی‌ها گرد هم آمدند در بغداد تا که کاری کنند با بنیاد [صفحه ۱۵۷] تا نیاید مزاحمت به میان که به خوبی رود ز پل خرشان از پس شور و حرفهای زیاد عاقبت این به فکرشان افتاد که همه بابیان ز خورد و کبار بروند در بلاد و در امصار بنمایند با زبان بلیغ بهر باب شریفشان تبلیغ قره باشد مشیر و قره مشار قره بر جملگی سپه‌سالار همه باشند در اطاعت او همه در تحت ظل رایت او جمله رفتند در بلاد و دیار که کنند انقلاب در افکار هیچ دانی چرا که قره امیر شد بر این مردمان بی‌تدبیر یک جهت داشت این زن طرار شد بر این بابیان سپه‌سالار آن جهت این که صاحبان کمال با زنان می نمی‌کنند جدال چون زنانند جمله شهوتران ناقص العقل و ناقص الایمان [صفحه ۱۵۸] در ترازوی بحث الحاصل نشود

جمع ناقص و کامل بحث ناقص همیشه با کامل ندهد جز نتیجه لاطائل زین سبب شد چنینشان تصمیم که شود قره واجب التعظیم تا نیفتند جمله اندر بند یعنی اندر کلام دانشمند تا نگردند جملگی محکوم از پس بحث صاحبان علوم گشت با پیروان خویش روان تا رسیدند بلده‌ی همدان اندر آن شهر مدتی ماندند اسب تبلیغ را بسی راندند این چنین زن که مظهر ننگه کرد برپا بسی الم شنگه عده‌ای از زنان و از مردان به وی آوردند عاقبت ایمان تا به جائی رسید الواتی که فرستاده شد «محلاتی» [۶۱] . [صفحه ۱۵۹] با کتابی که داشت زیر بغل به سوی عالم بزرگ محل بود چندی خبر درون کتاب آخرش هم بشارتی از باب که نموده ظهور باب عظیم باب علم خدای حی کریم چون که آن عالم این کتاب بدید سخت آشفت سخت از آن رنجید این چنین، عالم فهیم غیور داده بر پیروان خود دستور کای همه پیروان ز لاغر و چاق بزنید این لعین را شلاق هم که با چوب هم چماق و کچک بزنیدش به قصد کشت کتک تا دگر همچه مردمی نادان نکنند این غلط در این همدان آن قدر خورد از آن گروه چماق بود لاغر، شد از کتکها چاق خورد از بس چماق این ناشی که به تنبان نمود نقاشی الغرض آن قدر برفت و بماند تا که خود را به دوستان برساند [صفحه ۱۶۰] قصه خویشتن نمود بیان که کتک خورده مفتی و مجان چون از او این قضیه بشنیدند جملگی زان گروه ترسیدند از پس شور و بعد گفت و شنید عاقبت این به فکرشان برسید که همه بابیان ز خرد و کبار بنمایند از آن دیار فرار بابیان آن عناصر بدکار متفرق شدند در امصار عده‌ای زان گروه لامذهب بنمودند سفر عراق عرب قره با عده‌ای ز ملتزمین بنمودند سفر سوی قزوین تا رسیدند بلده‌ی قزوین بنمودند بپای رایت دین این چه دینی است دین قلابی است که مسمی به مذهب بابی است [صفحه ۱۶۱]

دین که دین است دین اسلام است

پدرش چون که دوستش می‌داشت سنگ منعی به راه او نگذاشت لیک کردش نصیحت ای دختر دور کن این خرافها از سر باز گفت ای عزیز و شیره‌ی جان خویشتن را از این بلا برهان این بلایی است و آفت جان است این نه آزادی است زندان است دین که دین است دین اسلام است مابقی پوچ و جمله اوهام است عاقبت بر نصایح پدری نه که وقعی گذاشت نی اثری به پدر گفت باب رهبر ماست یعنی آخر که مرغ ما یکپاست عم اکبر که داشت دانش و فر بود فرزند وی بر او شوهر [صفحه ۱۶۲] زین سبب گفت این غریق هوی این قدر سرکشی ز شو منما پسرم را مگر تو زوجه نه‌ای ز چه پس این قدر تو ناشزه‌ای در جواب عموی خود این گفت که نگردد خبیث و طیب جفت من بوم طیب و بسی مرغوب او خبیث و پلید و نامطلوب چون عموی بزرگ وی بشنید این چنین حرف پوچ او رنجید شد مصمم کزین به بعد دگر هر زمانی که رفت بر منبر بکند از مرامشان تنقید دین اسلام در عوض تمجید هم که تخریب آن مرام کثیف هم ز دین محمدی تعریف تا که افراد ساده‌لوح عوام نخورندی فریب این اوهام تا که ثابت قدم بوند مدام در ره دین محکم اسلام الغرض رفت بر سر منبر کرد برپا در آن زمان محشر [صفحه ۱۶۳] باب و بابی تمام را یکسر مفتضح کرد بر سر منبر بعد نطق متین و حرف حساب نقش آنان تمام شد بر آب کار چون بابیان چنین دیدند همه از جای خویش جنبیدند قره دستور داد ملتزمین بروندی تمامی از قزوین بابیان آن عناصر بی‌دین کوچ کردند جمله از قزوین جز سه تن زان گروه بابیها بهر کاری بزیستند آنجا بود کار قبیح آن سه شقی کشته گردد جناب ملاتقی قره با آن سه تن به فکر و خیال بهر قتل تقی نیک خصال در همین فکر و در همین تخییل گشت پیدا در آن دیار جلیل [۶۲] . این سه تن با جلیل پیوستند کمر قتل حضرتش بستند مختصر کشته شد جناب تقی از طریق همین گروه شقی [صفحه ۱۶۴] باز گشتیم دور از مقصود چون که مقصود علی‌محمد بود چون بپا شد ز راه این شیاد ستم و جور و فتنه‌ها و فساد دولت وقت چاره را این دید که کند باب ظلم را تبعید الغرض باب نابکار پلید شد به تبریز عاقبت تبعید تا که شد کشته اندر آن تبریز باب بی‌دین و باب بی‌همه چیز

پاورقی

[۱] در بعد جریان نقشه استعمارگران روسی را به طور مفصل شرح خواهیم داد.

[۲] یعنی دین‌هائی که از جانب خدا و تمام دستوراتش وابسته به وحی و الهام باشد.

[۳] آن قوانینی که از مغز بشر تراوش کند غیر آسمانی محسوب می‌شود.

[۴] چون دینی که ناسخ است پیروی از آن واجب است.

[۵] (تواتر) آن را گویند که عده‌ای بر مطلبی اتفاق کنند که عادتا اتفاقشان بر کذب (دروغ) محال باشد؛ چون اتفاق مردم به وجود آمریکا مثلا.

[۶] نام آن هفت نفر از این قرار است ۱ – امرء القیس کندی ۲ –طرفهٔ بن عبد بکری ۳ – لبید بن ربیعهٔ العامری ۴ – زهیر بن سلمی المری ۵ – عمر بن کلثوم تغلبی ۶ – عنترهٔ بن شداد العبسی ۷ – حارث بن حمزهٔ الیشکری.

[۷] و آن عبارت از انواع تشبیه و تمثیل و اقسام تأکید و اصناف استعاره و کنایه و فصل و وصل و تقدیم و تأخیر و غیر آنهاست.

[۸] در اینجا به یکی از آن آیات اکتفاء می‌شود، خدای متعال در قرآن در سوره دوم بقره – آیه ۲۱ می‌فرماید: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنأ فأتوا بسورهٔ من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارهٔ اعدت للکافرین» یعنی اگر می‌باشید شما در شکی از آنچه را که فرود آوردیم ما بر بنده خود (محمد) پس بیاورید سوره‌ای مانند آن و بخوانید حاضرانتان (یاورانتان) را از غیر خدا اگر هستید راستگویان، اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس بترسید از آتشی که آتش افروزش مردمان بد، و سنگ‌های خارا است که مهیا گردیده برای کافران.

[۹] اسامی اسفار خمسه از این قرار است: ۱ – سفر تکوین ۲ – سفر خروج ۳ – اسفر لاوان ۴ – سفر اعداد ۵ – سفر تثنیه. [

[۱۰] اناجیل اربعه عبارت از این است ۱ – انجیل متی ۲ – انجیل مرقس ۳ – انجیل لوقا ۴ – انجیل یوحنا.

[۱۱] برخی از مورخین چنین عقیده دارند که تورات و انجیل کنونی که در دسترس یهود و نصاری است هیچ ربطی به حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) ندارد بلکه تورات و انجیل اصلی بر اثر بعضی از حوادث از بین رفته پس از آن شاگردان حضرت موسی (ع) و حواریان حضرت عیسی (ع) تورات و انجیلی که عبارت از اسفار خمسه و اناجیل اربعه می‌باشد به رشته تحریر درآورده در دسترس یهود و نصاری قرار داده‌اند، ولی آنچه یقینی است اینکه تحریفات زیادی در آن دو شده و مابقی احتمالات مورد شبهه و تردید است.

[۱۲] آنانکه پیروی می‌کنند (اشاره به یهود و نصاری است) رسولی را که پیامبر امی است که می‌یابند او را (یعنی نامش را) نوشته نزدشان در تورات و انجیل الخ.

[۱۳] معرب یعنی عربی شده، عرب وقتی که لفظ عجمی را عربی می‌کند فقط تصرف در لفظ نموده، در معنی هیچ گونه تصرفی نمی‌نماید پس در پریقلیطوس فقط حرف پ مبدل به ف و واو و سین از او ساقط شده ولی در معنیش هیچ تصرفی نشده.

[۱۴] مانند دین موسی و عیسی و دین اسلام.

[۱۵] مانند دین زردشت و بودا. مدعی دین بودا و زردشت هرگز دعوای خدائی نکرده‌اند ولی چون دین آن دو دارای آن سه علامت نبود لذا از ادیان غیر آسمانی محسوب گردید.

[۱۶] یعنی شکافنده صبح‌ها از میان شب‌های تاریک.

[۱۷] مراد از خراب‌ترین شهرها شهر (عکا) است.

[۱۸] این روایت نبوی از ابن‌عباس منقول است (ترجمه) کسی که بگوید درباره قرآن چیزی را بدون علم پس قرار داده می‌شود نشیمن گاهش از آتش.

[۱۹] توبه‌نامه علی محمد اکنون در کتابخانه مجلس (طهران) محفوظ است ولی ما آن را از کتاب (مواد تحقیق درباره مذهب باب)

تألیف مستر براون استنساخ نمودیم.

[۲۰] بر خوانندگان محترم پوشیده نماند که خدایانی چند پیدا شدند که تمام کذاب و دروغگو بودند خواهید گفت چطور، علی محمد که ادعای خدائی داشت پس از چندی منصب خدائی را به صبح ازل واگذار کرد و خود دار فانی را وداع گفت او هم مدتی بر یک مشت بی‌خرد خدائی کرد که خدای دیگری به نام حسینعلی بهاء پیدا شده منصب خدائی را از دست صبح ازل گرفت و خود چندی خدائی کرد آن دو هم پس از چندی به درک واصل شدند. ما گذشته از اینکه دعوای خدائی آنها را باطل می‌دانیم دروغگوئی آن سه خدای قلابی را از طریق ادعای خودشان ثابت می‌کنیم، این سه خدا در زمان زندگانی خویش همیشه ادعایشان این بود که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست تماما وابستگی به ما دارد و ما آنها را ایجاد کرده‌ایم ولی دروغ این ادعا پس از مرگشان ثابت شد زیرا بعد از مرگشان نه زمین به آسمان رفت و نه آسمان به زمین آمد، آب هم از آب تکان نخورد دروغ از این واضح‌تر می‌خواهید؟!.

[۲۱] نبیل عددش با حساب ابجد مطابق است با عدد محمد یعنی عدد هر یک با حروف ابجد ۹۲ می‌شود پس مرادش از نبیل محمد است و علی قبل نبیل یعنی علی قبل محمد.

[۲۲] عدد وحید هم با عدد یحیی به حساب ابجد یکی است یعنی هر کدام ۲۸ عدد است لذا میرزا یحیی را به اسم وحید خطاب می‌کند.

[۲۳] آنچه که از مؤلف کتاب نقطهٔ الکاف استفاده می‌شود مراد از من یظهره الله در اینجا صبح ازل است به صفحه ۲۴۴ کتاب نقطهٔ الکاف مراجعه فرمائید.

[۲۴] این کتاب برای شاگردان مدرسه بهائیت تألیف شده و آن متضمن پاره‌ای از عقاید و احکام تعلیمات بهائیت است مؤلفش یکی از مبلغین بهائیت به نام محمد علی قائینی متوفی سنه ۱۳۴۲ هجری است.

[۲۵] ملا علی اکبر و زین المقربین و مشکین قلم هم کاتب الواح بودند نقل از برخی از مورخین.

[۲۶] میرزا بهاء دستور داده که در هر شهری برای رسیدگی به وظایف و مصالح بندگانش هیئتی به نام بیت العدل تأسیس کنند افراد آن هیئت هم باید بر عدد بهاء که به حساب ابجدی (۹۰) است باشد و اگر هم زیادتر شد عیبی ندارد: در اقدس صفحه ۹ سطر ۹ می‌گوید قد کتب الله علی کل مدینهٔ ان یجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فی النفوس علی عدد البهاء - ۹ - و ان ازاداد فلا بأس الخ.

[۲۷] اگر شما تمام الواح میرزا بها را ورق بینی کنید غیر از این قانون قانون دیگر نخواهید یافت.

[۲۸] مراد این نیست که چون در خانه‌های شما هستند بر شما حرامند بلکه در خانه‌های شما هم اگر نباشند حرام خواهند بود ولی چون اغلب، دختران زنان در خانه‌های شوهران مادرانشان بودند، لذا حکم به این نحو صادر شد.

[۲۹] جمع بین دو خواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دو خواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین‌طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دارد نمی‌تواند او را عقد کند.

[۳۰] جمع بین دو خواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دو خواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین‌طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دارد نمی‌تواند او را عقد کند.

[۳۱] این کتاب راجع به احکام و حدود بهاء است که از بهاء عبدالبهاء و شوقی افندی سؤال و جواب شده.

[۳۲] مؤلف گوید: البته از طرف بهاء: و اگر طرفین از قرائت آیتین عاجز باشند، لابأس علیهما گوسفندوار کافی است.

[۳۳] نود و پنج مثقال طلا که آخرین حدی است که میرزا بهاء تعیین کرده نیز برای اغنیاء چیزی است ناقابل.

[۳۴] تألیف محدث جلیل‌القدر شیخ حر عاملی.

[۳۵] و از همین جهت است که در یک طبقه با هم ارث می‌برند.

[۳۶] هر چند برادران و یا خواهران با وجود پدر و مادر که طبقه اولی هستند ارث نمی‌برند ولی حاجب مادر از ثلث ترکه می‌شوند.

[۳۷] در آیه‌ی مبارکه هر چند به لفظ (اخوهٔ) که جمع است استعمال شده ولی اخوین یا اخ و اختین (یعنی دو برادر و یا یک برادر و دو خواهر) را نیز شامل می‌شود به جهت این که عرب تثنیه (یعنی دو تـا) را به لفظ جمع استعمال نموده، چنان چه در جای دیگر از قرآن مجید می‌فرماید «و کنا لحکمهم شاهدین» یعنی ما به حکم داود و سلیمان شاهد هستیم.

[۳۸] خواه یک زن باشد یا بیشتر یک ربع از ترکه به آنها داده می‌شود.

[۳۹] زن چه یکی چه بیشتر از یکی باشند از یک ثمن از ترکه ارث می‌برند پس اگر مردی چهار زن و یک فرزند داشت از برای زنها یک ثمن از ترکه است و مابقی به فرزند می‌رسد بنابراین یک ثمن بین آنها تقسیم می‌شود و هر زنی یک ربع از ثمن به او می‌رسد.

[۴۰] برای لغت کلاله معناهای دیگری نیز شده است.

[۴۱] مراد ما از تناقض، اصطلاحی نیست بلکه تخالف و تضاد را نیز شامل می‌شود.

[۴۲] در سال ۱۲۳۵ هجری قمری تولد یافت.

[۴۳] بعضی گفته‌اند فاطمه بیگم.

[۴۴] نام دائیش حاج سید علی بود.

[۴۵] شیخ محمد عابد ملقب به شیخنا که یکی از مشایخ صوفیه بود.

[۴۶] سید کاظم رشتی که از تلامذه شیخ احمد احسائی بود.

[۴۷] شیخ احمد احسائی.

[۴۸] از علامه کبیر شیخ مرتضی انصاری ره سئوال نمودند رکن رابع چیست که منصب کریم‌خان است، فرمود نمی‌دانم ولی محقق در شرایع فرموده الرکن الرابع فی النجاسات.

[۴۹] ملاحسین بشروئی.

[۵۰] حضرت حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع).

[۵۱] حضرت محمد بن عبدالله (ص).

[۵۲] در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه توبه‌نامه به نزد او فرستاد.

[۵۳] لفظ حی که (ح) (وی) است با حروف ابجد ۱۸ می‌شود ح ۸ وی ۱۰ است.

[۵۴] مراد قرن نوزدهم مسیحی است.

[۵۵] لفظ واحد به حساب ابجد نوزده عدد است.

[۵۶] چون علی‌محمد خود را باب علم لم‌یزل و باب مهدی موعود می‌دانست و لیاقت چنین معنی را نداشت ما او را به باب سقر لقب دادیم.

[۵۷] این لقب را سید کاظم رشتی به زرین‌تاج داده است.

[۵۸] ۱۲۳۰ هجری قمری.

[۵۹] قرهٔ‌العین سنه‌ی ۱۲۵۹ هجری عازم عتبات گردید.

[۶۰] یعنی حسین بشروئی.

[۶۱] ملا ابراهیم محلاتی.

[۶۲] ملاجلیل یکی از زعمای بابیه بود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹